

اشراق هشتم

هشتمین نیّر برج امامت و اختر فروزان آسمان ولایت

صاحب مقام ولایت کلّیه مطلقه شمسیّه

مولانا سلطان سریر ارتضا

حضرت علیّ بن موسی الرضا

علیه و علی آباءه و اولاده

آلاف التّحیّة والثناء

فهرست مطالب

خطبه عرشیه عرفاتیّه در نعت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام	۴
اشعار علامه کمپانی در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام	۴
هشتمین نیر بُرج امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصّلوٰة و السّلام	۷
علامات و مشخصّات مقام امامت	۱۰
اثبات مبدء و علّت موجدّه و ابطال مسلک مادّیین	۱۴
مبادی و عللی که مادّیین به آن قائلند لیاقت مبدئیّت ندارند	۱۶
برهان عالیتر و قویتر بر ابطال مسلک مادّیین و طبیعیّین	۲۳
واقعه شیر پرده	۲۷
سرّ معجزه	۳۱
احتجاج حضرت رضا علیه السّلام با اهل کتاب و فرّق مختلفه	۳۲
اعلام مجلس مباحثه و مناظره به حضرت رضا علیه السّلام	۳۳
شرفیاب شدن فضل بن سهل به محضر امام رضا علیه السّلام	۳۵
نکته	۳۶
بیان مطلب	۳۷
بیان اسم مبارک و شریف حضرت محمّد و آل او در انجیل	۳۹
قریش هم از حضرت رسول خاتم (ص) تقاضای مرده زنده کردن نمودند	۴۱
بعضی از قضایای زنده شدن مردگان	۴۲
قصّه و واقعه دیگر مربوط به حضرت موسی کلیم الله است	۴۳
قول شعیای نبی درباره خاتم انبیاء (ص)	۴۹

- قول حیقوق نبی دربارہ خاتم انبیاء (ص) ۵۰
- قول داود نبی دربارہ خاتم انبیاء (ص) ۵۰
- بیان اینکه معجزہ ہر پیغمبری تناسب بہ اطور وجودی او دارد ۵۱
- سئوالات عمران صابی از حضرت رضا (ع) از کائن اول و عما خلق ۵۹
- برهان و دلیل عقلی بر اثبات صفات کائن اول ۶۷
- بیان مطلب ۶۷
- جواب حضرت رضا (ع) نسبت بہ کائن اول و عما خلق ۷۰
- تحقیق للحکیم المتالّہ سیّدنا الاستاد مولی الرّفیعی قدّس سرّہ ۷۱
- لمعۃ نورانیہ و بارقہ ربّانیہ ۷۷
- بیان مطلب در اثبات عقول و ملائکہ ۷۸
- برهان بر اثبات وجود عقول و ملائک و قوای غیبیہ ۸۳
- تنبیہ توحیدی ۸۳
- تحقیق عرشی ۹۷
- آخرین سئوال عمران صابی از حضرت رضا علیہ السّلام ۱۰۴
- بیان حضرت مولانا الرضا (ع) نسبت بہ کلیّات اصول اعتقادیہ و قسمتی از احکام تشریحیہ ۱۱۵
- سیاست شیطانی مأمون ۱۲۵

خطبه عرشیه عرفانیّه در نعت حضرت علی بن موسى الرضا علیه السّلام

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَى الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُحْتَجَّبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشَعَشَعَةِ اللَّاهُوتِ،
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمَجْلَى الْأَتَمِّ وَنَبِيِّهِ الْأَعْظَمِّ وَسَفِيرِهِ الْخَاتَمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ،
سَيِّمًا عَلَى السَّرِّ الْإِلَهِيِّ، وَالرَّائِي لِلْحَقَائِقِ كَمَا هِيَ، النُّورِ اللَّاهُوتِي، وَالْإِنْسَانِ الْجَبْرُوتِي، وَالْأَصْلِ
الْمَلَكُوتِي، وَالْعَالَمِ النَّاسُوتِي، مُصَدِّقِ الْعِلْمِ الْمُطْلَقِ، وَالشَّاهِدِ الْغَيْبِيِّ الْمُحَقِّقِ، رُوحِ الْارُوحِ، حَيَاةِ
الْأَشْبَاحِ، هِنْدَسَةِ الْمَوْجُودِ السِّيَّارِ فِي نَشْأَتِ الْوُجُودِ، كَهْفِ النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ، غُوثِ الْأَقْطَابِ الْإِنْسِيَّةِ، الْخُجَّةِ
الْقَاطِعَةِ الرَّبَّانِيَّةِ، مُحَقِّقِ الْحَقَائِقِ الْإِمْكَانِيَّةِ، أَزَلِ الْإِبْدِيَّاتِ وَابِدِ الْإِزْلِيَّاتِ، أَلْكَنْزِ الْغَيْبِيِّ، وَالْكِتَابِ لَارِيْبِيِّ،
قُرْآنِ الْمُجْمَلَاتِ الْآخِديَّةِ، فُرْقَانِ الْمُفْصَلَاتِ الْوَاحِديَّةِ، أُمِّ الْوَرَى، بَدْرِ الدُّجَى، عَلَى بِنِ مَوْسَى الرَّضَا عَلَيْهِ وَ
عَلَى آبَائِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.

اشعار علامه كمپانى در مدح حضرت علی بن موسى الرضا علیه السّلام

قَدْ اسْتَوَى سُلْطَانِ إِقْلِيمِ الرِّضَا
بِالْيُمْنِ وَالْعِزِّ عَلَى عَرْشِ الْقَضَاءِ
عَرْشِ الْخِلَافَةِ الْإِلَهِيَّةِ فِي
عِبَادِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ شَرَفِ
لَا بَلِّ عَلَى أَرْيَكَةِ الْهُوِيِّهِ
وَمَرْكَزِ الْمَشِيَّةِ الْفِعْلِيَّةِ
لَهُ الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ
فِي سِرِّ ذَاتِهِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ
وَلَايَةِ التَّكْوِينِ وَالْإِبْدَاعِ
أَكْرَمَ بِهَذَا الْمَلِكِ الْمُطَاعِ
سُلْطَانِهِ عَلَى الْوَرَى سُلْطَانِهِ

فَمَا أَعَزُّهُ تَعَالَى شَأْنَهُ
 فَهُوَ مِنَ الْكَنْزِ الْخَفِيِّ الْبَاهِرِ
 ذَاتًا وَوَصْفًا أَعْظَمُ الْمَظَاهِرِ
 مَقَامُهُ الرَّفِيعِ فِي أَعْلَى الْقَامِ
 وَلَوْحِ ذَاتِهِ صَحِيفَةُ الْحِكْمِ
 فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي الْجَلَالِ
 إِذْ هُوَ سِرُّ خَاتَمِ الرِّسَالِ
 بَلْ نُقْطَةُ الْبَاهِي فِي عَيْنِ الرِّضَا
 فَإِنَّهُ سِرُّ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى
 ظُهُورُهُ ظُهُورُ نُورِ النُّورِ
 فَلَا آتَمَّ مِنْهُ فِي الظُّهُورِ
 شَمْسُ سَمَاءِ عَالَمِ اللَّاهُوتِ
 وَالْقَمَرُ الزَّاهِرِ فِي النَّاسُوتِ
 وَالْمَلَكُوتِ مِنْ ظِلَالِ نُورِهِ
 وَالْمُلْكُ كُنُوزُهُ فَنَاءَ طُورِهِ
 وَالْمَلَأُ الْأَعْلَى سُورَاتِهِ
 وَالْعَرْشُ وَالسَّبْعُ الْعُلَى مِرْقَاتِهِ
 عَرْتُهُ نُورِ رَوَاقِ الْعَظْمِ
 دِيبَاجُهُ الْكُونُ بِهَا مُنْتَظَمُهُ
 وَوَجْهُهُ قِبْلَةُ كُلِّ عَارِفٍ
 وَمَسْتَجَارُ كَعْبَةِ الْمَعَارِفِ
 وَفِي مَحَايَا حَيَاةِ الْأَوْلِيَاءِ
 وَكَيْفِ وَهُوَ رُوحُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ

و عينه عين الرضاء بالقضا
 نفسى لك الفداء يا عين الرضا
 مفاتيح الغيوب فى لسانه
 مصابيح الشهود فى بيانه
 لسانه ناطقة التوحيد
 و منطق التجريد و التفريد
 ينبىء فى بيانه الكريم
 عن موجزات النبأ العظيم
 يعرب عن جوامع العلوم
 بأحسن الحدود و الرسوم
 رموز علمه كنوز المعرفه
 حقائق الدين بها منكشفه
 بنور علمه و حسن المنطق
 يكشف عن سر الوجود المطلق
 وفى بباله العلوم حقهها
 كرامة على من استحقها
 علومه الخقه فى الاشراق
 كالشمس فى الانفس و الافاق
 كل كلامه جوامع الكلم
 عقودها وثيقة لاتنقصم
 به تجأت لأولى الابصار
 حقائق الاسرار و الانوار
 عقل العقول فى علو المرتبه
 نفس الرسول فى سمو المنقبه

اصل الاصول فهو أسمى شجره

فروع البتول فهو أزكى ثمره

على الرضا سليل المرتضى

و من بكفه مقاليد القضاء

هشتمین نیر بُرج امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام

سلطان سریر ارتضا مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء صاحب مقام ولایت کلیّیّه مطلقه است و جمیع شئون ولایت و علامات امامت را واجد است و در عین اینکه مجمع الفضائل و الکمالات است مشتهر به عالم آل محمّد صلوات الله علیهم می باشد چنانکه در اخبار صادره از مقام عصمت تصریح به این لقب دربارهی آن حضرت شده است.

سرّ این شهرت اقتضاء دورهی تجلّی و ظهور آن حضرت در عصر خود بوده که بدین عنوان در آفاق و در میان خلق شهرت جهانی پیدا نموده و به عالم آل محمّد (ص) مشهور شده است، همچنانکه مقتضیات دورهی هریک از ائمّه اطهار اقتضاء کرده که به اسمی از اسماء و یا صفتی از صفات یا لقبی از القاب معنون و مشهور گردیدند. مثلاً می گوئیم: **والحلم الحسنيّه، والشّجاعة الحسينيّه** وگرنه تمام این سلسلهی جلیله یعنی ائمّه اطهار همه مظاهر جمیع اسماء حسنی و صفات غلیبای الوهی هستند، كما قالوا علیهم السلام: **نَحْنُ وَاللّهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى** **الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا اِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا.**

ما جام جهان نمای ذاتیم

ما مظهر جمله صفاتیم

ما هادی جمله علومیم

کشاف جمیع مشکلاتیم

۲- سراینده این اشعار دُرّباره علامه ربّانی جامع علوم منقول و معقول آیت الله الکبری شیخ محمّد حسین اصفهانی مشهور به (کمپانی) قدّس سرّه است.

شهرت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به عالم آل محمد (ص) بلحاظ تجلیات و اشراقات علمی اش بود که صفحه‌ی آفاق و سراسر عالم را به نور علم و دانش منور و روشن نمود، مخصوصاً قدوم میمنت لزوم آن مظهر اللّه نور به ایران و تشریف آوردنش به این مرز و بوم که در حقیقت خضری بود که به ایران آمد و آب حیات جاودانی آورد و حیات معنوی بخشید به عشاق علم و حکمت و عرفان، و به تشنگان می وحدت و معرفت رسید، و با جرعه فشانی از میکده‌ی عرفان و خمخانه‌ی قرآن و علوم حقیقی و معارف اسلامی، طالبان علم و حکمت را سرمست تجلیات خود فرمود و آنان را سیراب نمود (وَسَقَاهُمْ رَبَّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً).

سرمست ز باده‌ی السستی کرد

یارانِ موفّق موفّق را

معلم المُلک و الملکوت مولانا الرضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء اولین درسی که به ایرانیان آموخت مخصوصاً به ملت خراسان در نیشابور که علماء و دانشمندان از حضرتش تقاضای نورفشانی نمودند درس توحید و ولایت بود، چنانکه حدیث شریف سلسله الذهب که به آب طلا نوشته شده، از آن منبع علم و عرفان مشهور است که حدیث را منتهی به قول خدای تبارک و تعالی نموده فرمود قال الله تعالی عزوجل:

كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، وَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي

سپس بلافاصله فرمود: بشرطها و أنا من شروطها

یعنی کلمه توحید و یکتاپرستی حصار من است که هر کس داخل شد در حصار من، ایمن است از عذاب من، اما شرط توحید ولایت است، و بدون ولایت توحید تنها مثمر اثر نیست، سر مطلب این است که توحید با ولایت توأم است و به همین جهت است که فرموده‌اند:

بِنَا عُرِفَ اللَّهُ، أَيْ بِمُظْهِرِينَا لِجَمِيعِ أَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى

تشکیل کرسی تعالیم عالی‌هی حضرت رضا علیه الصلوة و السلام در ایران موجب شد که بزرگترین فقها و حکما و عرفا از این آب و خاک برخاستند مخصوصاً از خراسان، مانند: شیخ طوسی آن فقیه جلیل‌القدر، و نظیر خواجه نصیر طوسی آن حکیم قدوسی، و شیخ الرئیس ابوعلی سینا آن فیلسوف بزرگ شرق و امثال آنان که

مایه‌ی افتخار خراسان بلکه قاطبه اهل ایران می‌باشند.

هر بوی که از مُشک و قَرْنَفُلِ شِنَوِی

از دولت آن زلفِ چو سنبلِ شِنَوِی

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

استاد عالی مقام حکیم و عارف الهی قمشه‌ای فرموده است:

سلطان دین شهید خراسان را	من بندهام شهنشه ایمان را
و آن بحر علم و کشتی ایمان را	آن عقل صرف و جوهر حکمت را
و آن شارح فواتح قرآن را	آن سرّ غیب و کاشف ما اوحی
و آن پرده‌دار شاهد پنهان را	آن رازدار علم لدنی را
آموختند حضرت انسان را	اسرار علم غیب و شهود از وی
افروختند شمع دل و جان را	صاحب‌دلان زدانش و عرفانش
صهبای ناب کوثر و رضوان را	عشّاق را ز جام السّتی داد
آن عقل صرف مردم ایران را	درس وفا و دانش و دین آموخت
دانشوران سایر ادیان را	محکوم علم و حکمت قرآن ساخت
ارباب فضل و دانش و ایمان را	مجنوب نطق عرشی خود فرمود
آن ذات پاک مظهر یزدان را	از حق هزار مرتبه تحسین باد
و آن عالم لدنی سبحان را	آن واقف سررائر پنهانی
مجموعه حقایق فرقان را	گنجینه جواهر قرآنی
بین پاسبان ملایک رحمان را	بر درگاه جلال همایونش

ایمان فزا تجلی سینایش	جان هزار موسی عمران را
در بارگاه قدس دل پاکش	آئینه ایست حضرت سبحان را
یک پرتو فروغ رخس افروخت	چهر هزار مهر فروزان را
شمس الشموس عالم انواری	ای حسن رویت آئینه یزدان را
خُسن تو نوگل آبد آموزد	آیات عشق مرغ خوش الحان را
مدحش (الهی) به کتاب عشق	بر خوان هزار آیت قرآن را

علامات و مشخصات مقام امامت

قال الرضا عليه الصلوة والسلام:

للامام علامات: يكون اعلم الناس و احكم الناس و اتقى الناس و احلم الناس و اشجع الناس و اسخى الناس و اعبد الناس الى آخر^۳.

روایت شده از حسن بن علی بن فضال که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: از برای امام علامات بسیار است و از جمله آن علامات و مشخصات این است که: اعلم و احکم و اتقی و احلم و اشجع و اسخی و اعبد از کلّ مردم باشد بطوریکه مافوق او کسی در علم و حکمت و تقوی و حلم و شجاعت و سخاوت و عبادت در صفحه جهان نباشد و نیز علامات و مشخصات دیگر برای امام بیان فرموده که در دنباله همین حدیث شریف نورانی در کتاب احتجاج طبرسی مندرج است و منظور ما در این مقام فقط علم امام است که باید مظهر علیم مطلق باشد.

با اینکه این سلسله جلیله یعنی ائمه اطهار علیه السلام همه مظاهر تامه اسماء و صفات الهیه هستند و همه مظهر علم خدا می باشند ولی در میان ایشان حضرت ثامن الحجج مشتهر به عالم آل محمد (ص) است چنانکه حضرت امام صادق به حضرت امام کاظم علیهما السلام فرزندش خطاب نموده فرمود: عالم آل محمد (ص) در

۳ - الحدیث الشریف، احتجاج طبرسی.

صلب تو است^۴، و گرنه همه‌شان مظاهر کامله‌ی اسماء حسنا‌ی الوهی و مرآت صفات ربوبی و آئینه‌دار جمال و جلال ذات کلّ الّکمال صمدی در نظام کل می‌باشند.

حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السّلام فرموده است: **نحن والله الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً الا بمعرفتنا^۵**. یعنی والله مائیم اسماء حسنا‌ی الهی و مظاهر تامه‌ی صفات ربوبی، عمل بندگان مورد قبول حق تعالی و مبدأ اعلی واقع نمی‌شود مگر به معرفت ما (به مقام نورانیت) و نیز فرمودند **بنا عرف الله، ای بمظهریتنا لجميع اسمائه و صفاته سبحانه و تعالی، و قيل عن لسانهم عليهم السّلام:**

ما جام جهان نمای ذاتیم	ما مظهر جمایه‌ی صفاتیم
مانسخه‌ی نامه‌ی الهیم	ما گنج طلسم کائناتیم
هم مظهر واجب الوجودیم	هم معنی جان ممکناتیم
هرچند که مجمل دوکونیم	تفصیل جمیع مجملاتیم
برتر ز مکان و در مکانیم	بیرون ز جهات و در جهاتیم
ما هادی جمله‌ی علومیم	کشاف جمیع مشکلاتیم
بیمار و ضعیف را شفاییم	محبوس و نحیف را نجاتیم
گو مرده بیا که روح بخشیم	گو تشنه بیا که ما فراتیم
ای درد کشیده‌ی دواجوی	از ما مگذر که ما دواتیم

مقتضیات دوره‌ی حضرت امام هشتم اقتضا کرد و طوری پیش آمد که علم حضرتش بر تمام جهانیان ظاهر و نمایان گردد، مخصوصاً آمدن آن حضرت از مدینه به ایران و آن مناظرات علمی با علمای ادیان از هر طایفه و فرقه‌ای و مغلوب نمودن آن حضرت آنان را باعث شد که جلوه‌ی علمی آن بزرگوار بر همه‌ی مردم عالم آشکار و شهرت جهانی به عنوان عالم آل محمد علیهم السّلام پیدا کند، امام را باید از علمش شناخت زیرا امام مظهر خدا

۴ - (نقل از کتاب منتهی الآمال محدّث قمی)
 ۵ - (اصول کافی کلینی شرح مآصدرا شیرازی)

است خدا علیم مطلق است خلیفة الله و حجت الله و ولی الله باید صفات مستخلف عنه را واجد و دارا باشد و
گر نه خلیفة الله نیست.

امام هشتم اولی الامر هشتم حضرت ثامن الحجج مظهر علم الهی است آثار علمی آن بزرگوار باقی و ثابت و
جاوید است و درواقع برای ما درس حکمت و عرفان است.

در کتاب احتجاج طبرسی که از کتب معتبره‌ی ما شیعیان است دارد که مردی آمد محضر مبارک عالم آل
محمد حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: **یا بن رسول الله ما الدلیل علی حدوث العالم؟ فقال علیه السلام:**
انک لم تکن ثم کنت و قد علمت انک لم تکون نفسک و لا کونک من هو مثلك.

آن رجل پرسید از حضرت: شما چه دلیل و برهان دارید بر اینکه عالم حادث است؟ امام علیه السلام فرمود:
بدلیل اینکه تو نبودی بعد موجود شدی، و تو می دانی که خود مکون و موجد خود نیستی و نه آنکه مثل تست،
(یعنی وجود تو و عالم دلیل است بر حدوث ذاتی) و هر حادثی محتاج به محدث است و تو می دانی که حادث
بدون محدث وجود پیدا نکند، یعنی محتاج به علت است و تو خود محدث و علت موجدی وجود خود نیستی و
نه هم آنکه مثل تست می تواند محدث و علت موجد باشد یعنی مکون عالم باشد.

این حدیث شریف نورانی متضمن نکات و اشارات و لطائف و حقایق بسیار است و بایست آن نکات و اشارات را
درست فهمید و ادراک نمود و عمده فهمیدن آن است.

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار

تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

در اصول کافی آمده: **حدیث تدری خیر من الف حدیث تروی،** یعنی فهم یک حدیث چنانکه شاید و باید بهتر
و مهمتر است از نقل هزار حدیث.

کلام معجز نظام معلّم الملک و الملکوت مولانا الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء محتوی براهین و ادلّه‌ی
عقلیه بسیاری است و ما به برخی از آن ادلّه‌ی مستخرجه اشاره می‌نمائیم.
اول: اثبات مبدء و علت.

دوم: ابطال مسلک تصادف و اتفاق.

سوم: اثبات نظام علّت و معلول.

چهارم: ابطال مسلک مادیّین از طریق برهان حدوث.

پنجم: اثبات علّت موجدّه از راه برهان اسدّ و اخصر، و اینکه ضمّ ممکن به ممکن مفید موجودیّت نخواهد بود. ششم: اینکه در اثبات واجب تعالی که علت موجدّه است محتاج به تمسّک به دور و تسلسل نمی‌باشیم، و به نظر در وجود بماهو وجود و انقسام آن به ثابت و متغیّر و واجب و ممکن اثبات واجب الوجود بالذات که مبدء عالم است خواهد شد.

هفتم: آنکه علّت حاجت ممکنات و مخلوقات به واجب تعالی و مبدء اعلی به سبب امکان آنهاست که در ماهیّات امکان ذاتی است و در وجودات خاصّه امکان فقری است.

هشتم: آنکه این حدیث شریف نورانی اشاره دارد به نفی اولویّت ذاتیّه‌ی ممکنات.

نهم: آنکه اشاره دارد به قاعده‌ی برهانیه‌ی اینکه واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیّات است.

دهم: آنکه اشاره دارد به قاعده‌ی برهانیه‌ی **لیس للممکن و لما بالقوّة مدخلیه فی افادة الوجود اصلاً**

یازدهم: آنکه اشاره دارد به صحّت عقیده‌ی طرفداران حدوث نفس و بطلان عقیده‌ی معتقدین به قدّم نفس.

دوازدهم: آنکه اشاره دارد به بطلان تناسخ صعودی و نزولی.

سیزدهم: آنکه اشاره دارد به قاعده‌ی **ما لیس بازلّی یمکن ان یکون ابدیاً**، چه نفی ازلیّت منافی با بقای ابدی نیست و در این حدیث شریف نورانی نفی ازلیّت از نفوس شده است با اینکه در اخبار و آیات تصریح به ابدیّت نفوس ناطقه گردیده است پس عدم ازلیّت منافی با ابدیّت نمی‌باشد.

چهاردهم: آنکه این حدیث شریف برهانی اشاره به قاعده‌ی بطلان ترجّح بلامرّجّ و همچنین ترجیح بلامرّجّ نیز فرموده است، چه تصریح می‌فرماید که نسبت تو به وجود و عدم علی السّوی است كما قال علیه السّلام: **انک لم تکن ثمّ کنت**، که نبودی و پیدا شدی پس تو نظر به این جهت فاعل ذات خود نبودی و آلاً بایستی همیشه

باشی، چه انفکاکِ علّت از معلول مستحیل است، و همچنین به قاعده‌ی **حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد**، مانند تو نیز از جهت تساوی نسبت او به وجود و عدم (مبدئیت و علّیت او برای تو) غیرممکن است، چه مستلزم ترجیح بلامرّح خواهد بود، پس علّت موجد و مبدء تمام عوالم و موجودات حقیقتی است ثابت و ازلی و ابدی و سرمدی الذّات و واجب الوجود بالذّات و واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیّات و هو الله عزّوجل و هو المطلوب.

اثبات مبدء و علّت موجد و ابطال مسلک مادّیین

بر همه اهل ادیان در جهان روشن است که خطرناک‌ترین دشمنان دین در واقع حضرات مادّیین و طبیعیّین می‌باشند که اساساً منکر علّت موجد و فاعل الهی بوده و می‌باشند و جهانی را گمراه نموده‌اند. حال ما می‌خواهیم به عون الله تعالی به مستند کلام معجز نظام سلطان سریر ارتضا مولانا الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء که در جواب شخصی که پرسید از آن حضرت: **مالدلیل علی حدوث العالم؟** امام رضا علیه السّلام فرمود: **انّک لم تکن ثمّ کنت و قد علمت انّک لم تکون نفسک و لا کونک من هو مثک**، ابطال مسلک مادّیین را بنماییم.

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان علم و حکمت این حدیث شریف و نورانی اسلحه عقلیّه‌ی برهانیه‌ی قویّه‌ی ایست برای قلع و قمع مادّیین و طبیعیّین، چه آنان قائل و معتقد به مبدئی و علّت موجدی نیستند، بلکه می‌گویند این عالم به تصادف و اتّفاق موجود شده و دست فاعلی و صانعی در کار نبوده است، در صورتیکه انتساب این نظام احسن اتقن به تصادف و اتّفاق امری است بدیهی البطلان، زیرا بداهت عقل حکم می‌کند که هر معلولی را علّتی و هر مصنوعی را صانعی لازم است و بدون علّت و بدون صانع محال و ممتنع است معلولی و مصنوعی موجود شود می‌خواهد آن مصنوع از صور صناعیه باشد یا از صور طبیعیّه، حکم عقل بین صور صناعیه و صور طبیعیّه از نظر احتیاج به علّت فرقی نمی‌گذارد، چه قضیه و قاعده‌ی عقلیه قابل تخصیص نیست. مثلاً همان طوری که قطعات چوب یا آهن اگر فرضاً میلیاردها سال بر آن بگذرد محال است خود به خود جهش و حرکت نموده صندلی و یا میز و یا مبل و غیرذالک درآید، مگر دست فاعلی و صانعی در کار باشد و هرگز

عقل تجویز نمی‌کند صور صناعیّه از قبیل ماشین و هواپیما و جت و ساعت و یا رادیو و یا تلویزیون و یا ضبط صوت و مانند آن همانطور خود به خود بدون صانعی و مخترعی پیدا و موجود شده باشد.

همین‌طور عقل سلیم نمی‌تواند تجویز کند عالم و این همه موجودات و عجائب خلقت با این اتقان و نظم و ترتیب و حکمت خود به خود موجود و این حرکات منظم بدون محرّکی و منظمی و فاعلی و موجدی باشد، حتماً دست فاعل و صانع حکیمی در کار است.

گر حکیمی نیست این ترتیب چیست

ور حکیمی هست چون فعلش تهی است

صنع الله الذی اتقن کلّ شیء^۶.

پس خود این انتظام و اتقانِ صنعِ گواه و مثبتِ موجد و صانع حکیم توانای یکتاست.

به برهان گرچه داند دانشی مرد

جهان را کارگاه صانع فرد

ولیکن اهل بینش راست پیدا

که عالم کشور شاهی است یکتا

شنیدستی تو را نه چرخ رقااص

که در فرمان همی گردد به اخلاص

کواکب راست گردش ها منظم

به هر نظمی است تدبیری مسـلم

پس آموز این سخن کان شاه بی چون

دهد فرمان به این گردنده گردون

برآید هر زمان نقشی پدیدار

ز نقّاش ازل بر چرخ دوار

هزاران مهر و ماه تابان ز کویش

هزاران چرخ در فرمان به سویش

اسد و اخصر است این نغز گفتار

ز پیدائی است صانع ناپدیدار

وجودش بر همه ذرات ظاهر

هم او اول هم او باطن هم آخر

مبادی و علی که مادّیین به آن قائلند لیاقت مبدئیت ندارند

حضرات مادّیین نتوانستند قائل به تصادف شوند چون بداهت حکم عقل آنان را در محکمه وجدان و برهان محکوم و مغلوب نمود و آنها ملزم به قبول علی گردیدند.

حال گوئیم با تسلیم شدن مادّیین به مبدئی و علی برای عالم، باز تنها قبول داشتن علی و مبدء ولو هرچه باشد کافی نیست، بلکه باید مبدأ و علی باشد که صالح برای مبدئیت عالم باشد و این علی که تاکنون مادّیین از متقدمین و متأخرین قائل به آن شده‌اند هیچیک علیّت موجد نبوده و صالح برای مبدئیت عالم نمی‌باشند، چه آنها واجد شرائط و مشخصات لازمه‌ی مقام مبدئیت و علیّت نیستند.

مبادی و علی که تاکنون مادّیین قائل به آن شده‌اند و آن را مبدء عالم دانسته و معرفی نموده‌اند عبارت است از عنصر یا عناصر چه اربعه، چه زاید بر اربعه، یا جو، یا فضای غیرمتناهی، یا هوا، یا اجرام صغار صلبه، یا ذرات غیرمتناهی، یا اتر، یا جزء لایتجزی، یا ماده به تنهایی، یا ماده و صورت، یا صورت تنها، یا طبیعت، یا اتم، یا حرکت و آنچه از این قبیل تعبیر نموده‌اند تاکنون و یا فرضاً در آتیه از این قبیل مبادی و علی قائل شوند و آنرا مبدء و علیّت عالم پندارند، برهان عقلی خط بطلان روی تمام مبادی مفروضه و متصوره‌ی آنان کشیده و خواهد کشید.

مبدء و علیّت موجدی عالم بایست مصداق واجب الوجود بالذات باشد و آن حقیقتی است که بذاته و لذاته موجود باشد و هستی اش قائم به ذات خود باشد و هستی محض باشد. واجب الوجود بالذات آن است که صرف

وجود و صرف کمال وجود از علم و قدرت و حیات و سایر صفات کمالیه باشد و برای او ثانی متصور نباشد، چون صرف الوجود قابل تکرر نیست، واجب الوجود بالذات آن است که صمد باشد و مصداق چنین حقیقتی غیر از خدای یکتا نیست.

کجا حضرات مادیین می‌توانند مصداق این حقیقت را در مبادی و علل مورد اعتقاد خود پیدا کنند و نشان بدهند؟ هرگز نمی‌توانند. زیرا مبادی و علل مورد اعتقاد آنان هیچیک مصداق واجب الوجود بالذات نبوده و نیست، بلکه تمام آن مبادی مصداق ممکن الوجود بالذات که ممکن الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است می‌باشد. و ممکن الوجود بالذات چیزی است که در حدّ ذات طارد عدم از خود نبوده و بدون انتساب به علّت موجود نگردد و به عبارت دیگر ممکن الوجود چیزی است که در حدّ ذات مقتضی وجود و عدم نبوده و نسبت او به وجود و عدم مساوی و غیر مقتضی ضرورت وجود و عدم باشد و بدون حیثیت تعلیلیّه و تقییدیه قبول وجود ننماید. بنابراین ممکن الوجودی که فی حدّ ذاته لیس و عدم و لا شیء و لا اقتضاء است چنین چیزی هرگز مقتضی و علّت وجود نتواند بود و چنین چیزی هرگز مبدئیت عالم را شایسته نیست، و هرگاه فرض نمائیم ممکنات غیرمتناهی به هم ضمّ شوند در حکم ممکن واحد بوده مقتضی طرد عدم و موجودیت نمی‌باشند، چه طاردیت آنها نسبت به عدم مستلزم ترجیح بلا مرجح (یعنی وجود پیدا کردن معلول بدون علّت) خواهد بود که بطلان آن بدیهی است، خلاصه تمام مبادی و عللی که مادیین قائل به آن می‌باشند از مرز امکان و ممکن الوجود بالذات خارج نیستند، و به مقتضای **حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد**، همه در تحت یک حکم یعنی عدم واقع می‌باشند، و بدیهی است که از ضمّ عدم به عدم و یا لاقتضاء و لا شیء به لا شیء ولو غیرمتناهی وجود و اقتضای وجود حاصل نمی‌شود و چنین چیزی هرگز صالح برای مبدئیت و علیّت تامّه برای عوالم و موجودات نخواهد بود، فثبت المطلوب که مبدء موجودات بایستی واجب الوجود بالذات باشد که مصداق آن منحصرأ ذات احدی صمدی الوهی است.

و این برهان مستحکم البنیان ریشه‌اش کلام معجز نظام امام علیه السّلام است که فرمود: **انک لم تکن ثم**

کنت و قد علمت انک لم تکون لنفسک و لا کونک من هو مثلك.

حال کلام به همین مقدار خاتمه نمی‌یابد ما تا به مستند اسلحه قویّه‌ی برهانیه‌ی حضرت ثامن الحجج مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء مسلک مادّیین را ابطال نکنیم و خرطوم منکرین خدا را به خاک نمالیم و به یک کلام آخرین تیر خلاص را بر رگ شریان آنها نزنیم دست از تعقیب و حمله و نبرد با آنان که دشمن شوم تمام اهل ادیان هستند بر نمی‌داریم.

نکته‌ها چون تیغ فولادیسست تیز

چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این الماس بی اسنپر میا

کز بریدن تیغ را نبود حیا

قال الله تعالى: لا غلبنّ انا و رسلی.^۷

مادّیون و طبیعیون می‌گویند مبداء پیدایش عالم (حرکت) است و قائلند بر اینکه هرچه هست در عالم (حرکت) است و نیز کلیّه‌ی آثار مستند به حرکت می‌باشد و به اضافه می‌گویند از شکافتن اتم برای ما معلوم شده که تمام این آثار مشهوده در عالم و نظام کبیر چه فلکی و چه عنصری و غیره از محسوسات همه مستند به حرکت است و حرکت هم چون متجدّد بالذّات است و ذاتی هم غیر معلل است پس محتاج به علّتی نمی‌باشیم. اینها با این شبهه عویصه عالمی را گمراه و با این مغالطه خاری سر راه مسلمین و جمیع اهل ادیان مخصوصاً جوانان عصر ما گذارده‌اند.

ولی به عون الله ما این شبهه عویصه را حل نموده و ریشه این مغالطه را درآورده و به قوه‌ی برهان محکم البنیان عقلی این خار را از سر راه جمیع اهل ادیان برمی‌داریم.

جواب به مادّیین از شبهه فوق الذکر:

اولاً می‌گوئیم آیا این (حرکت) که شما قائلید حادث است یا قدیم و ازلی؟ اگر حادث باشد **کلّ حادث له**

محدث، یعنی هر حادثی را محدثی است که خارج از صقع محدث باشد، و اگر قدیم باشد ممکن نیست زیرا **کلّ**

۷ - (آیه ۲۱، سوره مجادله)

واحد از اجزاء او حادث است، و هر چیزی که مجموع اجزاء او حادث باشد کلّ او حادث خواهد بود.

و به علاوه خود مادّیین نیز به حدوث حرکت قائل می‌باشند، پس به طریق جدل که اخذ به مسلمّیات خودشان می‌باشد و همچنین به طریق برهان حدوث حرکت مسلمّ و ثابت است.

ثانیاً گرچه تجدد او به جعل ترکیبی مجعول نیست بلکه تجدد ذاتی حرکت است ولیکن به تبع وجود او که حادث و محتاج به محدث است تجدد او نیز مجعول می‌باشد، پس معلوم شد که در وجود عالم و آثار مترتبه بر آن محتاج به مبدء و علّت دیگر می‌باشیم و آن علّت موجدّه ذات یکتای صمدی الوهی است.

به عبارت مختصر و ساده‌تر در پاسخ حضرات مادّیین که می‌گویند هرچه هست مستند به حرکت است و تجدد هم ذاتی حرکت است و نیازی به علّت نیست، می‌گوئیم: اولاً ذاتی بودن تجدد از برای حرکت مسلمّ است ولی تنها کاری که می‌کند اتّصاف حرکت را با تجدد مستغنی از علّت می‌کند (نه وجود خود حرکت را) و سخن در این است که حرکت علّت می‌خواهد، نه اتّصاف حرکت با تجدد (عیناً مثل وجود اربعه و وجود زوجیت از برای اربعه)، چه با اینکه زوجیت لازم ذاتی اوست ولی احتیاج او را از علّت فاعلی و مبدء وجود رفع نمی‌کند و محتاج به علّت است.

علاوه به اینکه نتیجه استدلال حضرات نقیض مدّعی آنهاست (زیرا معنی تجدد تازه شدن یعنی بود بعد از نبود) خلاصه حدوث می‌باشد و به مقتضای قانون علیّت هر حادث محتاج به محدث و علّت می‌باشد، فثبت المطلوب که علّت موجدّه خدا است نه حرکت، بلکه خود حرکت به ایجاد خداست، **فلا حول و لا قوه الا بالله**.

حمله استدلالی دیگر بر مادّیین اینکه چون حضرات خودشان بالاتفاق برای مبادی و علل مورد اعتقاد خود از ماده و طبیعت و اتم و حرکت و غیرها کمالاتی از قبیل علم و ادراک و شعور و غیرها قائل نمی‌باشند.

بنابراین از آنها باید پرسید شما که به اعتراف خودتان مبادی تکون را فاقد کمالات می‌دانید پس چگونه آنها را قابل مبدئیّت دانسته و علّت موجدّه موجودات با علم و شعور محسوب می‌نمائید؟

اینها المادّیون و الطّبیعیون آیا عقلاً و وجداناً و انصافاً امکان دارد اعطاء و بخشش از چیزی که خود نادار صرف است؟ شما خودتان قائلید به اینکه مبادی و علل مورد اعتقاد و تصور شما فاقد العلم و فاقد الشعور و فاقد جمیع

الکمالات الوجودیّه می‌باشند اینک از شما می‌پرسیم مگر می‌شود ماده‌ی کور و کر و طبیعت عدیمة الشّعور مبدء و علّت این همه موجودات با علم و ادراک و شعور بوده باشد؟

آیا شما حضرات مادیّین معلولِ علّتِ بی‌علم و شعور می‌باشید؟ آیا شما خودتان علم و شعور دارید یا ندارید؟ اگر علم و شعور دارید کی به شما این علم و شعور را داده و عطا کرده؟ آیا مبادی و عللِ فاقدِ علم و شعور، این کمالات را به شما اعطا کرده‌اند؟

با اینکه قاعده مسلّمیه عقلیه عند العقلاء و الحكماء این است که **انّ معطى الشى لیس بفاقده**، که جای انکار نیست. ایها المادّی بگو به‌بینم، آیا:

از عنصر کور و کر پیدا شده زیب و فر؟

نادار چه سان بخشید این عقل و شعور و جان

مُعطى نَبُود فاقد اصلیش مسلّم دان

گر اهل خرد هستی محکم بُود این برهان

خود ساخته‌ای خود را؟! هرگز نتوانی گفت

بی‌علم طبیعت داد این عقل و حواس و جان؟

آیا به تصادف گشت افراشته این افلاک؟

بی‌علم و تدبّر گشت برپای چنین بنیان؟

کی داد به این اجرام این نظم مرتّب را؟

بر آن نه مصادم این بر این نه مزاحم آن

بی‌علم طبیعت ساخت این عالم لاتحصی؟

بی‌علم نمی‌سازد یک خانه چرا دهقان؟

گوئی که بدون علم نقّاش بر آن انداخت

نقشی چو رخ یوسف رویی چو مه تابان؟
 ای ماهِ پری پیکر در خلقت خود بنگر
 تا فاش و عیان بینی با چشم خرد یزدان
 هر ذره ز هر عضویت بر حکمت این صانع
 با فلسفه صد توحید بهر تو کند عنوان
 اندر تن تو هر عضو مشغول به کار خویش
 زان ذره‌ی نامرئی تا چشم و لب و دندان
 ایفای وظائف را آن گونه کند هر عضو
 کز حکمت او مات است عقل و خرد لقمان
 هر قطره خونی را با چشم مسلح بین
 تا حکمت این صانع ماتت کند و حیران
 بینی تو چه می‌یونها ز افواج سلحشوری
 خصمانه به ضدّ هم صف بسته در این میدان
 بر ضدّ حیات تو یک دسته هجوم آور
 فوجی به دفاع از تو مردانه کند جولان
 خود منشاء یک فکریش فرموده یدِ قدرت
 هر ذره سلّولی در مغز سر انسان
 در باطن هر ذره اندر دل هر ذره
 بنهاده هزار اسرار با قدرت و با اتقان
 نقّاش کشد بی علم نقشی که برآورد از حُسن

صبر از دل و هوش از سر تاراج کند ایمان
از منبع علمی شد این علم و خرد پیدا

از خرمن حسنی شد این بخشش و این احسان
پیدایش این عالم گر کار طبیعت بود

بایست در او بینند هر گوشه بسی نقصان
تنظیم جهان احسن ترتیب بسی مُتَقَن

در حُسن نظام کل هر فکر و خرد حیران
هر ذره به جای خود بنهاده به صد حکمت

بی او به نظام ملک بی شبهه رسد خسران
بی صانع و بی مقصود جاری شده این اعمال؟

دوری به خدا زانصاف حق را تو کنی کتمان
می دان که حکیمی هست خلاق علیمی هست

دانای خبیری هست کاراسته این کیهان
مافوق طبیعت دان دستی است قوی بازو

کز امر قدر قدرت بر چرخ دهد فرمان
خلاق طبیعت را بنگر نه طبیعت را

با صاحب این خانه شو دوست نه با دربان
پیداست یدِ خالق روی سر هر مخلوق

دارد نظری مخصوص با هریک از این و آن
اثبات وجود حق محتاج به برهان نیست

او بر همه اشیاء است هم شاهد و هم برهان

برهان عالی تر و قوی تر بر ابطال مسلک مادّیین و طبیعیّین

حضرات مادّیین با اعتراف خود که مبادی و عللی که آنها قائل به آن می‌باشند همه فاقد کمالات وجودیّه از علم و ادراک و شعور و غیرها هستند باعث شدند که الهیّون به طریق جدل که اخذ به مسلمّیات طرف باشد آنها را محکوم نموده و مبادی و علل فاقد الکمالات را صالح برای مبدئیت و علّیت ندانند.

حال اگر مادّیون دوباره به میدان مبارزه با الهیّون آمده مدعی شدند به اینکه مبادی و عللی که مورد اعتقاد ماست همه دارای علم و شعور و کمالات وجودیّه می‌باشند مگر نه این که شما حضرات الهیّون برای قاطبه اشیاء و کافه موجودات علم و شعور و سایر کمالات وجودیّه را که از لوازم وجود است برای همه اشیاء بدون استثناء اثبات نموده‌اید و برهان عقلی و نقلی و شواهد سمعی و کشفی و شهودی بر اثبات علم و ادراک تمام اشیا و آنچه در قلمرو هستی است اقامه نموده‌اید اکنون ما به استناد قول شما الهیّون از گفته و مقاله خود دائر به فقدان کمالات وجودیّه صرف نظر و از مقاله شما استفاده نموده و آنرا دلیل بر واجد بودن کمالات وجودیّه برای مبادی و علل مورد اعتقاد خود از ماده و طبیعت قرار می‌دهیم و می‌گوئیم ما اشتباه کردیم که قائل به فقدان کمالات وجودیّه برای مبادی خود شدیم، چه مبادی و علل مورد اعتقاد ما همه دارای علم و شعور و ادراک بنا بر عقیده شما الهیّون بایستی بوده باشند پس چه مانع دارد که آنها صالح برای مبدئیت بوده باشند.

با اینکه تاکنون مادّیون چنین مقاله‌ای مطرح نکرده‌اند ولی ما فرض می‌کنیم آمدند در عین محکومیت خود استیناف دادند و دعوی را مجدداً طرح نمودند در این صورت جواب محکم تر و قویتر به حضرات مادّیین از ناحیه الهیّین این است بلی ما قائل و معتقد هستیم که اشیاء و موجودات و آنچه در قلمرو هستی است همه بر حسب مراتب و درجات خود و بروز آن و ظهور نور وجود در آنها قوتاً و ضعفاً بهره‌ای از ادراک و علم و شعور و سایر کمالات دارند پس هر جا اثری از وجود و موجودیت است اثری از علم و قدرت و شعور و سایر کمالات هستی با او هست و سرش معیت قیومیّه الهیه و اضافه‌ی اشراقیه‌ی نوریه‌ی حق است با کلّ اشیاء به حکم **هو معکم اینما**

کنتم^۸.

علاوه بر این منطق وحی تمام اشیاء را بلا استثناء حامد جمال ربّانی و مسبّح جلال سبحانی معرفی فرموده به حکم نصّ قرآن: **و ان من شیء الا یسبّح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم**^۹ و بدیهی است که تحمید و تسبیح اشیاء فرع بر ادراک و علم و شعور آنهاست ولی در عین حال مراد شما حضرات مادیّین و طبیعیّین که مبادی شما صلاحیّت برای مبدئیّت داشته باشند به هیچ وجه حاصل نشود زیرا وجود و کمالات وجود در اشیاء ذاتی آنها نیست چه اگر ذاتی باشد به حکم برهان **الدّاتی لایختلف و لایتخلف و لا یتبدّل و لایتغیر**، ذاتی تخلف و تبدّل و تغیر ندارد، ذاتی ثابت است حرکت ندارد پس ذاتی آنها نیست و از خود آنها نیست و اگر ذاتی آنها می بود از دست نمی دادند بلکه ثابت و لایتغیر بودند پس مسلّم ذاتی نیست بلکه غیرذاتی است یعنی عرضی است و به حکم برهان **کلّ عرضی معلّل**، هر عرضی محتاج به علّت است و علّت او نمی تواند مانند او باشد در عدم وجود ذاتی، چه او نیز عرضی و معلّل است و صالح برای مبدئیّت نخواهد بود، و بدیهی است تا مبدء و فاعل و علّتی وجود ذاتی نداشته باشد و هستی و کمال هستی از خودش نباشد هرگز وجود به غیر نتواند داد و کمالات وجودی نتواند بخشید و نظر به اینکه مبادی و علل مورد اعتقاد شما حضرات مادیّین و طبیعیّین هیچکدام وجود ذاتی ندارند پس همه باطل الدّات می باشند و لیاقت برای مبدئیّت ندارند، **فلا بد ان یکون فی الوجود وجود بالدّات و فی العلم علم بالدّات و فی الحیات حیوة بالدّات و فی القدرة قدرة بالدّات و فی الارادة ارادة بالدّات الخ، حتّی یکون فی غیره بالعرض ای لا بالدّات**.

بنابراین بیان محکم البنیان و متقن البرهان که اقوی الدلائل و البراهین است مبدء هستی و علّت موجد و مکوّن عالم منحصرأ آن حقیقتی است که وجود و کمالات وجود او ذاتی است و آن ذات یکتای صمدی الوهی است و اوست که هستی بخش به تمام اشیاء است. ثمّ ای مادیّون مبادی و علل مورد اعتقاد شما از نظر الهیّون

۸ - آیه ۴، سوره حدید
 ۹ - آیه ۴۴، سوره بنی اسرائیل

هیچ عرضه‌ای ندارند و اینکه شما خیال کرده‌اید ماده خود به خود موجود شده حرفی است غلط و اینکه شما خیال کرده‌اید ماده به حرکت طبیعی که اسم آنرا (جهش) گذارده‌اید به طرف صورتهای گوناگون رفت و به صورتهای مختلفه مصوّر شد و اسم این را تطوّر و تکامل گذارده‌اید این مطلب غلط و بیهوده و باطل است، زیرا که ماده نسبت به صور بالقوه محض است و آشنائی آن با صور فقط استعداد و قابلیت و پذیرفتن آنهاست و هرگز امر بالقوه خود به خود از قوه بالفعل نخواهد آمد.

حال بگو ببینم ماده آن کمالات بعدی را از کجا آورد و کی به او داد؟ مثلاً بیضه طاووس **بما هی بیضه**، کجا طاووس خوش خط و رنگ با آن پرهای زیبا بود، اگر بگوئید خودش، می‌گوئیم خودش بالقوه داشت یا بالفعل؟ شما نمی‌توانید بگوئید بالفعل داشت، زیرا معنای بالفعل واجد بودن این است که تخم طاووس خود طاووس خارجی بالفعل خوش رنگ با پرهای زیبا باشد و راه برود و معنای واجدیت بالفعل این است که تخم بلبل در مقام تخم بودن خود بالفعل بلبل خوش‌نوا بوده چندین لحن موزون را در برابر گل تحویل سمع شنونده بدهد و نیز معنای واجد بودن بالفعل آن است که نطفه انسان بما هی نطفه فیلسوفی چون ابوعلی سینا دارای آن همه کمالات بالفعل باشد و کتاب اشارات و شفا و قانون بنویسد، اما کجا تخم طاووس یا کجا تخم بلبل بلبل بالفعل و کجا نطفه انسان انسان بالفعل می‌باشد.

پس شما ناچار به حکم برهان بلکه به حکم حسّ و شهود و وجدان ملزم هستید که بگوئید ماده آن کمالات را بالقوه داشت نه بالفعل. حال بگوئید ببینم کی و چه چیز ماده را از قوه به مقام فعلیت آورد و بسمت کمال حرکت داد و کمالات بعدی را به او بخشید محرک او کیست؟ فاعل او چیست؟ اگر بگوئید خودش فاعل است این محال است و برهان شما را محکوم می‌نماید.

چه خودش جهت قابل و پذیرش بیش نیست و برای اعطاء کمالات بعدی به خودش صالح نیست و نمی‌باشد زیرا قابل جهت فقدان و نداری، و فاعل جهت وجدان و دارائی است، جمع بین دارائی و ندادارائی محال است و مرجعش به اجتماع نقیضین است که باطل است (یک‌چیز نمی‌شود هم عدم باشد هم وجود، هم هست باشد و هم نیست) پس اتحاد قابل و فاعل و اجتماع آن در شیء واحد محال است، بنابراین برهان محکم و متقن متین

شما حضرات مادّیین باید قائل شوید که علّت موجوده و مکّون و فاعل باید غیر خودش باشد حال غیر خودش باز اگر او هم مانند خودش باشد در امکان و فقدان وجود ذاتی پس چنان چیز نیز صالح برای اینکه مبدء تکّون و ایجاد واقع شود نخواهد بود چنانکه این معنی از کلام معجز نظام معلّم الملک و الملکوت حضرت مولانا الرضا علیه السّلام در جواب سائل که پرسید: **ما الدلیل علی حدوث العالم** و پاسخ آن بزرگوار که فرمود: **انّک لم تکن ثم کنت و قد علمت انّک لم تکون نفسک ولا کونک من هو مثلك** استفاده شد.

پس عقلاً و نقلاً و برهاناً علّت موجوده و مکّون و مبدء ایجاد تمام عوالم و قاطبه‌ی موجودات علی الاطلاق آن مبدئی است که مورد اعتقاد حضرات الهیّین و ربّانیّین می‌باشد و آن منحصرأ ذات یکتای صمدی الوهی است.

واقعاً باید از امام استفاده علمی نمود و امام را بایست از علمش شناخت، این کلام نورانی صادر از لسان معدن عرفان و حکمت بی‌نهایت برای ما آموزنده و بهترین و قوی‌ترین اسلحه‌ی برهانیه‌ی عقلیه است، این کلام معجزه عقلیه است و از نظر عقلی دارای اهمّیت بسیار می‌باشد، اهمّیت آن به مراتب بالاتر است از معجزات حسیه‌ی آن حضرت، چه معجزه‌ی حسیه برای عوام از مردم قابل اهمّیت است مانند معجزه آن حضرت نسبت به تجسّم شیر پرده و وجود خارجی گرفتن آن دو عکس مصوّر و بلعیدن آنها حمیدبن مهران را در مجلس خلیفه عباسی مأمون، ولی معجزه عقلیه برای طبقه خواص و خاصّ‌الخاص و اهل ادراک عقلی قابل اهمّیت است بسیار تفاوت بین ادراک عقلی با ادراک حسّی است مثلاً معجزه‌ی انشقاق قمر به اشاره انگشت پیغمبر خاتم برای ادراک حسّی مطلوب است اما آوردن سوره‌ی مبارکه‌ی توحید برای آنها که اهل تعمّق هستند بسیار اهمّیت دارد و برای ادراک عقلی مطلوب است چنانچه در روایت معتبر منقول از امام سجّاد علیه‌السّلام در اصول کافی کلینی آمده است **ان الله عزوجل علم انه یكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد الحديث**، مؤلّف را رساله ایست تحت عنوان توحید ربّانی از نظر قرآن و برهان و عرفان که تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی توحید است و بخش اول آن به طبع رسیده و منتشر گردیده است تا آنرا مطالعه نفرمائید به اهمّیت و نکات و اشارات و دقایق و حقایق و لطائف مطویّه در آن سوره‌ی مبارکه مستحضر نخواهید شد مخصوصاً عشاق حقایق قرآنیّه و علاقمندان به معارف ربّانیّه و آنها که اهل ادراک مطالب عقلیه هستند به خواندن کتاب توحید ربّانی توصیه می‌نماید زیرا

نتیجه‌ی پنجاه سال درس حکمت و عرفان آن هم در نزد اکابر و اعظم از اساتید از حکمای متألّهین و عرفای شامخین است پس بایست قدر آن کتاب را بدانید و حتماً آنرا برای مطالعه‌ی با دقّت خود تهیّه فرمائید (در خانه اگر کس است یک حرف بس است).

از ابیاتی که مؤلف در وصف سوره توحید ضمن کتاب مزبور آورده است:

سوره التّوحید و الاخلاص خوان

تا که بشناسی خداوند جهان

قل هو الله احد الله الصمد

درس توحید است در نزد خرد

هست الله ذات آن كل الوجود

هست الله ذات یکتای ودود

هست الله ذات آن كل الكمال

هست الله ذات آن كل الجمال

هست الله جامع جمله نعوت

هست الله ذات حی لایموت

واجب بالذات الله است و بس

نیست شکی از برای هیچ کس

واجب بالذات را صانع بدان

ممکن بالذات را مصنوع دان

ذات یکتای قدیم سرمدی

موجد كل خلائق آمدی

چون میرا باشد از اجزا و حد

واقعہ شیر پرده

وصفش آمد قل هو الله احد
چون منزّه از همه اجزاستی
زین سبب او واحد و یکتاستی
چون محیط است بر همه کون و مکان
وحدتش را وحدت جمعیه بدان
وحدت صرف است ذات پاک او
هستی مطلق نباشد غیر او
چون نباشد وحدت او بالعدد
لاجرم گوئیم الله احد
چون ز ماهیت مبرّی و ز عدد
زین جهت گوئیم الله الصمد
او وجود مطلق است و او احد
او غنی مطلق است و او صمد
نیست هستی حقیقی غیر او
ماسوی لاشیئی و باشد شیئی او
شیئی و فیئ است هرچه بینی در جهان
وحدتش ثانی ندارد در جهان
لم یکن کفواً احد او را بدان
چون غنی و بی‌نیاز است و احد
زین سبب گوئیم الله الصمد
مخزن کلّ الّکمال آمد صمد

منبع كلّ الجمال آمد صمد
 چونکه ممکن اجوف و خالی بود
 هستی او فقر و ناداری بود
 پس مجو از اجوف و خالی مدد
 دست زن بر دامن فرد صمد
 رو صمد بشناس و او را بنده باش
 بنده اصنام و این بتها مباحش
 عبد ربّانی منم یکتاشناس
 اَسّ ایمانم بدین باشد اساس
 از ازل گفتم احد هو یا احد
 تا ابد گویم صمد هو یا صمد
 عشق آن ذات صمد دین من است
 طاعت او فرض و آئین من است
 قل هو الّله احد عرفان من
 حبّ آن ذات صمد ایمان من
 جان «ربّانی» ثناگو تا ابد
 بر محمّد مظهر ذات صمد

جریان واقعه شیر پرده که از معجزات مشهوره‌ی سلطان سریر ارتضا حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه و علی آباءه آلاف التّحیّة و الثّناء می‌باشد و در کتب معتبره مسطور است اجمالاً به شرح ذیل است:

مدتی بود باران نازل نشده بود و خشکسالی زراعت را تهدید می‌نمود ملت آمدند خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام عرض کردند لطفاً دعائی بفرمائید باران رحمت الهی بر ما نازل شود حضرت تقاضای آنان را اجابت و باران رحمت از آسمان فرود آمد و مردم از آن امام همام مستجاب‌الدّعوه بسیار تشکر نموده و همه مسرور و

خوشحال شدند که به دعای آن ولیّ ذوالجلال خدای متعال باران رحمتش را نازل و مزارع و باغات و اشجار همه سیراب شده و سبز و خرم گردیدند و نزول باران را از کرامات آن حضرت دانستند، این قضیه را مأمون برخلاف سیاست خود دید، چه دید آمدن باران به دعای آن بزرگوار مزید ارادت ملتّ به آن حضرت گردید لذا حسد ورزید.

مردی احمق و وابسته به دربار امپراطوری مأمون برای اینکه خود را بیشتر نزد مأمون مقرب نماید به مأمون گفت ناراحت مباش اگر مردم بیشتری به حضرت رضا گرویدند، من حاضرم چنانچه مجلسی تشکیل بدهی در حضور مدعوین دل تو را تشقیّی دهم و بگویم آمدن باران بر اثر دعای آن حضرت نبوده بلکه از اثر دعای دست جمعی تمام ملتّ بوده است.

مأمون خیال کرد اهانت این مردک احمق به نام حمیدبن مهران به نفع سیاسی مأمون تمام خواهدشد، لذا آن مجلس عظیم را در دربار تشکیل داد و از حضرت هم دعوت نمود که به آن مجلس تشریف بیاورند و حضرت هم تقاضای مأمون را پذیرفته و به آن مجلس کذائی در دربار مأمون نزول اجلال فرموده و تشریف آوردند و بالادست مأمون جلوس نموده نشستند، مجلس هم بسیار مهم است و حضار همه از علما و بزرگان و ارکان مملکت و افسران عالی رتبه و عظمای مردم مملو است و مخصوصاً مأمون چنین مجلس عظیمی تشکیل داده است شاید به مراد و مقصودش که اهانت به حضرت منظور است برسد. حمید بن مهران که اهانت و جسارت بر آن حضرت را برعهده گرفته در آن مجلس حاضر است عرض کرد در محضر امام علیه السّلام: آقا راجع به آمدن باران که شما با جمعی از مردم دعا نمودید و باران نازل شد مردم این واقعه را منحصرأً به دعای شما و از کرامات شما می‌شمارند درحالیکه این مأمون است که شما را به این مقام و منزلت رسانید و ولایت عهدی را به شما تفویض نمود معذالک مردم نسبت کرامت به او نمی‌دهند، از کجا معلوم که آمدن باران فقط به دعای شما بوده نه دیگران؟

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: یاد کردن تو صاحب خود را که او به من چنین مقام و منزلتی داده است، او به من مقام و منزلتی نداده مگر به مثل مقام و منزلت دادن عزیز مصر به یوسف علیه‌السّلام، یعنی او حق خود

من را به من داده، خلافت و ولایت حق خدادادی ماست به ما، و این چه حرفی است که تو میگوئی.

حمیدبن مهران جسورانه در عین بی ادبی عرض کرد: یا بن موسی شما از حدّ خود تجاوز کردید، بارانی که در فصل خود آمده از دعای خود می‌دانید، مگر شما معجزه ابراهیم خلیل الرّحمان را اتیان نموده‌اید که سر جدا شده طیور را گرفته اعضاء متفرّق شده آنها را که در سر کوهها پراکنده بودند خواست دفعتاً هریک آمده و به سرهای خود ملحق گردیدند، حال اگر شما راست میگوئی که این کرامت از ناحیه تو است پس فرمان بده به این دو عکس شیری که در پرده خانه و دربار مأمون نقش است آن دو عکس شیر زنده شده و مجسم گردیده به جان من بپرند و مرا بلع نمایند.

حضرت رضا علیه السّلام که صاحب مقام ولایت کلیّه مطلقه است و تمام قوای عالم در تحت امر اوست به عکس آن دو شیر اشاره فرمود که بگیری این فاجر را، فوراً مجسم و ذی روح شده مانند دو شیر غضبان به جان حمیدبن مهران افتاده و او را بلع نموده و خون آن ملعون را که به فرش ریخته بود لیسیدند و نگاهی به جانب مأمون کرده که مأمون افتاد و غش کرد، سپس به محضر ولی الله امام هشتم عرض کردند: **مَآذًا تَأْمُرْنَا اَنْ نَفْعَلَ بِهَذَا**، هر امری که ما را بفرمائی انجام دهیم، حضرت فرمود به آن دو شیر درتده که برگردید بصورت اولیّه خود در پرده، زیرا امری است که باید وسیله او در مورد من اجرا شود (ما نداریم از قضای حق گله) یعنی ما تسلیم به قضاء الهی هستیم.

سرّ معجزه

مرجع اعجاز انبیاء و کرامات اولیاء همانا قوه و قدرت روحی آنهاست بر حسب مراتب ولایتی که دارند تا برسد به روح اعظم ولایتی و نفس کلیّه‌ی الهیّه که علاوه بر اینکه مادّة المواد عالم که قابلیت هر صورتی را دارد در حیظه تصرف و سلطه اقتدار اوست و می‌تواند به اراده خود به هر صورتی او را درآورد، نیز قادر بر ابداع و انشاء و تکوین هر چیز در صقع نفس خود و موطن ذهن خود می‌باشد، همچنین قادر بر ابداع و انشاء و تکوین هر چیزی در خارج نیز می‌باشد، به عبارت دیگر برای قوه‌ی خلاقه‌ی نفوس کلیّه، موطن ذهن و خارج یکسان است.

ولی در نفوس جزئیّه‌ی ضعیفه این قدرت و قوّت و اقتدار نیست که صور ابداعیّه و انشائیّه در صقع نفس خود

را در خارج از آن موطن هم وجود بدهند و ایجاد نمایند بلکه این قوه خلاقه و قدرت ملکوتیه از امتیازات نفوس قویّه سیّما نفس کلیّیه الهیّه و روح اعظم ولایتی است که این اقتدار را دارد که ایجاد هر چیزی را در خارج از موطن نفس خود هم بنماید و فعّال ما یشاء باشد به اذن الله تعالی.

فَعَّال مَإِشَاءَ بِهٖ اِذْنِ اللّٰهِ

خَلَقَ شَیْرٍ پَرْدَهٗی غَضْبَانَ رَا

چون آن دو شیر پرده به فرمانش

بَلْعِیْدَهٗ، خَوْرَدَهٗ زَادَهٗی مَهْرَانَ رَا

من چاکرم شهید خراسان را

سَلْطَانَ رِضَا خَلِیْفَهٗی رَحْمَانَ رَا

آن صاحب ولایت تکوینی

فَرْمَانَرَاوِی عَالَمِ اَمْكَانِ رَا

(ربّانی) از سعادت ابدی خواهی

رَوِ بِنْدَهٗ شَوِ شَهِیْدِ خِرَاسَانَ رَا

جانها فدای همچو امامی باد

کُو مَظْهَرِ اسْتِ قَادِرِ سَبْحَانَ رَا

ای کشتی نجات امام فردا

دَسْتِ مَنِ اسْتِ سَوِی تُو دَامَانَ رَا

احتجاج حضرت رضا علیه السلام با اهل کتاب و فرّق مختلفه

بطوریکه در کتاب احتجاج طبرسی و عیون اخبار الرضا و سایر کتب معتبره آمده است هنگامی که حضرت رضا روحی و ارواح العالمین له الفداء در مرو تشریف داشتند و مأمون خلیفه عباسی هم در مرو بود مأمون دستور داد به وزیرش فضل بن سهل ذوالریاستین که احضار کند و جمع نماید اصحاب مقالات و اهل کتاب و سایر فرّق

مختلفه و نیز علماء و دانشمندان را برای مباحثه و گفتگو با حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰة و السلام. حسب الامرِ مأمون، وزیرش دستور او را در احضار رؤسای ادیان و دانشمندان ملل اجراء و عملی نموده دعوت کرد از جاثلیق رئیس مذهب نصاری و رأس الجالوت بزرگ علمای یهود و رؤسای صابئین و سائرین مانند هرید اکبر پیشوای فرقه مجوس و نسطاس رومی و متکلمین و علماء دیگر از هر فرقه و گروهی که مشهور بودند. چون بر حسب دعوت گروه نامبرده از علمای متنوّعه ملل و دانشمندان مختلفه ادیان همه در مرکز خلافت و دارالخلافه مأمون جمع گردیدند فضل بن سهل وزیر مأمون همگی آنان را به حضور مأمون برده و معرفی نمود. مأمون به هریک از آنها خوش آمد گفته و اظهار ملاطفت و مهربانی و عطوفت و نوازش نمود، آنگاه غرض خود را از خواستن و احضار ایشان ابراز و اظهار داشته و خواطر آنان را از تشکیل مجلس و ترتیب مباحثه و مناظره مستحضر گردانید و گفت من شما را برای امر خیری گرد آورده‌ام و دوست دارم شما در این مجلس که تشکیل می‌شود با پسر عمّ من حضرت علی بن موسی (ع) که از مدینه به نزد من آمده مباحثه و مناظره کنید و باید فردا صبح همگی در این مجلس نزد من حضور بهم رسانید و هیچ‌یک از شما تخلف ننمایید. علماء و گروه نامبرده تمامی از ملاطفت و نوازش مأمون اظهار تشکر نموده و اطاعت خود را برای حضور خود در مجلس فردا قبول و گفتند ما همه فردا صبح در همین جا حاضر خواهیم بود.

اعلام مجلس مباحثه و مناظره به حضرت رضا علیه السلام

مأمون خلیفه عباسی یاسر خادم را که عهده‌دار خدمت حضرت رضا علیه السلام و مأمور پذیرائی آن بزرگوار بود خواسته و او را نزد حضرت فرستاد تا اینکه خاطر شریف او را نسبت به امری که انجام آن در نظر است مستحضر دارد.

یاسر خدمت حضرت رضا علیه السلام آمده و عرض کرد مأمون می‌گوید برادرت فدای تو شود جمعی از دانشمندان ادیان و اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمین و از اهل ملل نزد من گرد آمده‌اند و در نظر دارم مجلسی عالی و انجمنی علمی تشکیل دهم، اگر حضرتت به گفتگو و مذاکره با آنها مایل است بامداد فردا در این

مجلس تشریف فرما شوید، و اگر مکروه خاطر مبارکت باشد به خود زحمت ندهید، و هرگاه خواهی که ما خدمت برسیم آسان است بر ما، و ما شرفیاب محضر شریفیت می شویم.

حضرت سلطان سریر ارتضا مولانا الرضا علیه السلام پیام داد و فرمود از طرف من به مأمون سلام برسان و بگو من اراده تو را می دانم و فردا صبح به یاری و خواست خدا در آن مجلس حاضر خواهم شد.

حسن بن محمد نوفلی گوید وقتی که یاسر رفت حضرت متوجه ما شده و به من فرمود نوفلی تو عراقی هستی و اهل عراق اکثراً زیرک هستند در این باب و تشکیل این مجلس چه بنظر تو می رسد و تو چه جور فکر کردی، مقصود و منظور مأمون از این اجتماع چیست؟ چرا اهل شرک و اصحاب مقالات را گرد آورده است و احضار نموده است؟ عرض کردم: فدایت شوم می خواهد شما را امتحان کند و دوست دارد که به پایه و حدّ علم و دانش شما پی برد و لیکن او بنائی بی اساس و ناستوار نهاده و به خدا قسم که بد بنائی گذاشته است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود بنای او در این باب چیست؟ عرض کرد این اصحاب مقالات و کلام و بدعت، برخلاف علماء و دانایان باشند زیرا علماء جز منکر را انکار نکنند و اصحاب مقالات و متکلمین و اهل شرک صاحبان انکار و اهل بهت و حیرتند، اهل جدل و سفسطه و مغالطه اند، اهل عنادند، اینها زیر بار حرف حساب نمی روند، اینها زیر بار منطق عقل و قرآن نمی روند، اینها مردمان لجوج و سرکشی هستند.

اگر احتجاج برایشان کنی که خدای تعالی یگانه و واحد است گویند وحدانیت او را به ثبوت برسان، و اگر بگویی حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست گویند رسالت او را اثبات کن، و چون با برهان و منطق استدلال خواسته باشی گفتار خود را اثبات نمائی بنای مغالطه و سفسطه کاری بگذارند تا اینکه شخص گفتار خود را واگذارد و از حرف خودش دست بردارد، بنابراین فدایت شوم تو از آنها برحذر باش و از ایشان و گفتارشان بپرهیز، می گوید حضرت رضا علیه السلام تبسم نمود و خندید فرمود: ای نوفلی آیا بیم داری که دلیل و برهان مرا بر من قطع کنند.

عرض کردم: نه، به خدا قسم من هرگز بر تو نترسم زیرا تو غالب و قاهر هستی بر آنان و آنها همه مغلوب و مقهورند در نزد تو و امیدوارم که خدای غالب و قاهر تو را بر آنها ظفر دهد انشاءالله.

فقال الرضا عليه السلام لي: يا نوفلي أتحبّ ان تعلم متى يتدم المأمون؟ قلت: نعم، قال عليه السلام: اذا سمع احتجاجي على اهل التورات بتوراتهم و على اهل الانجيل بانجيلهم و على اهل الزبور بزبورهم و على الصابئين بعبرائيهم و على الهراذيه بفارسيتهم و على اهل الروم بروميتهم و على اهل المقالات بلغاتهم ماذا قطع كل صنّف و دحضت حجّته و تركت مقالته و رجع الي قولي، علم المأمون انّ الموضوع الذي هو بسبيله ليس بمستحقّ له فعند ذلك تكون الندامة منه و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

حضرت رضا عليه السلام فرمود: ای نوفلی آیا دوست داری بدانی که چه وقت مأمون از کار خود پشیمان می شود؟ عرض کردم: بلی. فرمود هنگامی که دلیل و برهان و احتجاج مرا بر ردّ اهل تورات به تورات آنها بشنود، و بر ردّ اهل انجیل به انجیل آنها ببیند، و بر ردّ اهل زبور به زبور آنها بیابد، و بر صابئین به عبرانیّت ایشان، و بر ردّ مجوس و هراذیه به زبان فارسی آنان، و بر ردّ اهل روم به رومیّت آنها، و بر ردّ اهل مقالات و گفتار به لغات و گفته های ایشان مشاهده نمود و آنگاه که من زبان هر صنفی را و دلیل آنها را باطل ساختم و هرکدام به قول و عقیده و رأی من برگشته و گفتار خود را وا گذاشتند و همه مغلوب گردیدند آنگاه مأمون داند موضعی را که او در راه آنست شایستگی آن ندارد و آنوقت از عمل خود پشیمان شود، و لا حول و لا قوّة الا بالله العلي العظيم.

گمان می کرد مأمون سیه دل
تواند حقّ حق را کرد باطل
نمی دانست آن کسان لئامت
نگردد نور حق مغلوب ظلمت

قال الله تعالى: لا غلبنّ انا و رسلي.^{۱۰}

شرفیاب شدن فضل بن سهل به محضر امام رضا علیه السلام

چون بامداد فردا شد فضل بن سهل خدمت حضرت آمده عرض کرد: فدایت شوم پسر عمّت منتظر قدم مبارک تو است و اقوام اجتماع نموده در مجلس حضور دارند، رأی شریفیت در آمدن چیست؟ حضرت فرمود: تو برو و من به خواست خدا می آیم، آنگاه حضرت رضا علیه السلام وضو گرفت و شربتی از

۱۰ - آیه ۲۱، سوره مجادله.

سویق تناول فرمود و به ما هم از آن شربت مرحمت نمود و سپس تشریف فرما به جانب بیرون شد، ما هم در خدمت حضرتش بودیم تا اینکه در مجلس مأمون وارد و نزول اجلال فرمود.

نوفلی گوید آن مجلس پر از جمعیت و مدعویین بود، در این مجلس محمد بن جعفر علیه السلام و جماعت طالبیین و هاشمیین جلوس داشتند، امرای لشکر و سران سپاه و بسیاری از وجوه هم حضور داشتند. چون سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء وارد آن مجلس شدند تمام حضار مجلس بی اختیار بلند شدند اینقدر ایستادند تا حضرت نشست، مأمون هم که خود به احترام آن حضرت همچنان ایستاده بود در خدمت و محضر امام علیه السلام نشست ولی دیگران از حضار مجلس همه با کمال ادب ایستاده بودند تا اینکه حضرت رضا (علیه السلام) همگی را امر به جلوس فرمود و حسب الامر امام علیه السلام همه نشستند.

مأمون مدتی با حضرت مشغول صحبت و مکالمه شده با حضرتش سخن می گفت، سپس روی به جاثلیق رئیس علمای نصاری نموده حضرت را به او معرفی کرد و گفت: ای جاثلیق این شخصیت عظیم الشان ابن عم من حضرت علی بن موسی بن جعفر است که از فرزندان فاطمه دختر والا گهر پیغمبر ما و فرزند حضرت علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم است، من دوست دارم با حضرتش تکلم و حاجه بنمائی و از راه انصاف درائی، جاثلیق گفت: یا امیرالمؤمنین چگونه با کسی حاجه کنم که بر من از کتابی دلیل می آورد که من آنرا منکر و به قول پیغمبری استناد می نماید که من به او نگروده ام.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی اگر دلیل و حجت از برای تو به انجیل تو بیاورم آیا تو به آن اقرار می نمائی؟ جاثلیق گفت: آیا من می توانم چیزی را که انجیل به آن ناطق است دفع و رد کنم؟ بلی به خدا قسم اقرار می کنم به آن، اگر چه به ضرر من تمام شود.

حضرت رضا علیه السلام فرمود بپرس از آنچه خواهی و جواب آن را بشنو، جاثلیق گفت: چه می فرمائی در باب نبوت عیسی و کتاب او انجیل، آیا چیزی از این دو انکار می کنی؟

نکته

قاعده مناظره این است که اول طرف را وارد بحث کنند که حرف بزند و پایه استعداد طرف بدست طرف مقابل بیاید و او ساکت بنشیند حربه تهیّه کند و او را مغلوب سازد. اوّل حرف زدن، سادگی است، ولی مباحثه را دست طرف دادن استادی و زیرکی است. حضرت همین قاعده‌ی مفید را اجرا فرمودند و این درسی برای ما در مقام مناظره است. جاثلیق خیال کرد که حضرت رضا نمی‌تواند نبوّت عیسی و کتاب او را انکار نماید بلکه اقرار به پیغمبری عیسی و کتابش می‌کند تا همین که این اقرار را از او گرفت دیگر آن حضرت نتواند بطلان آنرا با آمدن حضرت محمّد و کتابش اثبات نماید زیرا قاعده‌ی استصحاب مثبت نبوّت حضرت عیسی و کتاب اوست و منسوخ شدن و بطلان دین او مورد ندارد لذا خواهد گفت از کجا دین او زایل شده و شما باید دلیل بر ابطال آن بیاوری. حضرت از سؤال او که گفت **ما تقول فی نبوّت عیسی و کتابه**، چه می‌فرمائی در باب نبوّت عیسی و کتابش انجیل؟ متوجّه شد که این مرد مسیحی چه منظوری دارد.

لذا حضرت در پاسخ او فرمود من اقرار دارم به نبوّت آن عیسائی که بشارت داده در انجیل به نبوّت حضرت ختمی مرتبت محمّد (ص) و کتابش قرآن و حواریّون به آن اقرار نموده‌اند، و قبول ندارم آن عیسائی را که به پیغمبری و نبوّت حضرت محمد (ص) و کتاب او اقرار نکرده و امتّ خود را به آمدن او بشارت و مژده نداده است.

با این بیان حضرت رضا علیه السّلام، جاثلیق متحیّر و مبّهوت گردید و از طرح سؤال خود پشیمان گردید، او کجا تصوّر می‌کرد دریای ذخّار علم و حکمت و عرفان عالم آل محمّد (ص) چنین جوابی به او می‌دهد.

بیان مطلب

حضرت می‌فرماید: آن عیسائی که تو مدّعی نبوّت او هستی و کتاب او را انجیل می‌دانی نه من او را دیده‌ام و نه تو او را دیده‌ای بلکه از اوصافش او را می‌شناسیم، اگر واقعاً نبوّت او همراه با مبشّر بودن اوست به نبوّت پیغمبر ما حضرت محمّد که خاتم انبیاء است و این بشارت از مشخصّات آن عیسی و انجیل کتاب اوست، من چنین عیسی و پیغمبری را با کتابش انجیل به رسمیت می‌شناسم و قبول دارم، و اگر مبشّر نباشد من آن عیسی را نمی‌شناسم و نه او را پیغمبر می‌دانم.

جائلیق عرض کرد: یا عالم المسلمین با کدام دلیل اثبات می‌کنی نبوت پیغمبر خود را؟ حضرت فرمود آیا همیشه فصل خصومت و حلّ اختلاف به دو شاهد عادل انجام نمی‌گیرد؟ جائلیق عرض کرد: بلی چنین است ولکن من این دو شاهد عادل را از ملت تو قبول نمی‌کنم باید از حوزه‌ی غیر اسلام باشند.

حضرت فرمود: من این دو گواه عادل را از ملت خودت می‌آورم، از کسانی که شهادت ایشان مابین ملت نصاری پذیرفته و مورد قبول باشد.

آیا یوحنا‌ی دیلمی که یکی از اوصیای حضرت عیسی است او چه جور آدمی است؟ جائلیق گفت: به به چه خوب کسی را نام بردی او دوست‌ترین و مقرب‌ترین همه مردم نسبت به حضرت عیسی است.

حضرت فرمود: حال که تو توثیق و موثق بودن یوحنا‌ی دیلمی را مورد تأیید خود قرار داده و او را از احبّ الناس نزد حضرت مسیح علیه‌السلام می‌شناسی من عبارتی را از انجیل از حفظ می‌خوانم که یوحنا‌ی دیلمی خودش آنرا جمع‌آوری کرده و تو می‌توانی آنرا با انجیل تطبیق و گفته او را بپذیری، تو را به خدا قسم آیا در انجیل تصریح نشده که یوحنا گوید حضرت مسیح مرا خبر داد به دین حضرت محمد عربی (ص) و بشارت و مژده داد که او بعد از من می‌آید و من حواریین را به این خبر بشارت دادم و آنها به وی ایمان آوردند؟

جائلیق گفت: بلی این خبر را یوحنا‌ی دیلمی از حضرت مسیح یاد نموده و به نبوت مردی با اهل و وصی او بشارت داده ولی مشخص نموده که او در چه زمان است و نام آنان را نگفته که ما آنها را بشناسیم، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل بداند و نام حضرت ختمی مرتبت محمد و اهل بیت و امت او را برای تو بخواند آن وقت به او ایمان می‌آوری؟ جائلیق گفت: این گفتار درست و استوار است و من حبّ شدید به آن دارم که بدانم.

حضرت رضا علیه‌السلام به نسطاس رومی روی نمود و فرمود تو سفر سوّم انجیل را چگونه حفظ و از برداری؟ نسطاس عرض کرد چه خوب حفظ دارم آنرا، پس از آن حضرت رضا رو کرد به جانب رأس الجالوت و فرمود: آیا تو انجیل خوانده‌ای؟

رأس الجالوت عرض نمود: به جان خودم قسم بلی خوانده‌ام، حضرت فرمود: شما سفر سوّم انجیل را از من

گوش بگیرید پس اگر در آن ذکر حضرت محمد و اهل بیت و امت اوست برای من گواهی دهید و اگر در آن ذکر او نشده گواهی ندهید.

بیان اسم مبارک و شریف حضرت محمد و آل او در انجیل

حضرت رضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء سفر سیّم انجیل را از حفظ خواند درحالیکه انجیل در دست جاثلیق و نسطاس رومی و رأس الجالوت قرار گرفته بود و این بحث را به قدری حضرت با مهارت و استادی و برهان و منطق مستدل و شیوا بیان فرمود که در مجلس مناظره مؤثر واقع شد زیرا آن دو نفر دیگر یعنی نسطاس رومی و رأس الجالوت را ناظر قرار داد که نتواند جاثلیق بگوید این طور بشارتی و نامی از خاتم انبیاء در انجیل نیست.

آنگاه که به نام حضرت محمد رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم رسید توقّف نموده فرمود: ای نصرانی تو را سؤال می‌کنم به حق مسیح و مادر او، آیا دانستی که من به انجیل و محتوای آن کاملاً عالم و محیط هستم؟ جاثلیق گفت: بلی، سپس حضرت تصریح نام حضرت محمد (ص) و اهل بیت اطهار و امت عالی‌قدر آن حضرت را برای وی تلاوت و قرائت نمود و فرمود: ای عالم نصاری چه می‌گوئی در این مقام؟ این گفته عیسی بن مریم است؟ یا بگو حضرت عیسی راست گفت یا بگو دروغ گفت العیاذ بالله.

اگر تو انجیل را بر آنچه گوید تکذیب کنی پس موسی و عیسی را تکذیب نموده‌ای، و هرگاه تو این ذکر را انکار کنی کافر شده و محکوم به قتل خواهی شد زیرا تو به خدا و پیغمبر و کتاب خود کافر شدی و نصاری تو را خواهند کشت، و آلا بایست قول عیسی را تصدیق کنی و به نبوت پیغمبر ما حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) اعتراف و اقرار نمائی.

جاثلیق گفت: من آنچه را که برایم هویدا و آشکار شود که در انجیل است انکار ننموده و بدان اعتراف و اقرار دارم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: بر اقرار و اعتراف او گواه و شاهد باشید، بعد حضرت طور دیگر به مباحثه پرداخت که در علم مناظره آنرا جدل می‌گویند.

مسیحی‌ها به اقانیم ثلاثه قائلند، اقانیم جمع اقنوم است یعنی اصل لغت رومی است می‌گویند اساس عالم و جهان هستی تکویناً بستگی به این سه اصل دارد که آب و این و روح‌القدس است.

آب: خدا و این: عیسی و روح‌القدس: که جبرئیل باشد، این سه اصل در عالم کارفرمائی می‌کنند و ربوبیت دارند.

حضرت فرمود: ای نصرانی من ایمان دارم به آن عیسائی که مبشّر است به بعثت حضرت ختمی مرتبت (ص) اما چیزی که ما را به خشم آورده نسبت به عیسی ضعف او در عبادت و قلت و کمی روزه و نماز اوست. جاثلیق به محض اینکه این سخن را حضرت رضا (ع) شنید این عبارت بر او ناگوار آمده گفت: آقا این چه حرفی است که شما می‌گوئید؟! به خدا قسم با این گفته دانش خود را تباه نمودی و کار خود را سست کردی، من تو را اعلم و داناترین اهل اسلام می‌شمردم، حضرت فرمود چه باعث این فکر تو شد؟ جاثلیق گفت: از اینکه فرمودی عیسی کم نماز و کم روزه بود با اینکه عیسی (ع) اول عابد بود، تمام عمر به روزه داشتن و نماز خواندن و همه وقت مشغول عبادت بود و سراسر عمر خود را به عبادت گذرانید. حضرت این اقرار مسلم را که از او گرفت فرمود: عیسی برای که و به فرمان که روزه می‌گرفت و جهت کی نماز می‌گذارد؟ جاثلیق در اینجا خاموش شد و زبانش منقطع گردید.

حضرت فرمود: پس شما نصاری چرا ربوبیت برای عیسی قائل هستید و معتقد به اقانیم ثلاثه می‌باشید؟ کسی که عابد و پرستنده خدا باشد او بنده خدا است، او هرگز خدا نمی‌شود. واقعاً ببین حضرت چگونه خصم را محکوم و مغلوب فرمود از طریق جدل.

نکته‌ها چون تیغ فولادی است تیز

چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این الماس بی اسپر می‌آ

کز بریدن تیغ را نبود حیا

آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی من از تو پرسش می‌کنم، جاثلیق عرض کرد بفرمائید اگر

دانستم جواب می‌گویم، حضرت فرمود: چگونه انکار می‌کنی که عیسی علیه‌السلام به اذن الله عزوجل مرده را زنده می‌کرد؟ جاثلیق گفت: انکار من از آن است کسی که مرده را زنده می‌کند و کور و پیس را شفا و بهبودی می‌دهد، او خدا می‌باشد و سزاوار پرستش است و جای دارد که پرستیده شود.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود الیسع نبی هم به مانند عیسی مرده را زنده می‌کرد و روی آب راه می‌رفت و اکمه و ابرص را شفا می‌داد با وجود این امتش او را به خدائی نگرفتند و قائل به ربوبیت او نشدند و احدی او را به جای خدای عزوجل پرستش ننموده است.

و نیز از حزقیل پیغمبر هم مانند کاری که از عیسی بن مریم (ص) صادر شده به عمل آمده و او سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن به ستین سنه حیات داد و زنده نمود.

پس از آن حضرت رضا علیه‌السلام رو به جانب رأس الجالوت نمود فرمود: ای رأس الجالوت آیا در تورات می‌یابی که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بوده و بخت‌النصر آنها را از میان اسرای بنی اسرائیل برگزیده، آن وقتی بود که در بیت المقدس جنگ نموده و آنها را به بابل برد، سپس خدای عزوجل حزقیل را به سوی آنها فرستاد و او ایشان را زنده گردانیده و این مطلب در تورات است و جز کسی که کافر باشد از شما ردّ آن نمی‌نماید؟ رأس الجالوت گفت: به تحقیق ما آنرا شنیده و دانسته‌ایم، حضرت رضا فرمود راست گفتی، پس از آن فرمود ای یهودی این سفر از تورات را تو بگیر تا من بخوانم، آنگاه آیاتی از تورات برای ما تلاوت کرد، یهودی متوجه حضرت شد و به قرائت او مایل و مجذوب گردیده و تعجب نمود.

بار دیگر حضرت رضا علیه‌التحیّة و الثناء رو به جاثلیق نصرانی نموده و فرمود: ای نصرانی آیا آن مردم پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان؟ گفت: بلکه آنها پیش از عیسی بودند.

قریش هم از حضرت رسول خاتم (ص) تقاضای مرده زنده کردن نمودند

در کتاب مستطاب احتجاج طبرسی از حضرت سلطان سریر ارتضا مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیّة و الثناء روایت شده که حضرات قریش شرفیاب خدمت حضرت ختمی مرتبت شدند و از آن حضرت

خواستند برای آنها مردگانشان را زنده فرماید، حضرت رسول الله جناب ولی الله علی بن ابیطالب (ع) را خواست و فرمود یا علی با این جماعت برو به قبرستان، از زبان من بگو حالا دوره من است، از قول من بگو که رسول الله به شما می گوید به اذن الله برخیزید و به اعلی صوت خود به نام و نشان بگو یا فلان و یا فلان و یا فلان الخ و قوموا باذن الله عزوجل، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمان حضرت رسول اکرم (ص) را اجراء کرد، مردگان نامبرده از جای خود برخواسته گرد و خاک از سر خود می افشاندند، پس از آن قریش آمده از آنها امور خود را پرسیدند، سپس به آنها خبر دادند که حضرت محمد (ص) به نبوت ختمیه مبعوث گردیده، آنها گفتند که ما دوست داشتیم محضر آن بزرگوار را درک نمائیم و به حضرتش گرویده ایمان بیاوریم.

آن وقت حضرت رضا علیه السلام فرمود: پیغمبر خاتم (ص) کور مادرزاد و اشخاص پیس و دیوانگان را شفا داد، و با بهائم و چهارپایان و پرندگان و جنّ و شیاطین حرف زد و تکلم فرمود، و با وجود این ما او را به خدائی نگرفتیم و او را پرستش نکردیم، در عین حال ما فضیلت هیچیک از انبیاء و رسل الهی را انکار نمی کنیم.

فَإِن اتَّخَذْتُم عِيسَى رَبًّا جَاز لَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْيَسَعَ وَ حَزْقِيلَ رَبِّينَ لِأَنَّهُمَا قَدْ صَنَعَا مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى بِن مَرِيَمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ أَحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ غَيْرِهِ.

شما که عیسی را به خدائی گرفته اید برای شما رواست که الیسع و حزقیل را هم به خدائی بگیرید زیرا آن دو هم مانند عیسی مرده را زنده کرده و کارهای دیگر بمانند او نموده اند.

بنابراین مرده زنده کردن یک قدرت خدادادی است و تمام اینگونه امور همه به اذن الله است که اذن تکوینی است، پس درواقع خدا زنده می کند نه انبیاء و اولیاء الهی، این قدرت غیر از الوهیت و ربوبیت است، پس **لا مؤثر فی الوجود الا الله** و هیچکس حق ندارد غیر از خدای یکتا را به عنوان الوهیت و ربوبیت پرستش نماید و یا اینکه قائل بر ربوبیت او بشود **لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله فهو المحیی و هو المعید.**

بعضی از قضایای زنده شدن مردگان

یکی قصه گروهی از بنی اسرائیل است که از بلاد و شهرهای خود به جهت بیم و ترس مرض طاعون و مرگ فرار نمودند و آنها هزارها اشخاص بودند، خدا تمامی آنها را در ظرف یک ساعت هلاک ساخت و بمیرانید، و مردم

این قریه که این گروه در آنجا مردند دیواری به اطراف آن مکان کشیده و مردگان بدین حال بودند تا اینکه استخوان ایشان از یکدیگر پاشیده شد و پوسید، در آن وقت یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بر آنها گذشته و از این استخوانهای پوسیده زیاد که در آنجا دید تعجب نمود، سپس از خدای عزوجلّ وحی رسید که دوست داری من آنها را برای تو زنده کنم و تو آنها را بیم و انداز نمائی؟ عرض کرد: بلی ای خدای من، دیگر باره از جانب خدا به او وحی رسید که آنان را بخوان.

فَقَالَ آيَتَهَا الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ قَوْمِي بَأْذَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءَ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَن رُؤْسِهِمْ، پس گفت ای استخوانهای پوسیده به اذن الله عزوجلّ برخیزید، در اثر آن تمامی زنده شدند و خاکها را از سر خود تکاندند، و نیز قصه دیگر مربوط به حضرت ابراهیم خلیل الله است که چهار پرنده متنوع و مختلف را گرفته و سر آنها را بریده و آنها را قطعه قطعه کرده هر پاره از اجزاء آنها را بر سر کوهی قرار داد سپس مرغها را خوانده، اجزاء متفرق شده هر یک از سر کوهها به پرواز درآمده و بهم متصل گردیده به جانب حضرت خلیل الله شتافتند.

قصه و واقعه دیگر مربوط به حضرت موسی کلیم الله است

آن حضرت هفتاد تن از اصحاب و یاران برگزیده خود را با خود به کوه طور برد آنها به حضرت موسی بن عمران گفتند: تو که خدای را شهود نموده و با او تکلم نموده‌ای بایست او را به ما بنمائی و گرنه ما به تو ایمان نمی‌آوریم، **فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً،** موسی هر چند می‌دانست که خدا به دیده‌ی حسی مورد شهود واقع نمی‌شود ولی بر حسب اصرار قوم از لسان قوم گفت **رَبِّ ارْنِي انظُر اليك،** چون این حرف را زد بناگاه صاعقه آنها را درگرفته همه سوخته و مردند و موسی خود به تنهایی باقی ماند.

آنگاه عرض کرد در پیشگاه ربوبی: پروردگار من اینک من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیده با خود آوردم اکنون که تنها برگردم چگونه قوم من مرا تصدیق کنند که به آنها این خبر را بدهم و اگر تو می‌خواستی پیش از این آنها را با من هلاک می‌کردی، آیا تو هلاک کنی ما را به چیزی که سفها و نادانان ما نموده‌اند، سپس خدای عزوجلّ همه را بعد از مرگ حیات داده و زنده گردانید.

آنگاه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام فرمود: ای جاثلیق تمام این وقایع که برای تو یاد نمودم قدرت و توانائی ردّ هیچیک را نداری و دفع هیچیک از آنها ممکن نیست، زیرا اینها حقایقی است که تورات و انجیل و زبور و فرقان بدان ناطق‌اند.

پس هرکس که مرده زنده کند و کور مادرزاد و پیس و دیوانه‌ها را شفا دهد نباید بجای خدا به خدائی گرفته شود، پس تو تمام آنها را خدایان و آفریدگان و اربابان خود بگیر، ای نصرانی چه جواب داری و در این باب چه می‌گوئی؟ جاثلیق عرض کرد همانطوری که فرمودی گفته‌ی گفته‌ی شما است و حق همان است که تو می‌فرمائی (و لا اله الا الله) ثم التفت الی راس الجالوت فقال یا یهودی اقبل علی اسنک بالعشره لآیات التی انزلت علی موسی ابن عمران هل تجد فی التّورات مکتوباً نباء محمّد (ص) و امّته، اذا جائت الامّة الاخیره اتباع راکب البعیر یسبّحون الرّب جدّاً جداً تسبیحاً جدیداً فی الكنایس الجدد فلیفرع بنوا اسرائیل الیهم والی ملکهم لیطمئن قلوبهم فانّ بایدیهم سیوفاً ینتقمون بها من الامم الکافره فی اقطار الارض هكذا فی التّورات مکتوب، قال راس الجالوت: نعم انا نجد ذالک کذاک.

آنگاه حضرت رضا علیه السلام متوجّه راس الجالوت شده فرمود: ای یهودی به من توجّه کن، تو را سوگند می‌دهم به ده آیه که بر موسی بن عمران نازل شده است آیا در تورات خبر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و امّت او را یافته‌ای که در آن نوشته شده است وقتی که امّت اخیره (یعنی امّت حضرت ختمی مرتبت که آخر الامم هستند) پیروان شترسوار آمدند (چه از مشخصات آن بزرگوار است که شترسوار است) آنها پروردگار خود را به جدّیت زیاد در مساجد و پرستش خانه با تسبیح جدید ستایش می‌کنند در آن موقع باید بنی اسرائیل به آنها و ملک ایشان پناه جویند تا اینکه دل‌های ایشان آرامش یابد، در دست آنها شمشیرهایی است که با آنان از ملل کفر که در نواحی و اقطار زمین جای دارند انتقام کشند، آیا این مطلب بدین گونه در تورات نوشته شده است؟ راس الجالوت عرض کرد: بلی ما آنرا بدینگونه می‌یابیم.

ثم قال للجاثلیق: یا نصرانی کیف علمک بکتاب شعیا قال اعرفه حرفاً حرفاً، قال لهما اتعرفان هذا من کلامه یا قوم انّی رایت صورة راکب الحمار لابسا جلابیب النور و رایت راکب البعیر ضوء القمر فقلا قد

قال ذالک شعياً.

آنگاه حضرت رضا علیه السّلام به جاثلیق فرمود: ای نصرانی چگونه است علم تو نسبت به کتاب شعیا. جاثلیق عرض کرد من آنرا حرف به حرف شناخته و می‌دانم.

سپس حضرت به هر دوی آنها فرمود: آیا می‌دانید که از کلام شعیا است که گفته ای قوم من صورت کسی را دیدم که بر حماری سوار است و صورت شخصی شهود نمودم که بر شتر سوار است و نور او مانند قمر درخشان و تابنده بود.

جاثلیق و رأس الجالوت هر دو اعتراف نمودند درست است تحقیقاً شعیا چنین گفته.

قال الرضا علیه السّلام یا نصرانی هل تعرف فی الانجیل قول عیسی علیه السّلام ائی ذاهب الی ربکم و ربّی و الفارقلیطا جایء هو الذی یشهد لی بالحق کما شهدت له و هو الذی یفسر لکم کل شیء و هو الذی یبیدیء فضایح الامم و هو الذی یکسر عمود الکفر فقال الجاثلیق ما ذکرتم شیئاً من الانجیل الا و نحن مقرّون به.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود ای نصرانی تو این قول را از عیسی علیه السّلام در انجیل می‌شناسی و بدان عارفی که گوید من به صقع ربوبی و به جانب پروردگار خود و پروردگار شما روانه‌ام و فارقلیطا (یعنی حضرت محمّد مصطفی علیه و آله التّحیة و الثّناء) آمدنی است و او کسی است که برای من گواهی به حق می‌دهد چنانکه من شهادت به حقّانیت او دادم، و او کسی است که حقایق کلّ اشیاء و هرچیز را از برای شما بیان و تفسیر کند، و او کسی است که رسوائی و فضیحت ملل را آشکار سازد، و او کسی است که ستون کفر را درهم شکنند؟ جاثلیق عرض کرد: بلی چنین است شما چیزی را از انجیل یاد نمودی مگر اینکه ما بدان اقرار و اعتراف داریم. فقال: اتجد هذا فی الانجیل ثابتاً؟ قال: نعم.

حضرت فرمود تو این مطلب را از قول عیسی ثابت می‌شماری؟ جاثلیق گفت: بلی.

قال الرضا علیه السّلام: یا جاثلیق الا تخبرنی عن الانجیل الاول حین افتقدتموه عند وجدتموه و من وضع لکم هذا الانجیل؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود ای جاثلیق آیا از انجیل اول خبر نمی‌دهی در آن وقت

که آنرا گم کرده و مفقود نمودید سپس آنرا به نزدیکی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما گذاشته است؟
جائلیق عرضه داشت ما انجیل را جز یک روز مفقود نمودیم سپس آنرا نو و تازه یافتیم و یوحنا و متی آنرا به
جهت ما بیرون آوردند.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: **ما اقلّ معرفتک بسنن الانجیل و علمانه؟** فرمود چه قدر معرفت تو درباره
انجیل و علمای انجیل قلیل و ناقص است.

پس اگر قضیه بدین منوال است که تو گمان می‌کنی، سبب چیست که شما در انجیل اختلاف نمودید، و به
چه جهت این اختلافات در انجیلی که امروزه در ید شما است پیدا شده؟ در صورتیکه اگر انجیل بر عهد اول خود
باقی بود در آن اختلافی بوجود نمی‌آمد، ولكن من علم آن و سرّ اختلاف در آن را به تو افاده نموده یاد می‌دهم.
بدان که در هنگامی که انجیل از میانه ناپدید و مفقود شد نصاری در خدمت علمای خود اجتماع نموده و
گفتند که اینک عیسی بن مریم به قتل رسید و ما انجیل را از دست داده و مفقود نمودیم و شما که دانشمندان
ما می‌باشید از انجیل چه چیزی در نزد شما وجود دارد؟ لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی گفتند که انجیل در
سینه ما است و ما علمای انجیل آنرا سفر به سفر از سینه خود برای شما بیرون می‌آوریم پس شما محزون و
اندوهگین نباشید و پرستشگاه‌ها را خالی نگذارید ما بزودی انجیل را جمع‌آوری نموده و برای شما تلاوت
می‌نمائیم، این بود که این چهار نفر این انجیل فعلی را برای شما وضع و ترتیب دادند و این انجیل نه آن انجیل
نخستین است که شما از دست داده‌اید و این چهار نفر نامبرده شاگردان و تلامیذ علمای اولین بودند، آیا تو این
موضوع را می‌دانستی؟ جائلیق عرض نمود: نه من پیش از این آنرا نمی‌دانستم و اکنون به چگونگی آن دانا
گردیدم و از دانش تو درباره انجیل این موضوع برایم آشکار و مبرهن و روشن گردید و واقعاً استفاده نمودم و چه
چیزهائی از آنچه به من یاد دادی شنیدم که دل من به حقیقت آن شهادت و گواهی می‌دهد و در آن مقداری بر
فهم من زیاد گردید و بر معلوماتم چیزهای بسیار افزوده شد. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پس اکنون شهادت
این چند تن در نزد تو چگونه است؟ جائلیق گفت: اینها علماء و دانایان انجیلند و شهادت آنها جایز است و هرچه
را که آنها بدان شهادت دهند راست و حق و مورد قبول است.

آنوقت حضرت رضا علیه‌السلام رو به مأمون و حضّار در مجلس و دیگران نموده و فرمود: بر او شاهد باشید همگی گفتند و عرض نمودند که ما همه گواه و شاهدیم.

سپس حضرت رضا علیه‌السلام به جاثلیق فرمود به حق پسر و مادر او آیا میدانی که متی گفت در نسبت عیسی اینکه مسیح فرزند داود بن ابراهیم ابن اسحاق ابن یعقوب یهود ابن حضرون است و نیز مرقابوس در نسبت عیسی گفته او کلمه خدا است که در جسد آدمی حلول نموده و بصورت انسانی درآمده و الوقا گفته عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند سپس روح‌القدس در آنان حلول نمود.

بعد حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای جاثلیق به گواهی عیسی درباره خودش قائلی که گفته: ای حواریین کسی به آسمان صعود نمی‌کند مگر اینکه از آسمان نزول نموده باشد جز خاتم الانبیا (ص) که حضرتش به آسمان صعود و بالا رفته و از آسمان نزول فرماید، اکنون تو در این قول چه می‌گوئی؟ جاثلیق عرض کرد: درست است این قول عیسی است، ما آنرا انکار نمی‌کنیم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چه می‌گوئی در شهادت و گواهی الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه به او نسبت داده‌اند؟ جاثلیق گفت: آنها درباره عیسی دروغ گفته‌اند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای قوم آیا جاثلیق این علما را تزکیه نمود و شهادت نداد که آنها علماء انجیلند و هرچه بگویند حق است.

جاثلیق عرض نمود: ای عالم مسلمین دوست دارم و از شما خواهش می‌نمایم که مرا ببخشید و از امر آنان در گذرید و عفو بفرمائید. حضرت رضا فرمود: ما خواهش تو را پذیرفتیم ای نصرانی بپرس از آنچه خواهی، جاثلیق عرض نمود: باید کسی غیر از من از حضرتت سؤال کند نه من، بخدا که گمان نمی‌کنم در میان علمای مسلمین به مانند تو کسی باشد در علم و فضل و کمال.

آنگاه حضرت رضا علیه‌السلام متوجّه رأس الجالوت شده و فرمود: تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ رأس الجالوت عرض نمود: بلکه من می‌پرسم، و اما دلیل و حجّت جز از تورات و یا انجیل یا زبور یا از دلائلی که در صحف ابراهیم و موسی باشد از تو نپذیرم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از من حجّتی می‌پذیر مگر به آنچه ناطق است تورات به زبان موسی بن عمران، و انجیل به زبان عیسی بن مریم، و زبور به زبان داود.

رأس الجالوت عرض نمود: از کجا ثابت می‌کنی نبوت حضرت محمد (ص) را؟ حضرت رضا (ع) فرمود: از آنجا که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفه خدا در زمین به نبوت حضرت محمد (ص) شهادت داده‌اند. رأس الجالوت گفت: قول موسی بن عمران را ثابت کن. حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای یهودی آیا می‌دانی موسی بن عمران به بنی اسرائیل وصیت نموده و به آنها فرمود بزودی پیغمبری از برادران شما بیاید، چون آمد او را تصدیق کنید و کلام و گفتار او را بشنوید، آیا می‌دانی که برای بنی اسرائیل برادرانی غیر فرزندان اسماعیل بوده باشد، اگر که به قرابت اسرائیل (یعقوب) با اسماعیل آشنا و آگاه باشی و نسبتی که بین آن دو از طرف ابراهیم بوده بدانی، رأس الجالوت عرض کرد بلی این قول موسی است و ما آنرا رد نمی‌نمائیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیغمبری جز حضرت محمد (ص) آمده است؟ رأس الجالوت گفت: نه نیامده، حضرت فرمود: آیا این مطلب در نزد شما صحیح است؟ عرض کرد: بلی صحیح است ولیکن من دوست دارم که نبوت محمد (ص) را از تورات برای من اثبات کنی. حضرت رضا فرمود: آیا منکری که تورات می‌گوید برای شما نور از جانب طور سینا آمده و برای مردم از جبل ساعیر روشنی داد و بر ما از جبل فاران علنی و هویدا گردید.

رأس الجالوت عرض نمود: من این کلمات و سخنان را می‌شناسم ولی تفسیر و معانی آن را عارف نیستم و شناسائی به این کلمات ندارم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اینک من تو را به آن خبر می‌دهم و آگاه می‌نمایم، اما معنای این قول که نور از جانب کوه طور سینا آمد این نشانه پیغمبر شما است، این وحی خدای تبارک و تعالی است که به موسی در کوه طور سینا نازل و نور خدا از سمت طور سینا تجلی کرده، و اما قول او که مردم را از جبل ساعیر روشنی بخشید آن کوهی است که خدای عزوجل در آنجا به حضرت عیسی بن مریم وحی فرستاد و عیسی در سر آن کوه بود که وحی به او می‌رسید، این هم اشاره به عیسی است، و اما نور خدا علنی و آشکار شد از جبل فاران و آن کوهی است در حوالی مکه معظمه که مسافت آن تا مکه یک روز راه قدیم است و این اشاره به پیغمبر ما است که حضرت ختمی مرتبت به آنجا تشریف می‌بردند و با خدا مناجات می‌کردند، کوه حرا که شاید همان کوه

فاران است، حضرت در بالای همان کوه به نبوّت ختمیه مبعوث شد و جبرئیل به آن حضرت نازل شد و وحی خدا را آورده به آن حضرت ابلاغ نمود، عجیب است در باب موسی می‌فرماید نور از سمت کوه طور سینا آمد و در باب عیسی می‌فرماید از کوه ساعیر درخشندگی کرد ولی در باب حضرت نبی ختمی پیغمبر ما می‌فرماید (واستعلن) علنی و آشکار شد، پرده‌ها بالا رفت و این کاشف از این است که افق مقام و مرتبه پیغمبر ما فوق مرتبه‌ی قاطبه‌ی انبیاء است و ادّله و براهین آن حضرت بیشتر از سایر پیغمبران است برای اینکه آن بزرگوار خاتم الانبیاء و الرّسل است و او مظهر اسم جامع الهی است^{۱۱}.

لقوله (ص): اوتیت جوامع الکلم

جامع ذات و صفات عالم و آدم به کل

احمد آمد یعنی این مجموع عالم این بُود

اسم اعظم را جز این مظهر نباشد در جهان

بگذر از مظهر که عین اسم اعظم این بود

فاتح باب شفاعت خاتم ختم رسل

آن که فتح و ختم شد او را مسلمّ این بود

آخر سابق که نحن الآخرون السّابقون

آن که در کل آمد و بر کل مقدّم این بود

باری برویم سر مناظره حضرت رضا علیه السّلام با علمای ادیان

قول شعیای نبی درباره خاتم انبیاء (ص)

آنگاه حضرت رضا علیه السّلام فرمود به رأس الجالوت که شعیای پیغمبر در تورات گفته: من دو سوار را دیدم که برای ایشان زمین روشن شده بود یکی از آنان راکب الحمار بود و دیگری راکب الجمل، رأس الجالوت گفت:

۱۱ - ما را رساله‌ایست به نام جلوه ربّانی در اثبات خاتمیت ضمن آن رساله علاوه بر آیات قرآنیّه مثبت نبوّت ختمیه‌ی محمّدیه علیه و آله افضل الصّلوات و التّحیّه و علاوه بر اخبار و خطب صادره از مقام عصمت نیز ده برهان عقلی نیر عرشى بر اثبات خاتمیت آن حضرت اقامه نموده‌ایم و آن رساله به طبع رسیده و منتشر گردیده است.

من آن دو سوار را نمی‌شناسم مرا خبر بده که آن دو کیستند؟ حضرت فرمود: مراد از راکب حمار عیسی و مراد از شترسوار حضرت محمد (ص) است، آیا این قول تورات را انکار می‌کنی؟ رأس الجالوت عرض نمود: نه من آنرا انکار نمی‌کنم.

قول حیقوق نبی درباره خاتم انبیاء (ص)

و نیز حضرت رضا علیه السّلام فرمود به رأس الجالوت: آیا حیقوق نبی را می‌شناسی؟ عرض کرد: بلی او را می‌شناسم، حضرت فرمود: او گفته است و کتاب شما تورات به آن ناطق است که خدای متعال بیانی از جبال فاران آورد و سماوات را از تسبیح احمد و امت او پر گردانید، سواران و خیل او در دریا روانه شوند چنانکه در بزّ روانه شوند، آن حضرت از برای ما کتابی تازه و جدید بعد از خرابی بیت‌المقدّس بیاورد، یعنی به کتابی که قرآن است، آیا آنرا می‌شناسی و به آن ایمان آورده تصدیق می‌نمائی. رأس الجالوت عرض نمود: بلی این را حیقوق نبی فرمود و ما منکر قول او نیستیم.

قول داود نبی درباره خاتم انبیاء (ص)

سپس حضرت رضا علیه السّلام فرمود به رأس الجالوت: و نیز داود نبی در زبور خود فرموده و تو آنرا قرائت می‌نمائی و می‌خوانی که پروردگارا برانگیزان کسی را که برپا کننده سنّت پس از فترت است، آیا تو پیغمبری جز حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) می‌شناسی که سنّت را بعد از فترت برپا نموده باشد.

رأس الجالوت عرض نمود: بلی این گفته حضرت داود است و ما آنرا می‌شناسیم و منکر قول او نیستیم و لیکن قصد او از این کلام عیسی است و ایّام او دوره فترت بوده است. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا تو نمی‌دانی که عیسی خلاف سنّت ننموده و موافق با سنّت تورات بوده تا اینکه خدا او را به عالم بالا برد و در انجیل نوشته شده که ابن برّه رفتنی است و فارقلیطا پس از او آمدنی است، او بار گناهان را سبک سازد و برای شما هر چیزی را تفسیر کند و برای من شهادت و گواهی دهد چنانکه من برای او شهادت و گواهی دادم، من از برای شما مثل‌ها آوردم و آن حضرت به جهت شما تأویل بیاورد. آیا به بودن اینها در انجیل ایمان داری و تصدیق می‌کنی؟ رأس

الجالوت عرض نمود: بلی من انکار نمی‌کنم.

آنگاه حضرت رضا علیه السّلام فرمود: ای رأس الجالوت از تو درباره پیغمبر تو حضرت موسی بن عمران علیه السّلام می‌پرسم، رأس الجالوت عرض نمود پرسید.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: تو را چه حجّت و دلیلی بر اثبات نبوّت موسی باشد؟ رأس الجالوت عرض نمود حجّت و دلیل من آن است که حضرت موسی برای صدق نبوّت خود چیزی آورد که هیچ‌یک از انبیا و پیغمبران بمانند آن نیاورده‌اند، حضرت فرمودند او چه آورده است؟

رأس الجالوت عرض نمود: مانند شکافتن دریا، اژدها نمودن عصا، زدن عصا بر سنگ و جاری ساختن چشمه‌ها، بیرون آوردن ید بیضاء به جهت ناظرین و علامات و آیات دیگر که مردم بر آوردن آن قدرت و توانائی نداشتند. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: تو راست گفتی، اینها همه حجّت و دلیل بر نبوت حضرت موسی علیه السّلام است، چه او آورد آیات و علامات و معجزاتی که خلق دیگر قدرت و توانائی نداشتند مانند آنها بیاورند، و این قاعده کلیّه است که هر کسی مقارن با دعوت به پیغمبری و نبوّت خود معجزه‌ای بیاورد که خلق را بر ایتان و آوردن به مثل آن قدرت و توانائی نباشد واجب است بر شما که تصدیق او را بنمائید و او را به پیغمبری به رسمیت بشناسید و معجزه منحصر نیست به دریا شکافتن و عصا را اژدها کردن و از سنگ آب بیرون آوردن و ید بیضا داشتن.

چرا حضرت می‌فرماید معجزه منحصر به اینها نیست، بلحاظ آنکه یهودی می‌گویند هر که این معجزات را دارد پیغمبر است و هر کس این معجزات را ندارد و نداشته باشد او پیغمبر نیست.

حضرت می‌خواهد بفرماید ای یهودی فکرت را وسیع کن عقلت را بکار بینداز، اساساً معجزه آن چیزی است که از قدرت و توانائی بشری بیرون است، پیغمبر آن کار را بکند دلالت بر نبوّت او دارد یهودی گفت: پیغمبر کسی است که حتماً معجزه موسی را داشته باشد، حضرت می‌خواهد به او بفهماند که معیار و میزان معجزه آن است که از قدرت بشر خارج باشد و این قاعده‌ی کلیّه است بر صدق مدّعی نبوّت ولو مانند معجزه موسی نباشد.

بیان اینکه معجزه هر پیغمبری تناسب به اطور وجودی او دارد

مثلاً چون حضرت عیسیٰ علیه السّلام منشاء تکوّنش نفخه‌ی روح القدس بود و از نفخه جبرئیل ساخته شده بود درواقع پدرش روح القدس بود لذا مرده را زنده می‌کرد. حافظ قرآن لسان الغیب خوب گفته است:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

از اثر نفخه روح القدس در وجود او بود که به محض اینکه نفس عیسی به هر مرده‌ای می‌خورد زنده می‌گردید، حضرت عیسیای مسیح علیه السّلام از گل، هیئت و شکل مرغ می‌ساخت، به محض اینکه نفس خود را به او می‌دمید آن مرغ زنده می‌شد و به پرواز آمده حرکت می‌کرد، چرا؟ چون طور وجودی عیسی این چنین بوده یک طرف وجود او روحانیت صرف و روح القدس بوده است.

پیغمبر ما که افقش فوق مراتب انبیاء و رسل بود، و هو بالافق الاعلیٰ^{۱۲} همت عالی‌اش از عالم عنصر بالا رفت رسید به عالم افلاک و سماوات بلکه فوق سماوات و بالاتر از سدرۃ المنتهای عالم جبروت، شأن پیغمبر ختمی مرتبت تنها معجزه زمینی نیست، او باید معجزه‌ی سماوی هم داشته باشد، طور وجودی او این است که در افلاک و کروات علویّه تصرف نموده و شقّ القمر بکند و ماه را دو نیمه نماید.

چو عزمش برآمیخت شمشیر بیم

به معجز میان قمر زد دو نیم

قضیه شق القمر که نصّ قرآن بر آن دلالت دارد به حکم: **اقتربت الساعة وانشق القمر^{۱۳}**.

وقوع انشقاق قمر مسلّم و حتمی بوده و در کتابهای پیشینیان نوشته شده است، مخصوصاً هندوهای آن عصر و زمان این قضیه را در کتابهای خود ثبت کرده‌اند، در آن شب در آسمان دو نیمه شدن قمر را مشاهده نموده و در کتابهای خود ثبت و ضبط کردند و الان کتابها موجود است ولی نفهمیدند قضیه از چه قرار بوده است.

همّت علیای حضرت ختمی مرتبت این نبوده که عصا را اژدها کند یا تنها مرده زنده کند، بلکه همّت عالی آن

۱۲- آیه ۷، سوره النجم

۱۳- آیه ۱، سوره قمر

حضرت مقتضی بود که در افلاک و فوق افلاک تصرّف کند تا اینکه قدرت خاتمیت که مظهر قدرت مطلقه الهیه است بر جهانیان ثابت و عیان گردد، انشقاق قمر و امثال آن برای آن حضرت بسیار امر آسانی است. اساساً عالم ملک و عالم ملکوت و عالم جبروت در قبضه‌ی تصرّف و حیطة‌ی اقتدار و سلطه‌ی آن بزرگوار می‌باشد.

صد چو ماه است آن عجب دُرّ یتیم

که به یک ایماء او شد مه دو نیم

آن عجب کاو در شکاف مه نمود

هم به قدر فهم و حسن خلق بود

کار و بار انبیا و مرسلون

هست از افلاک و اخترها برون

تو برون شو هم ز افلاک دوار

و آنگهی نظاره کن آن کار و بار

در میان بیضه‌ای چون فرخها

نشونوی تسبیح مرغغان هوا

یهودی تو باید بدانی که هر معجزه‌ای با هر پیغمبری تناسب ندارد، مقام و هویت و طور وجودی هر پیغمبر باید با معجزه او ملحوظ و متناسب باشد، پس نمی‌شود هر معجزه که موسی آورد سایر انبیا و پیغمبران هم همان معجزه را داشته باشند.

علاوه بر این عقل حاکم است، هر پیغمبری باید معجزه‌ای بیاورد که سایر طبقات مردم نتوانند مثل آن را بیاورند و از قدرت سایر افراد بشر خارج باشد.

اکنون که یهودی سرسخت در کمال وقاحت و بی‌حیائی می‌گوید هر پیغمبری بایست دارای معجزه موسی باشد، حضرت رضا علیه السلام از این راه جواب می‌دهد: آیا تو پیغمبرهای قبل از موسی را مانند حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب و حضرت یوسف و سایر انبیا سلف را قبول داری یا نداری؟

یهودی عرض می‌کند: بلی قبول دارم، حضرت فرمود: آنها که معجزه موسی را نداشته‌اند، تو به چه دلیل حضرت ابراهیم علیه السّلام را پیغمبر می‌دانی، اگر بگوئی پیغمبر نمی‌دانم که دروغ گفتی، و اگر بگوئی نه پیغمبر می‌دانم برای اینکه معجزه داشته که از قدرت بشری بیرون بود، پس عیسی بن مریم هم پیغمبر است و معجزه آورده که از قدرت بشری بیرون است، پس چرا حضرت عیسی را به نبوت قبول نداری.

در این جاست که حضرت رضا علیه السّلام سیاست به خرج داد و بین جاثلیق نصرانی و رأس الجالوت یهودی فرسنگها جدائی و تفرقه انداخت و یهودی ماند تنها، حالا جاثلیق اعلم علمای نصاری در محضر حضرت است و دارد گوش به فرمایش‌ها و استدلالات آن بزرگوار می‌دهد و تمام گفتار دربار امام رضا علیه السّلام به نفع حضرات عیسویها است و دارد مشاهده می‌کند مناظره آن حضرت را با رأس الجالوت بزرگ علمای یهود، و می‌بیند که حضرت سخت مچ دست آن یهودی را گرفته می‌فرماید پس چرا به پیغمبری حضرت عیسی عقیده نداری و قائل به نبوت عیسی نیستی و این همه جسارت و اهانت به عیسویها می‌کنی و نبوت آن حضرت را قبول نداری با اینکه عیسی دارای معجزات بود، مرده زنده می‌کرد و کور مادرزاد را شفا می‌داد مرض برص را شفا می‌داد و همین‌طور سایر معجزات او به اذن الله و اراده الهی بود، یهودی عرض کرد ما کجا دیدیم که عیسی این‌گونه معجزات را داشت ما آنرا ندیدیم مردم می‌گویند او چنین و چنان می‌کرد.

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا تو معجزه موسی را دیدی گفت: نه، حضرت فرمود که: مگر نه این است که موثقین گفتند و از گفتار آنها فهمیدی که موسی این معجزات را دارا بود و تو ایمان به نبوت او آوردی. همین‌طور عین اخبار موثقین درباره عیسی هم هست و ثابت و محرز است که عیسی علیه‌السّلام واجد آن معجزات بوده است پس چرا نبوت موسی را قبول کردی و نبوت عیسی را قبول نکردی.

حالا عیناً برحسب اخبار متواتره و گفتار و نقل موثقین در مورد حضرت خاتم النبیین محمد علیّه و آله افضل الصلوات المصلّین تثبیت ختمیه آن بزرگوار چنین است، چه آن حضرت دارای معجزات بسیار بیرون از حد و شمار بوده و علاوه بر داشتن آیات و علامات و معجزات و بیانات جمیع انبیاء و رسل سالفه دارای معجزه سماویّه بوده، و معجزه عقلیه آن حضرت قرآن حکیم است که محتوی تمام حقایق الهیه و علوم ماوراء الطبیعه است و

شعارش **تبیاناً لكل شیء** است با اینکه آن حضرت نزد احدی درس نخوانده و کتابی نیاموخته، با وجود این قرآنی آورده که علوم اولین و آخرین در آن منظوی و مندرج است، و روزی نخواهد رسید که حوزه آدمیت و جهان انسانیت خود را از این کتاب جامع انسانی مستغنی و بی‌نیاز ببینند، و روز به روز هم دارد جلوه قرآن بیشتر و احتیاج مردم جهان به آن افزونتر می‌شود.

قرآن معجزه عقلیه ابدیه حضرت ختمی مرتبت است و حکومتش تا قیامت باقی و ثابت است با اینکه تمام پیغمبران دارای معجزه بوده‌اند ولی معجزه‌ی باقیه‌ی عقلیه‌ی برهانیه‌ی دائمیه‌ی ابدیه که قرآن است اختصاص به خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحية و الثناء دارد و بهمین جهت است که دولت و حکومت آن در سراسر جهان الی الابد جاوید و پایدار و استوار خواهد بود.^{۱۴}

قال الله تعالی: و انه لكتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید^{۱۵}، و

قال عزّ من قائل: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون^{۱۶}، و لنعلم ما قال العارف المولوی:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم

بیش و کم کن را ز قرآن رافضم

کس نتاند بیش و کم کردن از او

توبه از من حافظ دیگر مجو

رونقت را روز روز افزون کنم

نام تو بر زرّ و بر نقره زنم

منبر و محراب سازم بهر تو

۱۴- ما برای اعجاز قرآن بیست و چهار وجه به نحو اختصار در کتاب کوثر ربانی مجلد اول ذکر نموده‌ایم و کتاب مزبور به طبع رسیده و در کشور ایران و خارج ایران منتشر شده است.

۱۵- آیه ۴۲، سوره فصلت

۱۶- آیه ۹، سوره حجر

در محبّت قهر من شد قهر تو
 من مناره پر کنم آفاق را
 کور گردانم دو چشم عاق را
 چاکرانت شهرها گیرند و جاه
 دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
 تا قیامت باقیش داریم ما
 تو مترس از نسخ دین ای مصطفی (ص)
 ای رسول ما تو جادو نیستی
 صادقی هم خرقه موسیستی
 هست قرآن مر تو را همچون عصا
 کفرها را در کشد چون ازدها
 تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای
 چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
 تن بخفته نور تو بر آسمان
 بهر پیکار توزه کرده کمان
 آنچنان کرد و از آن افزون که گفت
 او بخفت و بخت و اقبالش نخفت

دولت آن مظهر ذات احد
 ثابت و جاوید باشد تا ابد
 جان ربّانی تاگو تا ابد
 بر محمد (ص) مظهر ذات صمد

باری جاثلیق در عین اینکه خودش مغلوب و تسلیم به گفتار امام بزرگوار حضرت مولانا الرضا علیه السلام

گردیده بود، نیز مغلوبیت و محکومیت رأس الجالوت یهودی رقیب خود را در قبال کلام و سخنان محکم البنیان ولی ذی الجلال حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیة و الثناء در مجلس مأمون مشاهده نمود و دید که آن یهودی سر بزیر افکند و نتوانست در برابر کلام معجز نظام امام همام و آن منطق استدلالی حق و صواب چیزی بگوید جز اینکه تسلیم شود، سپس حضرت رضا علیه السّلام به رئیس علمای زردشتی (هریذ اکبر) رو نمود و فرمود: **اخبرنی عن زردشت الذی تزعم انه نبی ما حجتک علی نبوته.**

حضرت او را مورد خطاب قرار داده فرمود خبر بده مرا از زردشت که تو به زعم خود او را به پیغمبری عقیده داری، دلیل و حجّت تو بر اثبات نبوت او چیست؟

هریذ اکبر در محضر آن سرور عرض نمود: او چیزهایی از احکام حلال و حرام آورده که احدی پیش از او بمانند آن نیاورد ولیکن از آنچه از اخبار گذشتگان بما رسیده است که او چیزهایی را روا شمرده که دیگران روا نداشته‌اند و او ما را با اخلاق حسنه و صفات حمیده توصیه نموده، بدین جهت متابعت و پیروی او را نموده‌ایم و بر آئین او هستیم، حضرت رضا علیه السّلام فرمود: اگر ملاک تبعیت و پیروی شما از زردشت به این است که او برای شما احکامی از حلال و حرام آورده و شما را به اوصاف پسندیده دستور داده این وظیفه هر رهبری است، موسی و عیسی این دستورات و صفات حمیده را به ملت و امت خود سفارش نموده‌اند، و کاملتر و جامع تر از همه در آئین و شریعت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله است، پس معلوم می‌شود تو دلیل و برهان کافی بر اثبات پیغمبری زردشت نداری، هریذ هم کلامش قطع شد و دیگر حرفی به میان نیاورد و کنار رفت.

چون در این مجلس عظیم احدی نتوانست در قبال ولی ذی الجلال عرض اندام نماید و تمامی علمای ادیان و اصحاب مقالات از جمیع اقوام به عجز خود اقرار و مغلوبیت آنان اعلام شد، و در این موقع حساس حجّت خدا حضرت ثامن الحجج مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیة و الثناء مشاهده فرمود که هیبت و سطوت آن مظهر ولی مطلق چنان حضار را گرفته که قدرت و جرئت دم زدن ندارند و گوئی همه روح در بدن ندارند و سکوت تمام مجلس را فراگرفته، لازم دانست که تجلی بسطی نموده روح تازه‌ای در آن مردم از موالف و مخالف

بدمد و به نفخه ولایتی خود احیا کند آن قوم را، لذا با لطف و عنایت آن مظهر رحمت الهیه خطاب به حضّار آن مجلس فرمود:

یا قوم ان کان فیکم احد یخالف الاسلام و اراد ان یسئل فیسئل غیر محتشم. حضرت رضا علیه السّلام فرمود
ای قوم اگر در میان شما کسی مخالف اسلام است و می‌خواهد پرسشی و سئوالی بنماید سئوال خود را بنماید و
ملاحظه ما را نکند و حشمت ما شما را فرار نگیرد، عظمت ما شما را مرعوب نکند بلکه هر سئوالی که دارد از ما
پرسش و هر توضیح در سئوال و اشکال متصوّر خود دارد از ما بنماید، (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون)
نحن اهل الذکر و قیل عن لسانهم علیهم السلام:

ما جـام جهـان نمـای ذاتیم

ما مظهر جمـاهـی صـفـاتیم

ما نسـخـه نامـهـی الهیم

ما گنج طلسم کائناتیم

هم مظهر واجب الوجودیم

هم معنی جان ممکناتیم

هرچند که مجمل دو کونیم

تفصیل جمیع مجملاتیم

ما هادی جمـاهـی عالمیم

کشاف جمیع مشـکـلاتیم

بیمار و ضعیف را شفـائیم

محبوس و نحیف را نجـاتیم

گو مرده بیا که روح بخشیم

گو تشنه بیا که ما فراتیم

ای درد کشیده‌ی دواجوی

از ما مگذر که ما دواتیم

سؤالات عمران صابی از حضرت رضا (ع) از کائن اول و عما خلق

با دعوت حضرت سلطان سریر ارتضا مولانا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیّة و الثناء و اجازه پرسش از حضرتش در مجلس مأمون یک نفر مرد دانشمند که از متکلمین و فلاسفه عصر خود و از اکابر و اعظام آنها بود و نابغه و اعجوبه‌ای بود در زمان خود، و مخصوصاً مأمون او را برای مباحثه و مناظره در مجلس رسمی خود دعوت و احضار نموده بود و او عمران صابی است، حال که حضرت رضا علیه السّلام خودش اجازه سؤال و پرسش عنایت فرمود عمران صابی از میان مردم برخواسته و آمد محضر آن بزرگوار و عرض نمود: **یا عالم النّاس**، چرا نگفت **یا عالم المسلمین**؟ با اینکه خطاب سایرین به آن حضرت چنین بود.

سرّش این است که او در پایان مجلس که احدی باقی نمانده بود از اهل ادیان و علما و دانشمندان و اصحاب مقالات مگر اینکه مغلوب شده بودند در قبال مباحثه و مناظره، و کلام همه منقطع و تسلیم مطلق به مقام ولایت کلیّه مطلقه رضویه شده و همه سپر انداخته، تو گوئی مات و مبهوت و حیاری و صرعی شده‌اند.

نه هر جای مرکب توان تاختن

که جانی سپر باید انداختن

لا غلبنّ انا و رسلی^{۱۷}، فانّ حزب الله هم الغالبون^{۱۸}.

عمران صابی با مشاهده این مجلس و شهود او به اینکه حضرت رضا علیه السّلام هر کسی را به کتابش به مقاله و لسانش مفحم و ملزم و مغلوب گردانید، دانست که آن بزرگوار مجمع الفضائل و الکمالات است و احاطه بر تمام کتب سماوی و علوم دارد، و فهمید که آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است، او تنها عالم و اعلم و داناتر از کلّ مسلمین نیست بلکه عالم و دانای کلّ خلاق و اعلم و داناتر از کلّ مردم و عموم حوزه انسانیت است،

۱۷- آیه ۲۱، سوره مجادله
۱۸- آیه ۵۶، سوره مائده

و در وجه الارض و تمام صفحه جهان در علم و دانش بالا دست و مافوق ندارد، لذا خطاب به آن حضرت عرض کرد: **يا عالم الناس لو لا انك دعوت الى مسئلتك لم اقدم عليك بالمسائل و لقد دخلت الكوفة و البصره و**

الشّام و الجزائر و لقيت المتكلمين فلم اقع احد يثبت لي واحداً ليس غيره قائماً بوحدانيته.

ای اعلم النَّاس و ای دانای کلّ نظام انسانیّت و ای داناترین عالم حوزه آدمیّت و جهان انسانیّت من به شما عرض کنم که تمام بلاد را از کوفه و بصره و شام سیر نموده و اکثر اقالیم و کشورها و جزائر را گردش کرده‌ام و با اشخاص بزرگ در باب توحید و وحدت وجود صحبت و مباحثه نموده‌ام، ولی تاکنون برخورد نکرده‌ام به کسی که با استدلال و برهان این مسئله غامضه را برای من اثبات و مرا قانع کند، که آن واحدی که غیر او در صفحه وجود و هستی موجود نیست و او قائم به وحدانیّت است، اثبات کند چنین هویتی را که آرامش روح و طمأنینه و اطمینان خاطر بیاورد، و کسی را نیافته‌ام که این مشکل را برایم حل کند، اما اکنون که حضرتت اجازه پرسش عاطفانه صادر فرموده بر من لازم گردید که این موضوع را از آن مخزن علم و معدن حکمت و معرفت سؤال نمایم و مقصودم جز فهم این مطلب چیز دیگر نیست، نه غرض خودنمایی دارم و نه کسی هستم که در قبال آن دریای متلاطم بی‌کران علم و عرفان اظهار انانیت نمایم، بلکه قطره‌ای هستم که آمده‌ام وصل به دریا شوم و تشنه‌ای هستم که آمده‌ام جرعه ای شراب توحید و وحدت نوشم، آیا اذن می‌دهید اینکه سؤال خود را به عرض عالی برسانم؟

قال الرضا عليه السلام: ان كان في الجماعة عمران الصّابي فانت هو قال انا هو، حضرت رضا علیه آلف

التّحية و الثّناء فرمود: اگر در این مجلس عمران صابی باشد تو باید باشی، عرض کرد بلی من عمران

صابی هستم.

قال (ع) سل يا عمران بالنّصفه و اياك و الخطل و الجور، فقال والله يا سيدي ما اريد الا ان تثبت لي

شيئا اتعلق به فلا اجوزه. حضرت فرمود سؤال خود را بنما ای عمران، ولی اگر در جواب حرف حق را شنیدی

بایست انصاف را رعایت کنی، و اگر مقصود تو هدایت و ایصال به مطلوب باشد باید از طریق انصاف خارج نگردی

و سفسطه و جدل را کنار بگذاروی و بدون جور و ستم تسلیم منطق حق شوی.

عمران عرض کرد بخدا قسم ای سیّد و آقای من، اینک جز این مقصدی ندارم که به واقع و حقیقت برسم و اثبات فرمائی برای من چیزی که علاقه به آن دارم و از آن تجاوز نکنم و از راه انصاف درآیم و جور نکنم.

گر در سـرت خیال وصالست حافظا

باید که خاک درگه اهل بصر شوی

آنگاه حضرت با قید این تعهد از عمران صابی به او فرمود: **سل عما بداء لک**، یعنی سؤال کن از آنچه در نظر داری، **فازدحم الناس و انضمّ بعضهم الی بعض**، مردم همینکه دیدند عمران صابی می‌خواهد حرف بزند همه دور او جمع شده و جمعیت ازدحام کرده و منضمّ به هم و وصل به یکدیگر شدند تا ببینند عمران صابی چه خواهدگفت. **فقال العمران: اخبرنی عن کائن الاوّل و عما خلق**، عمران صابی عرض کرد آقای من خبر بده به من از کائن اوّل و موجود اول که سر سلسله‌ی عالم وجود است، آن حقیقتی که مبدء هستی است و رشته هستی از او منشعب می‌گردد و قبل از او کوئی و وجودی نیست و بعد از اینکه کائن اوّل را به من معرفی نمودی بفرما از ما خلق و اینکه قلم صنع که رفت روی خلقت، مخلوق اوّل و ترتیب نظام خلقت و ایجاد و آفرینش چه نحوی بود زیرا من علاقه دارم بشناسم کائن اوّل را، و هم مخلوق نخستین را، و هم ترتیب نظام خلقت را، و در واقع پرسش من از سه چیز است از کائن اوّل، از مخلوق اوّل، از ترتیب خلقت.

قال علیه السلام: سنلت فافهم، حال که سؤال خود را نسبت به این سه چیز و سه مرحله نمودی، اکنون گوش کن و جواب را بفهم.

اما الاوّل فلم یزل واحداً کائناً لاشیء معه بلا حدود و لا اعراض و لا یزال کذا لک، فرمود حضرت رضا علیه‌السلام: کائن اوّل و هستی اول آن حقیقت مقدّسه است که از او شروع شد هستی‌ها و عالم کون نمایان گردید، آن حقیقت واحده همیشه در طرف ازل واحد و یکتا بود، در مرتبه‌ی او چیزی با او نبود، الآن هم در مرتبه‌ی او چیزی نیست.

چنانکه وقتی این حدیث نبوی (ص) در محضر حضرت امام کاظم علیه السلام خوانده شد کان الله و لم یکن معه شیء، یعنی خدای یکتا بود در ازل و چیزی با او نبود، آن حضرت فرمود: الآن کماکان، یعنی الآن هم همانطور است، هویتی غیر از هویت او وجود ندارد. براهین عقلیه قائم است که کان هو و لم یکن اسم و لا رسم و لا شیء معه عزوجلّ و لنعلم ما قال عارف جامی.

در آن خلوت که هستی بماند جان بود

بگره گر زنجیر نیست و گوی عبالعاشقی انویسود

و حوولی آیی و دانی، قوی آید یوننی یادوری

ز گفت و گوئی پر موشی ایندی و تو آشی و نی کدھریا

بچون نهدی موطنی گوی از آینه هم ظواهری

بنه نه توها گنویش تنزل بکنجین و یه شم اولساعتی

نگاروش شکایله قوی به پدایه اجل نه خیارید

مبزیه انزل او زبش از آن تداهمی نت عیدارید

همه ان با هتین زگره یانش در عیشی بیچیم

نکیرا برفایش زگفتگیوه هیجبت مژده جتیم

صبا از طره اش نگسسته تاری

ندیده چشمش از سرمه غباری

نگشته با گلش همسایه سنبل

نبسته سبزه اش پیرایه ی گل

رخش سواده ز هر خطی و خالی

ندیده هیچ چشمی زو خیالی

نوای دلبری با خویش می ساخت

قمار عاشقی با خویش می ساخت

ولی ز آنجا که حکم خوبروئی است

ز پرده خوب رودر تندخویی است
 پری رو تاب مستوری ندارد
 چو بندی در، ز روزن سسر برآرد
 چو هرجا هست حُسن، اینش تقاضاست
 نخستین جنبش از حُسن ازل خواست
 برون زد خیمه ز اقلیم تقدّس
 تجلی کرد بر آفاق و آنفس
 جمال اوست هرجا جلوه کرده
 ز معشوقان عالم بسته پرده
 ز هر آئینه کان بنمود روی
 به هر جا خاست از وی گفتگویی
 از آن یک لمعه بر مُلک و مَلک تاخت
 مَلک سرگشته خود را چون فلک یافت
 همه سبّوحیان سبّوح گویان
 شدند از بیخودی سبّوح جویان
 ز غواصان این بحر فلک
 برآید غلغل سبّحان ذی الملک
 رخ خود شمع ز آن آتش برافروخت
 به هر کاشانه صد پروانه را سوخت
 به هر پرده که بینی، پرده گی اوست
 قضا جنبان هر دل بُردگی اوست

باید دانست که هر کلمه از کلمات نورانیّه صادره از لسان مقام عصمت و معدن حکمت معلم الملک و الملکوت
 حضرت رضا علیه السّلام در جواب سئوال رئیس فلاسفه عصر عمران صابی بابی است از ابواب علوم حقیقیه و

فنون ماوراء الطبیعه و هریک از جملات و بیانات آن حضرت متضمّن اصطلاحات و قواعدی است که از علوم عقلیه، حکمیّه، و عرفانیّه بهره می‌برند که باید با آن علوم آشنا باشی تا به عمق فرمایش و نکات و کلمات دررّبار آن بزرگوار برسی.

نهفته معنی نازک بسی است در خط یار

تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم

همانطوریکه به فرمایش کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه‌السلام قرآن محتوی عبارات و اشارات و لطائف و حقایقی است که هرکدام در خور فهم طایفه ایست، همین‌طور است روایات و احادیث معتبره علمیّه و حکمیّه و عرفانیّه صادره از لسان مقام ولایت کلیّه مطلقه که به عقیده نگارنده‌ی این رساله تا کسی سالهای متمادی حکمت و عرفان نخواند ممکن نیست آن احادیث و روایات را درست ادراک و تعقل کند و بفهمد.

آن کس است اهل بشّارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست

اینجا در مجلس یک نفر متکلم و فیلسوف طرف صحبت حضرت رضا علیه‌السلام است لذا جوابهایی که حضرت به سئوالات او می‌دهد همه متکی به قواعد و اصطلاحات عقلیه و حکمیّه است، فافهم. مثلاً اما الاول در جواب عمران صابی که سؤال نمود **اخبرنی عن الکائن الاول**، مقصود اولیّت زمانی نیست که سبق و تقدم بالزمان باشد.

زیرا اولیّت و اسبقیت و تقدم را اقسام و انحائی است در عرف حکمای متألهین و عرفای شامخین، چنانچه ملاصدرا در اسفار و حاجی سبزواری در منظومه حکمت به آن اشاره نموده‌اند، و عبارت موجز و مختصرش در کتاب تحفة الحکیم عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی مشتهر به کمپانی، منظومه‌ی حکمت آن حکیم عالیقدر است.

السّبق بالزّمان و العلیّه

و الطبع و الرتبه و الماهیه

و منه ما يدعى بسبق شرف

و منه بالسّرمد و الدّهر صف

حال منظور از این اولیّت موردِ سؤال ممکن است اولیّت و تقدّم بالذّات و بالعلیّه و بالشّرف و بالرتبه و اولویت و تقدّم سرمدیّه و بالاحقیّه باشد، لذا حضرت در جواب عمران فرمود: **اما الاول فلم یزل واحداً كانناً لاشیء معه بلا حدود و لا اعراض و لا یزال كذاک.**

عمران بدان که کائن اول و هستی اول که اولیّت و سبقت و تقدّم ذاتی و علی و شرفی و رتبه‌ای و تقدّم دهری و سرمدی بالذّات و الاصاله بر کافّه‌ی اشیاء و قاطبه‌ی موجودات علی الاطلاق دارد، آن ذات احدی صمدی الوهی خدای واحد و یکتاست که محدود به هیچ حدّی نیست و بی‌نهایت است و نهایت ندارد، و همانطوریکه هستی او نامتناهی است و محدود نیست نیز، علمش محدود نیست و نامتناهی است، قدرتش محدود نیست و نامتناهی است، رحمتش محدود نیست و نامتناهی است، همینطور حیاتش غیرمحدود و نامتناهی است، و بطورکلیّی جمیع صفات کمالیّه‌اش از جلالیّه و جلالیّه از لطفیّه و قهریّه همه نامحدود و نامتناهی است، حدّ و حدود در ساحت اقدس هستی اول راه ندارد، آنجا هرچه هست عین ذات مقدّس اوست، علمش عین ذات اوست، قدرتش عین ذات اوست، حیاتش عین ذات اوست و قس علی ذالک سایر اوصاف کمالیّه‌ی او را که همه وزان وجود اوست وزان هستی مطلق اوست همه بلا حدود است بلا اعراض است. حالت عرضی که خارج از ذات است در ساحت اقدس ذات او نیست، آنچه هست آنجا همه ذاتی است.

خیال نکنی کائن اول و هستی اول در لم یزل این طور است، بلکه در لایزال هم همین طور است، او واحد است به وحدت حقّه‌ی حقیقیّه، او هستی مطلق است، او وجود صرف، وجود محض و صرف الوجود است، همین طور که صرف الوجود است صرف کلّ کمال وجود است، صرف العلم است، صرف القدره است، صرف الحیات است، صرف الرحمه است، صرف الجمال است، صرف الجلال است، صرف النور است و نیز کلّ کمال وجود است و به حکم برهان محکم البنیان: **صرف الوجود لایتثنی و لایتکرر**، تکرر در هستی او نیست لذا ثانی بردار نیست، برابرش ثانی متصوّر نیست، به همین جهت او واحد است به وحدت حقّه‌ی حقیقیّه، لذا غیری فی خیال او نیست،

غیری برابر او متصوّر نیست (غیرتش غیر در جهان نگذاشت)، وجود غیورش را غیر در هستی نیست، اگر غیرتش غیر در جهان نگذاشت قدرتش هم در جهان قدرتی نگذاشت، قوتش نیز قوتی نگذاشت، لذا منطق وحی فرمود:

ان القدرة و القوة و العزّة لله جميعا، فلا هوية الا هويته و لا قدرة الا قدرته و لا علم الا علمه و لا ارادة الا ارادته و لا قوّة و لا عزّة الا عزّته و قوّته. بنابراین هستی ذاتی منحصر به کائن اول است، علم ذاتی منحصر به کائن اول است، قدرت ذاتی، حیات ذاتی، جمال ذاتی، جلال ذاتی، کمال ذاتی، هرچه هست منحصر به کائن اول و مختص هستی اول است، اینکه می‌بینی در سایر موجودات هستی هست، علم هست، قدرت هست، حیات هست همه در آنها بالعرض است نه بالذات، همه ظلّی است نه ذاتی و اصلی، همه عاریتی است، از خودشان نیست، پرتوی است، شعاعی است از جمال حق، چنانکه ابن فارض عارف گوید:

و كلّ مليح حُسنُهُ من جمالها

مَعَارَ لَه بل حسن كل مليحه

اصلاً تمام کمالات وجودیّه ذاتاً و بالاصاله مخزن و منبعش مخزن ذات کلّ الکمال صمدی احدی الوهی است که کائن اول است که بسیط الحقیقه است.

تمام این حقایق مرقومه و مطالب مذکوره مستخرج و مستفاد از کلام معجز نظام معلّم الملک و الملکوت حضرت مولانا الرضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء در جواب سؤال عمران صابی است و بر هریک از صفات کائن اول برهان عقلی قائم است، و تمام این حقایق مسطوره مورد تائید منطق وحی است. مقام عصمت و معدن حکمت هرچه دارد متّخذ از مخزن صمدی الوهی است، آنچه را از اشراقات و تجلیّات علمی و برهانی و عرفانی مقام ولایت کلیّه مطلقه یابی همه مطابق قرآن است و آنها خود قرآن ناطق هستند، بین آنها و قرآن تباینی نیست، آنها با قرآن که منطق وحی الهی است اتّحاد دارند و قرآن متّحد است با ایشان، و برهان بر این واقعیت حکم اتّحاد معقول است با عاقل بالفعل، قرآن صور معقوله است که با نفس کلیّه‌ی الهیّه که مقام ولایت کلیّه‌ی مطلقه است متّحد است، فافهم و اغتنم.

برهان و دلیل عقلی بر اثبات صفات کائن اول

اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت بالاخص استادنا الاکبر فیلسوف بزرگ شرق آقا حاج میرزا مهدی آشتیانی قدس الله ستره السّبحانی بر اثبات صفات کائن اول براهین و ادله‌ی عقلیه‌ای اقامه فرموده که ما آنرا در این مقام ذکر می‌نمائیم.

اول اینکه همانطوریکه در کلام معجز نظام امام همام معلّم الملک و الملکوت سلطان سریر ارتضا حضرت رضا علیه آلاف التّحیة و الثّناء در وصف کائن اول تصریح شده به اینکه کائن اول و مبدء نخستین باید ازلی و ابدی باشد.

بیان مطلب

از صفات کائن اول این است که مبدء اول و کائن اول باید ازلی و واجب‌الوجود بالذّات باشد، و چون هر ازلی ابدی است باید ابدی نیز بوده باشد، چه اگر کائن اول و مبدء نخستین ازلی نباشد باید حادث باشد، و چون ترجّح بلا مرجّح مستحیل است باید برای او محدثی باشد و با این وصف کائن اول نخواهدبود و محدث او بایست واجب‌الوجود بالذّات باشد.

پس باید کائن اول معلول چیزی نباشد و وجود او قائم به ذات خود باشد و چنین چیزی به دوام ذات خود دائم و غیرقابل زوال است پس ابدی نیز می‌باشد و هرچه چنین است واجب‌الوجود بذاته و لذاته خواهدبود و هو المطلوب.

دوم اینکه کائن اول باید غیرقابل تغیر و زوال باشد، چه هرگاه زوال پذیر باشد زوال و تغیر او یا مستند به ذات اوست یا مستند به غیر ذات او، و هر دو شق مستحیل است، چه شق اول از چند جهت ممتنع می‌باشد، اول آنکه شیء بذاته مقتضی عدم و زوال ذات خود نمی‌باشد، دوم آنکه اگر بذاته مقتضی زوال خود باشد موجود نخواهدشد، چه مفروض آن است که ذات او علّت عدم خود می‌باشد و انفکاک اثر از مؤثر مستحیل است، آن است که ذات او علّت عدم خود می‌باشد و انفکاک اثر از مؤثر مستحیل است، سوم آنکه این امر مستلزم جمع بین نقیضین است،

چه مفروض آن است که او واجب الوجود بالذات است، و اگر ذات او مقتضی عدم و زوال ذات خود باشد ممتنع الوجود بالذات خواهد بود، پس باید هم واجب الوجود بالذات و هم ممتنع الوجود بالذات باشد، و این مستلزم اجتماع نقیضین بلکه افحش از آن می‌باشد.

چهارم آنکه اگر مقتضی و علت عدم خود باشد کائن اول و مبدء اول نخواهد شد و این به ضرورت و بداهت معلوم است.

و اگر مستند به غیر ذات او باشد غیر او مبدء اول است یا غیر مبدء اول، شقّ اول خلاف فرض است، چه کلام در مبدء اول بما هو مبدء اول است و غیر مبدء اول مقدّم بر او و یا در عرض او نخواهد بود.

و بر تقدیری که در عرض او باشد و مبدء اول متعدّد فرض شود و تغیر هر یک مستند به دیگری شود علاوه بر بداهت بطلان این تقدیر هیچیک از آنها مبدء اول نخواهد بود، و استناد آن به بعضی دون بعضی مستلزم ترجیح بلامرّجّ و تخصیص بلامخصّص است، و هرگاه در طول او باشد معلول او خواهد بود و استناد عدم علت به وجود معلول مستحیل است.

به علاوه بر تقدیری که قابل زوال باشد ابدی نخواهد بود، و به حکم عکس نقیض کلّ ازلی ابدی (یعنی کلّ ما لیس بابدی لیس بازلی) ازلی نیز نمی‌باشد و این خلاف مفروض است، پس کائن اول باید بذاته غیر قابل تغیر و زوال باشد و هوالمطلوب.

سوم: خاصیت سوم آنکه باید کائن و مبدء اول بسیط باشد، چه هرگاه مرکّب باشد محتاج به اجزاء خود می‌باشد و اجزاء او مبدء اول می‌باشند نقل کلام در آنها می‌کنیم چون ترکیب شیء از اجزاء غیرمتناهیة مستحیل است، پس بالضرورة به بسیط مطلق منتهی خواهد شد.

و نیز اجزاء او هرگاه همه واجب الوجود بالذات و ازلی باشند ترکیب حقیقی بین آنها حاصل نخواهد شد، چه بین واجبات بالذات امکان بالقیاس است و امکان بالقیاس با ترکیب حقیقی که بدّ لازم آن کسر و انکسار و تحقق احتیاج بین اجزاء مرکّب حقیقی است منافی می‌باشد.

و اگر برخی واجب و برخی ممکن باشد مستلزم امکان مجموع است و هر ممکنی محتاج به غیر است و آن

غیر مبدءِ اوّل خواهد بود و آن خلاف فرض است. و نیز ترکیب فرع مرگب است و در مبدء اول و کائن اوّل وجود مرگب مستحیل و مستلزم خلاف فرض است.

چهارم از صفات و خواص کائن اول آن است که کائن اول باید واحد بوحده حقه حقیقه باشد و این وحدت است که برای او ثانی و دوّم متصور نیست به خلاف وحدت عددیّه و سایر انحاء واحداث که ثانی پذیرند.

پنجم از صفات و خواص کائن اوّل آن است که محیط به همه اشیاء و جمیع موجودات است به احاطه قیومیّه و وجودیه و جوئیّه، بطوریکه هیچ چیز از احاطه او خارج نیست، **اللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ^{۱۹} ، احاط بکلّ شیء علما^{۲۰}.**

ششم از صفات و خواص کائن اول آن است که معیت وجودیه و جوئیّه قیومیّه با هر چیز دارد کما صرح به القرآن: **و هو معکم اینما کنتم^{۲۱}** و این معیت ذی ظل است با ظلّ، و معیت عاکس با عکس، زیرا هیچ چیز در برابر هستی او شیئی و رسمیتی و موجودیتی ندارد، هویت همه اشیاء همه مندک و مضمحل است در قبال هستی حق متعال، **فلا هوّیة الا هوّیته و ماسواه علی الاطلاق افیاء بل اعداء و اباطیل و لیسیات.**

الا کلّ شی ما خلا الله باطل و کلّ نعیم لا محالة زائل

ذالک بان الله هو الحق و انّ ما یدعون من دونه هو الباطل^{۲۲} و از همین جهت است که عارف بالله قائل به وحدت وجود می باشد، چه شیء دیگر استحقاق حمل وجود و موجود ندارد مگر به عنوان اینکه وجهی از وجوه حق و شأنی از شئون مقام جمعیت احدیت کبرای الوهیه می باشند، پس موجود بالذات و هستی بالذات و بالاصاله و بالاستقلال منحصر به حق متعال است که کائن اوّل است، **لا موجود بالذات سوی الله.**

و شاید مقصود عمران صابی نسبت به مورد سؤال خود از عالم آل محمد حضرت رضا علیه السلام همین معنی بوده است چنانچه گفته: **فلم اقع علی احد یثبت لی واحداً لیس غیره قائماً بوحدانیه،** و جواب حضرت

۱۹- آیه ۲۰، سوره البروج

۲۰- آیه ۱۲، سوره الطلاق

۲۱- آیه ۴، سوره حدید

۲۲- آیه ۶۲، سوره حج

بمشار الیه ناظر به اثبات همین حقیقت و واقعیت است.

هفتم از صفات و خواص کائن اول آن است که مبدء اول و کائن اول باید وجود صرف و صرف الوجود باشد، چه هرگاه وجود صرف نبوده و مشوب به ماهیت باشد مبدء اول و کائن اول نخواهد بود زیرا لازمه‌ی ماهیت داشتن معلولیت است و این منافی با مبدئیت مطلقه می‌باشد و نیز هر ماهیتی در حریم ذات فاقد وجود و کمال وجود است و فقد وجود و کمال آن در حریم ذات منافی با مبدء اول بودن است.

هشتم از صفات و خواص کائن اول آن است که کمالات او عین ذات او باشد، چه اگر در مرتبه متأخره و زائد بر ذات او باشد در حریم ذات فاقد کمال می‌باشد و چنین چیزی مبدء اول و کائن اول نمی‌باشد.

نهم از صفات و خواص کائن اول آن است که باید واجب من جمیع الجهات و الحیثیات باشد، چه هرگاه از جهتی از جهات و در کمالی از کمالات ممکن و متصف به وجوب نباشد از همان جهت محتاج به غیر و متصف به جهت امکانیه خواهد شد که آن منافی با مبدء اول و کائن اول بودن می‌باشد.

دهم از صفات و خواص کائن اول آن است که بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذاتیه و الصفاتیّه و الفعلیه بالذات و الاصله باشد و بنا به منطوق وحی باید صمد باشد، چه الصمد هو الکامل المطلق و هو الغنی المطلق و این است که حضرت ختمی مرتب عقل کلّ خاتم انبیاء و الرّسل محمد مصطفی علیه و آله افضل التّحیة و الثناء دعوتش به این مرتبه‌ی اعلا و اشمخ از توحید است، كما صرّح به القرآن: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ، و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.**^{۲۳}

جواب حضرت رضا (ع) نسبت به کائن اول و عما خلق

عمران رئیس متکلمین و فلاسفه عصر در مجلس مأمون خلیفه عباسی از حضرت سلطان سریر ارتضا مولانا علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰة و السّلام با اجازه آن امام همام عرض نمود: **اخبرنی عن الکائن الاوّل و عما خلق، قال علیه السلام: سنلت فافهم،** حضرت پاسخ او را نسبت به کائن اول بیان فرمود و ما اجمالاً به تشریح و

۲۳- مولف را رساله مستقله‌ایست در اثبات توحید از نظر قرآن و برهان و عرفان، و بیان این حقایق آنجا مرقوم شده است.

توضیح کلام معجز نظان آن معلّم حکمت و عرفان اشاره نمودیم، حال رسیدیم به بیان آن حضرت نسبت به خلق و نحوه ایجاد خداوند نظام خلقت را که در تعقیب بیان کائن اول فرموده:

ثم خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً باعراض و حدود مختلفه لا فی شیء اقامه و لا فی شیء حدّه و لا علی شیء حداه و مثله، فجعل الخلق من بعد ذالک صفوة و غیر صفوة و اختلافاً و ایتلافاً و الواناً و نوقاً و طعاماً للحاجة كانت منه الی ذالک و لا لفضل منزلته لم يبلغها الا به و لا رای لنفسه فیما خلق زیادة و لا نقصاناً، تعقل هذا یا عمران، قال نعم و الله یا سیدی. این کلمات و جملات عین عبارات مندرج در احتجاج طبرسی است که از حضرت نقل شده است، و ما اولاً نظریّه و تحقیق نیر عرشی استادنا الاعظم آیت الله العظمی آقا حاج سید ابوالحسن حسینی قزوینی مشتهر به رفیعی اعلی مقامه را که بالعربیّه بیان فرموده عیناً در این مقام ذکر می‌نمائیم، و سپس به تشریح آن اختصاراً اشاره‌ای خواهیم نمود.

زیرا این دو استاد عالی مقام یعنی فیلسوف اکبر آقا حاج میرزا مهدی آشتیانی و فیلسوف اعظم آقای حاج سید ابوالحسن حسینی قزوینی رضوان الله تعالی علیهما هریک را حقّی است در گردن ما و بر ماست که حقّ آن دو بزرگوار را با گفتار دُرّبارشان که مورد استفادّه و استضاءه ما واقع گردیده است ادا نمائیم و سینه به سینه این گفتار حکیمانه و عارفانه را تحویل به عشاق آن دهیم، زیرا مؤلف سالیان متمادی درس فقهی و اصولی و کلامی و فلسفی و عرفانی نزد این دو بزرگوار آموخته است.

تحقیق للحکیم المتألّه سیّدنا الاستاد مولی الرّقیعی قدّس سرّه

اعنی السیّد الجلیل الحاج سیّد ابوالحسن القزوینی رضوان الله تعالی علیه، قوله علیه السلام: ثمّ خلق خلقاً مبتدعاً الخ.

اقول هذا اشارة الی عالم المجرّدات المحضه و العقول الابداعیّه فی قوس النّزول و قوله مختلفاً الی قوله لا فی شیء، اشارة الی مهیّات العقول الّتی کلّ منها نوع منحصر فی فرد، و المراد بالاعراض الصّفات الزائده علی ذواتها، و قوله لا فی شیء اقامه، اشارة الی أنّها لیست صوراً قائمة بالمواد و لا اعراضاً قائمة بالموضوعات و لا نفوساً

متعلّقةً بالابدان الجسمانيّة.

و قوله عليه السّلام و لا فى شئى حدّه، اشارة الى أنّها ليست فى زمان و لا فى مكان حتّى تكون محدودة بحدود الزمانيّات و المكانيّات و مسجونته بسجنى الزّمان و المكان و قوله عليه السّلام و لا على شىء حذاه، اشارة الى علمه بضعه ليس انفعاليّاً ماخوذاً من المثل الخارجى الموجود قبل علمه.

ثمّ قال عليه السّلام فجعل الخلق من بعد ذلك صفوة و غير صفوة، اقول هذا اشارة الى العقول النّوريّة الصاعدة فى قوس الصعود و هى النّفوس الانبياء و الاولياء و الائمه عليهم السّلام (و هى الصّفوة) و الى النّفوس المتعلّقة بالابدان البشريّة و غيرها من طبقات الشياطين و الجن المتمرّده (و هى غير صفوة).

و قول عليه السّلام و اختلافاً و ابتلافاً، و هو اشارة الى الحديث المستفيض (الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف) ثمّ قال عليه السّلام: والواناً و ذوقاً و طعماً هو اشارة الى عالم الاجسام و الطبايع و المواد الجسمانيّة ثمّ قوله عليه السّلام: لا حاجة منه الى ذلك، اشارة الى عدم استكمال الذات الالهية ذاتاً و صفتاً بايجاد الممكنات و قوله عليه السّلام، و لا راي لنفسه فيما خلق زياداً و لا نقصاناً، و هو اشارة الى أنّه تعالى لم يبتهج من اطاعة الخلق و لم يتأسّف من عصيانهم.

قوله عليه السّلام: تعقل هذا يا عمران قال نعم يا سيّدى، اقول اشارة الى ان ادراك هذه المعانى الشامخة لا يمكن بالوهم و الخيال فضلاً عن الحسّ الظاهرى بل لابدّ من تجريد العقل لادراكها اذكلّ جملة من كلامه عليه السّلام باب من ابواب العلم الالهى و فنّ مافوق الطبيعه حسبما حققه الحكماء الالهيون فى صحفهم و مسفوراتهم شكر الله مساعيتهم و هو ولى التوفيق، انتهى كلامه رفع مقامه.

اينجانب محمّدرضا ربّانى بعد از رحلت استادنا الاكبر مرحوم آية الله الكبرى آقا حاج ميرزا مهدي آشتياني قدس الله سرّه السّبحاني، محضر درس استادنا الاعظم آية الله العظمى مرحوم آقا سيّد ابوالحسن حسيني قزوينى اعلى الله مقامه را معتنم شمردم و در حدود بيست سال از دروس فقه و اصول و حكمت متعاليه و عرفان اين علامه‌ى زمان در تهران استفاده و استضائه نمودم و ايشان درس عرفان را بطور خصوصى براى حقير افاضه مى فرمودند، و ناگفته نماند به طورىكه در رساله شرح دعای سحر كه آنرا به قلم عربى حضرت امام خمينى آن

نابغه‌ی دهر مرقوم و جناب آقای فهری آنرا ترجمه نموده تصریح شده که آقای حاج سید ابوالحسن نامبرده استاد حکمت و فلسفه امام بزرگوار حضرت امام خمینی در قم بوده است، مرحوم آقای سید ابوالحسن مرقدش در قبله مدفن آیات عظام مرحوم آقا حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خونساری رحمت الله علیهما واقع است، و بر سنگ مرقدش که در سمت قبله در دست راست ستون نصب است این عبارت نوشته شده است:

قد لّبی ربّه، و در سنگ مرقد مرحوم حاج میرزا مهدی آشتیانی که در همان شبستان در ستون اول نصب بود این عبارت مرقوم شده بود:

قد لّبی ربّه الشریف فرید عصره و اعجوبه دهره فیلسوف الفقهاء و فقیه الفلاسفه برهان الحق و الحقیقه الی آخر، عبارت مندرج در سنگ مزبور که بر اثر تغییر ساختمان آن، نه ستون باقی است و نه اثری از آن سنگ است و بهتر هم که نباشد، چون مرحوم استاد ما نیازی به نقش ترسیم در سنگ لوح قیمتی ندارد، نام آن اعجوبه روزگار بر بام فلک ثبت است.

همین بس در عظمت و مقام آن فیلسوف بی نظیر که شخصیتی مانند حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه هنگامی که آقای حاج میرزا مهدی آشتیانی فیلسوف اکبر شرق به قم وارد می‌شوند امام خمینی که خود به تدریس کتاب اسفار ملاصدرا مشغول و برای فضلالی عالی رتبه افاضه می‌فرموده‌اند به احترام مرحوم آقای آشتیانی نامبرده درس اسفار را تعطیل می‌فرمایند و مخصوصاً جریان قضیه در زمان بعد از انقلاب شکوهمند در حیات خود حضرت امام قدس سرّه الشریف به چاپ رسیده و منتشر گردیده است.

درود بی‌نهایت به روح پر فتوح حضرت آیت الله العظمی آقا حاج آقا روح الله الخمینی الّذی اخبر مقام العصمة مولانا ابی الحسن الکاظم عن قیامه من القم بانه یدعوالناس الی الحق، صدق ولی الله^{۲۴}.

قال الامام علیه السلام: ثم خلق خلقاً مبتدعاً الخ.

چون حضرت مولانا الرضا علیه آلاف التحية و الثناء قسمت اول از سؤال عمران صابی را که مربوط به

۲۴ - از سفینه البحار مرحوم محدث قمی

پرسش از کائن اول از آن حضرت بود جواب و پاسخ حکیمانه به آن فیلسوف عصر مرحمت فرمود، سپس پرداخت به قسمت دوم از سؤال او که مربوط به خلق و ترتیب ایجاد نظام خلقت است، آنگاه فرمود **ثمّ خلق خلقاً مبتدعاً**. حضرت رضا علیه السلام که خود معدن علم و حکمت است دارد به سائل که استعداد فهم و ادراک و تعقل مطالب حکیمانه را دارد براساس قواعد و اصطلاح علمی و حکمی پاسخ می‌دهد چون طرف قابل است لذا فرمود: **خلق خلقاً (مبتدعاً) مبدع و مبتدع در لسان اخبار صادره از مقام عصمت و معادن حکمت علیهم السلام بر موجود غیر مسبوق به ماده و مدّه اطلاق می‌شود، حکمای متألهین که شاگردان عالی رتبه‌ی قرآن مبین و تلامذه‌ی ائمه دین هستند هرچه دارند متّخذ از منطق وحی و گفتار ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد که استفاده و استناره و استشراق از مکتب ولایت کلیّه‌ی مطلقه نموده‌اند.**

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

و آنچه می‌گویند مقتبس از مشکوة مقام ولایت و افاضات اهل بیت عصمت و از پرتو اشعه و کلمات و کلام سراسر نور آن مظاهر الله نور دریافته‌اند و در قالب اصطلاح ریخته‌اند، لذا افعال الله را به طور کلی به سه قسم منقسم نموده‌اند.

اول: مبدعات، دوّم: منشآت، سوّم: مکوّتات. اما مبدعات: آن افعالی هستند که مسبوق به ماده و مدّه نمی‌باشند، و اما منشآت آن افعالی هستند که مسبوقند به ماده دون المدّه، ولی مکوّتات آن افعالی هستند که هم مسبوق به ماده و هم مسبوق به مدّه‌اند.

حال نظر به اینکه طرف صحبت و مکالمه با حضرت یک نفر متکلم نامی و فیلسوف شهیر کم‌نظیر واقع شده مخصوصاً امام همام علیه‌السلام اصطلاحات علمی را به کار می‌برد، می‌فرماید: **(ثمّ خلق خلقاً مبتدعاً)** تا به عمران صابی بفهماند و حالی کند که خلقت اولیه بطور ابداع بوده است به عبارت دیگر **(لا من شیء)** بوده نه **(من شیء)** یعنی ماده و مدّه‌ای و نقشه‌ای در کار نبوده است، بلکه بدون نقشه و مثال و تصویر خارجی دفعتاً ذات اقدس احدیّت جلّت عظمته با همان علم عنائی خود که توأم با قدرت و حکمت و اراده و مشیت الهیّه‌اش بوده

تجلیّی ایجادى نموده و ابداع روحانیّات و مجردات محضه و صرفه را که عبارت از عقولند در بادی امر در قوس نزول مبتدعاً خلق و ایجاد فرموده است، و این عقول مجردّه و صور روحانیّه عاری از ماده و مدّه و خالی از استعداد و قوه است، هرچه هست فعلیّت است.

چنانچه در حدیث معتبر نورانی در غرر و درر آمدی آمده است که از حضرت مولی الموالی سلطان العارفين و امیرالمؤمنین علی علیه افضل الصلوات المصلین سؤال شده از عالم مجردات و عالم علوی، آن حضرت چنین فرموده است (عین عبارت روایت این است): **سئل امیرالمؤمنین علیه السلام عن العالم العلوی، فقال علیه الصلوة و السلام: صور عاریة عن المودّ خالیة عن القوة و الاستعداد تجلی ربّها فتلعنت و طالعتها فتلعنت فالقی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله الحدیث. ۲۵**

مقصود ما در این مقام تشریح و تحقیق محور کلام معجز نظام امام رضا علیه السلام است که فرموده (مبتدعاً) و اراده فرمود خلقت ابداعی مجردات محضه و روحانیّات صرفه را که عبارت از عقول در سلسله قوس نزول هستند و از عالم آنها تعبیر به عالم جبروت می‌شود.

نزد ارباب معرفت و کرسی نشینان علم و حکمت عوالم امکانی بطور کلی منقسم به سه عالم است، عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم ناسوت، باز عالم جبروت را به عالم جبروت اعلی و اسفل منقسم کرده‌اند، کما اینکه عالم ملکوت را به عالم ملکوت اعلی و ملکوت اسفل تقسیم نموده‌اند.

و از عالم جبروت اعلی به دهر ایمن اعلی و از عالم جبروت اسفل به دهر ایمن اسفل تعبیر نموده و کما اینکه از عالم ملکوت اعلی به دهر ایسر اعلی و از عالم ملکوت اسفل به دهر ایسر اسفل تعبیر کرده‌اند و به اصطلاح دیگر عالم جبروت اعلی را عالم عقول طولیّه و عالم جبروت اسفل را عالم عقول عرضیّه و عالم ملکوت اعلی را عالم نفوس کلیّه و عالم ملکوت اسفل را عالم نفوس جزئیّه و عالم مثال و کما اینکه به عالم اظله و اشباح هم تعبیر شده است و عالم ناسوت را عالم ملک و عالم ماده و عالم طبیعت نیز نامیده‌اند.

۲۵- مؤلف تشریح و تحقیق نیز عرشی این حدیث نورانی را در اشراق اول جلوه ربّانی تألیف خود ضمن نقل کلمات حکیمانه خود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تفصیلاً نمود و نیازی در این مقام به تکرار آن نیست.

و در اصطلاح دیگر از عالم عقول طولیّه و عرضیّه به عالم مبدعات به معنی الاخص و از فلکیات به عالم مخترعات و از عالم نفوس کلیّه به عالم مبدعات به معنی الاعم و عالم منشآت و نیز از عالم نفوس جزئیّه به منشآت و از عالم ناسوت و عالم طبیعت و موجودات آن به عالم مکونات تعبیر می‌گردد.

و تقسیم دیگر هم نسبت به کلیات عوالم داریم که عبارت از عالم دنیا و عالم بزرخ و عالم آخرت، و نیز در تقسیم کلی دیگر به طور ثنائی به دو عالم که عبارت از عالم امر و عالم خلق است اشاره شده **الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین**^{۲۶} که عالم امر: عالم مجردات و عالم خلق: عالم مادیات است، و روح انسانی از عالم امر است، چنانکه حضرت ختمی مرتبت در قبال سؤال از روح جواب داد که روح از عالم امر است، کما اشارالیه نص الكتاب الالهی: **یسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی**^{۲۷}، این جواب جامع‌ترین جواب و مفیدترین پاسخ است و در عین حال مثبت تجرّد روح است زیرا خدا می‌فرماید: **و نفخت فیه من روحی**^{۲۸} یعنی در آدم دمیدم و اشراق نمودم از روح خودم و معلوم است روح الله تجرّدش و وسعتش به حسب سعهی وجود الله است و این آیه مطلق انسان بالفعل را شامل و تصریح به تجرّد روح آدمی دارد، چه روح انسانی نفخه ربّانی و اشراق سبحانی است.

جان است اشراق سرمد از جامه‌ی تن مجرّد

بی‌حد ن‌گنجد چو در حدّ زین رو قفس در شکستی

روح از عالم مبدعات است، عالم مبدعات عالم مجردات است و به همین جهت است که ذات احدیت جلّت عظمته خطاب به حبیب خود حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید **(یسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربّی)** یعنی ای معلم حکمت و بیان حقایق، از تو از حقیقت روح سؤال می‌نمایند. بفرما ای عقل کل و ای رئیس مجلس تعقلات و عقول قدسیّه مجرّده که روح از عالم مبدعات و روحانیات و مجردات است نه از عالم جسمانیات و مادیات و مکونات.

۲۶- (سوره اعراف آیه ۵۴)

۲۷- (سوره اسری آیه ۸۵)

۲۸- (آیه ۷۲ سوره ص)

بفرما ای صدرنشین عالم جبروت که روح از عالم جبروت است نه از عالم ناسوت، بفرما ای رئیس انوار اسپهبدیه و ای صدرنشین نفوس کلیّه مجرّده که روح از عالم ملکوت است نه از عالم ملک، بفرما ای وجه الله باقی که روح از عالم بقاء است نه از عالم فناء.

بفرما ای عالم به غیب و شهادت که روح از عالم غیب است نه از عالم شهادت، بفرما ای حبیب ما ای حضرت محمّد مصطفی که روح از عالم امر است نه از عالم خلق.

لمؤلّفه:

پرسند ای حبیب که روح از چه وادی است

فرما که امری است و بُود از دیار دوست

خوش می‌دهد نشان ز جمال و جلال یار

خوش می‌کند حکایت عزّ و وقار دوست

خوش مظهری است گر شنوی راز (من عَرَفُ)

خوش آیتی ز طلعت سیمین غُذار دوست

گر بر (نفختُ فیهِ) تو آگه شوی یقین

دانی تجرّدش ز لبِ دُرّ نثارِ دوست

(ربّانی) ار به کویِ وصالش سفر کنی

جان را به جان دوست نمائی نثارِ دوست

پس کلمه و جمله‌ی نورانیّه در کلام امام رضا علیه‌السلام مشعر و مثبت آن است که سلسله اوّلیه موجودات در نظام خلقت عقول و مجردات عقلیه‌اند که در مقام ترتّب خلقت سبقت و تقدم دارند بر قاطبه موجودات و در سلسله اوّل و رتبه اوّل قرار دارند به طریق اشرف فالاشرف و افضل فالافضل بر حسب مراتب و درجات و مقامات.

لمعة نورانیّه و بارقه ربّانیّه

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت ثابت و مبرهن و مسلّم و محرز است که آنچه در لسان حکماء متألهین و عرفای شامخین تعبیر از آن به عقول شده با حفظ مراتب و درجات و مقامات نیز تعبیر از آن در لسان شرع به ملائکه گردیده با حفظ مقامات به حکم: **و ما منّا الا له مقام معلوم**^{۲۹}. همانطوریکه سلسله عقول دارای حدود و ماهیت و جهات و مراتب مختلفه‌اند نیز ملائکه و قوای عینیّه و جنود ربّانیّه دارای مراتب مختلفه‌اند، چه تمام اصناف ملائکه در یک مرتبه و درجه و مقام نمی‌باشند.

بیان مطلب در اثبات عقول و ملائکه

گفتیم از آنچه در لسان حکمت تعبیر به عقول کلیّه و طولیّه و عرضیّه و انوار قاهره و انوار اسپهبدیّه و نفوس کلیّه و جزئیّه و ارواح و اشباح و مُثُل افلاطونیّه و امثال ذالک شده است و نیز در لسان شرع تعبیر به ملائکه و اصناف آن گردیده است تحقیق عمیق این است که لسان شرع و عقل و حکمت باهم توافق دارند و تغایر فقط در لفظ و تعبیر و اصطلاح است و **لامشاحه فی الاصطلاح و العبارة بعد الاتّفاق فی المعنی**، چه مصداق یکی است، چه بگوئیم مَلک موکّل بر آب و یا خاک و یا آتش و باد و چه بگوئیم عقل و قوه موکّل بر هریک، تفاوتی ندارد زیرا مرجعش یکی است.

نسبت به ملائکه و اصناف و طبقات و مراتب آنها در قرآن و اخبار و احادیث و خطب صادره از مقام عصمت و معادن حکمت به اجمال و تفصیل اشارات و تصریحاتی شده است.

از اصناف ملائکه یک صنف ملائکه مقربین است که از آنها به ملائکه مهیمین و کروییین تعبیر شده به سبب وکله و هیمنان ایشان ابداً و سرمداً در شهود جمال ذات الوهی و به جهت تواضع آنان در مقام جبروت و عظمت ذات کبریائی احدی صمدی به طوری که از غایت استغراق در جلال احدیت و فناء در شهود جمال صمدیت و قرب وصال و اشتغال به ذکر دائمی محبوب لایزال آنان را هیچ التفاتی به ذوات منوره‌ی خود نیست تا چه رسد به غیر خود از شئون عالم و آدم، در واقع سرمست شراب شهود حق و تجلیات محبوب مطلق می‌باشند. قال

۲۹- (آیه ۱۶۴ سوره صافات)

السّجّاد علیه السلام فی مناجاته: (الهی ما اطیب طعم حبک و ما اعذب شرب قربک) ۳۰، قال عزّ من قائل فی کتابه: وسقاہم ربہم شراباً طهوراً ۳۱.

صفت بادہ عشقش ز من مست می‌رس

ذوق این بادہ نیابی بہ خدا تا نچشی

می صرف وحدت کسی نوش کرد

کہ دنیا و عقبی فراموش کرد

بہ سودای جانان بہ جان مشتعل

بہ ذکر حبیب از جهان مشتغل

چنان فتنہ بر حسن صورت نگار

کہ با حسن صورت ندارند کار

بہ یاد حق از خلق بگریخته

چنان مست ساقی کہ می ریخته

از اصناف ملائکہ و رؤسای قوای الہیہ چہار قوہی کلیہی ابداعیہی عقلیہی مجردہ هستند کہ آنان را بہ لسان عبری جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل نامند.

این چہار قوہ کلیہ ابداعیہ و بہ عبارت دیگر این چہار ملک مقرب کہ قرب عندالہی دارند و دایم الحضورند عند ملیک مقتدر و از این جہت نہایت اتّصال را بہ حق متعال دارند و در عین حال ہریک از این حقایق عقلیہ رقائقی دارند و بہ عبارت دیگر جنودی دارند کہ بہ اذن اللہ تعالی ہریک از این قوای اربعہ با جنود خود متصدی شغلی و کاری می‌باشند.

قوہ جبرائیلیہ با ہمہ رقائق و سپاہ خود متصدی بخش علوم و الہامات و اشراقات علمی می‌باشد، قوہ

۳۰- از مناجات عارفین در مفاتیح الجنان قمی
۳۱- (آیہ ۲۱ سورہ انسان)

میکائیلیّه با همه رقابق و جنود خود متصدّی پخش ارزاق خلایق است.

قوّه اسرافیلیّه با همه رقابق و عساکر خود متصدّی امر احیاء نفوس و نفخ ارواح است، قوّه عزرائیلیّه با همه رقابق و لشکر خود متصدّی امر اماته و نزع صُور از موادّ و اخراج نفوس از ابدان و نقل و انتقال آن از عالم دنیا به عالم بزرخ است.

این چهار قوّه کلیّه ابداعیه هرگاه به عوالم سافله نازل می‌شوند به رقابق خود متنزل شده و مأموریت خود را به اذن الله انجام می‌دهند، زیرا حقایق آنان با آن وجود کلّی سعی و احاطی در این عالم ملک و کشور ناسوت نمی‌گنجد.

لذا آن رقیقه‌ی جبرئیلی بود که از برای حضرت مریم مادر حضرت عیسی سلام الله علیها به صورت بشری تمثّل یافت و نیز آن رقیقه جبرئیلی بود که هنگام نزول وحی الهی به محضر انور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم به صورت دحیه‌ی کلبی جوان نصرانی نیکو منظر که اسلام آورده شرفیاب حضور حضرت ختمی مرتبت می‌گشت و پیام الهی را به آن سرور ابلاغ می‌کرد و مورد عنایت آن حضرت بود.

ابروی طاقش هر کس که دیدی

حسن آفرین را کرد آفرینی

باری اصناف ملائکه بسیار و عدد آنها بیرون از حدّ احصاء و شمار است و در این مقام به برخی از آنان و تعبیراتی که در قرآن از افواج آنها شده اشاره می‌نمائیم.

از جمله‌ی اصناف ملائکه است ملائکه صافیّین، ملائکه مدبّرین، ملائکه مقسمّین، ملائکه سابقین، ملائکه ناشرین، ملائکه ناشطین، ملائکه سابقین، ملائکه مرسلین، ملائکه ملقّین، ملائکه زاجرین، ملائکه کرام الکاتبین و الی غیر ذالک از اصناف آنها الی ماشاءالله که عدد آنها را جز خدای یکتا هیچکس نمی‌داند، و ما یعلم جنود ربّک
الّا هو ۳۲ و آیات مربوط به این اصناف در قرآن از این قرار است، علاوه در اخبار و خطب و روایات منقوله که از ائمّه اطهار به ما رسیده بیرون از شمارند، حتّی در اخبار وارد است که بر هر برگ گیاهی و بر هر قطره بارانی یک

۳۲- (آیه ۳۱ سورة المدثر)

ملک و قوّه‌ای موکّل است و او را می‌پروراند باذن الله، چنانکه استاد عالی مقام عارف الهی قمشه‌ای سروده است:

بینی نشسته بر فراز هر گیاهی

اِفرشته‌ای تا پروراند آن گیارا

صف در صف از غیب و شهود و ملک هستی

فوج مَلکِ بینی طبایع یا قوا را

«و الملائکة صفاً صفاً»^{۳۳}، «و الصافات صفاً»^{۳۴}، «فالمذّبراتِ أمراً»^{۳۵}، «فالحاملاتِ وقرأاً»^{۳۶}، «فالسّابقاتِ

سبّاقاً»^{۳۷}، «فالمُقَسّماتِ أمراً»^{۳۸}، «و النّاشطاتِ نشطاً»^{۳۹}، «و النّاشراتِ نشرأً»^{۴۰}، «و السّابحاتِ سبّحاً»^{۴۱}، «و

الدّاریاتِ ذرّواً»^{۴۲}، «فالنّازجاتِ زجرأً»^{۴۳}، «فالمُلَقّیاتِ ذکراً»^{۴۴}، «و النّازعاتِ غرقاً»^{۴۵} و قِسْ علی ذلک سایر

أصنافهم و طبقاتهم إلى مالانهایه

لمؤلّفه:

از عرش به فرش بر ارائک	اصناف قوا صفِ ملائک
یک صِنف مهیم‌اند و حیران	مست‌اند ز جام عشق سبجان
مستغرق بحر لایزال‌اند	سرمست تجلی جمال‌اند
فانی ز خود و به یاز باقی	مخمور می‌شهود ساقی
یک صنف دگر مقرب شاه	یک صنف قوای ربط دستگاه

۳۳- نبأ، آیه ۳۸. و فرشتگان صف بسته.

۳۴- صافات، آیه ۱: قسم به صف بستگان که (به گونه ای خاص) صف بسته اند.

۳۵- نازعات، آیه ۵: قسم به آنان (آن فرشتگان) که کار را تدبیر می‌کنند.

۳۶- ذاریات، آیه ۲: قسم به حمل کنندگان سنگینی.

۳۷- نازعات، آیه ۴: قسم به آنان که (در فرمان الهی) از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

۳۸- ذاریات، آیه ۴: قسم به تقسیم کنندگان کار.

۳۹- نازعات، آیه ۲: قسم به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آرامی می‌گیرند.

۴۰- مرسلات، آیه ۳: قسم به نشر دهندگان (فرشتگان منتشر کننده).

۴۱- نازعات، آیه ۳: قسم به فرشتگان شناور.

۴۲- ذاریات، آیه ۱: سوگند به بادهای ذره افشان.

۴۳- صافات، آیه ۲: قسم به بازدارندگان که باز می‌دارند.

۴۴- مرسلات، آیه ۵: سوگند به القا کنندگان ذکر و وحی الهی.

۴۵- نازعات، آیه ۱: سوگند به فرشتگانی که (از کافران) به سختی جان ستانند.

یک صنف مسبّح جلالش
 یک صنف همیشه در قیام‌اند
 یک صنف دگر تو ساجدین دان
 یک صنف مدبّرات امرا
 یک صنف قوای لوح محفوظ
 یک صنف قوای حامل عرش
 یک صنف قوای وحی و الهام
 یک صنف مطیع امر رزاق
 یک صنف قوای نفخه صور
 یک صنف قوای قبض ارواح
 یک صنف مصوّر و مقدر
 یک صنف قوای لطف و مهرش
 یک صنف قوای برزخ آمد
 یک صنف قوای جنّت آمد
 این رشحه‌ای از قوای داور
 کلیه این قوای بی‌حدّ
 دائم به بقای ذات سرمد
 بشناس تو رتبه و مقامش
 حامد به ظهور در کمالش
 یک صنف همیشه مست جام‌اند
 در رتبه فزون ز راکعین دان
 یک صنف مدیر و کارفرما
 یک صنف ز حسن شاه محفوظ
 با جمله سپاه خویش تا فرش
 یک صنف به کار فیض و انعام
 مأمور شده به پخش ارزاق
 یک صنف ز شوق وصل مسرور
 یک صنف قوای بسط ارواح
 یک صنف منذکر و مدبّر
 یک صنف قوای خشم و قهرش
 یک صنف قوای دوزخ آمد
 یک صنف قوای رحمت آمد
 باقی توقیاس کن سراسر
 بیرون ز شمار و خارج از عد
 هستند مصلّی محمّد
 بفرست درود بر روانش

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» ۴۶.

یعنی ذات کلّ الکمال الوهی با همه ملائکه و قوای نامتناهی غیبی بر حضرت نبی اکرم و رسول خاتم صلوات و درود می‌فرستد، بر شما است ای اهل ایمان که بر آن حضرت صلوات بفرستید و تسلیم مطلق به امر آن حضرت

بشوید. ۴۷

برهان بر اثبات وجود عقول و ملائک و قوای غیبیه

اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت را براهین و ادله عقلیه بسیاری است بر اثبات وجود عقول که با جمیع همان ادله و براهین نیز اثبات وجود ملائک و قوای غیبیه و روابط و وسائط فیض ربّانیه در ملک و ملکوت و عوالم وجود از غیب و شهود می‌گردد، و ما برای رعایت اختصار فقط به فهرستی از برخی از آن ادله در این مقام اکتفا می‌نمائیم و از آن براهین است:

برهان امکان اشرف، برهان لزوم تناسب بین فاعل و قابل، برهان کفایت امکان ذاتی عقول قادسه از نظر اعطاء فیض وجود به آنها، برهان ربط قدیم به حادث، برهان تقسیم موجود به فوق التّمّام و تامّ و مستکفی و ناقص، برهان بطلان طفره در سیر نزولی و صعودی، برهان بطلان تعطیل و قصر دائم، برهان اخراج ما بالقوه الی ما بالفعل، برهان ارتباط عالی به سافل، برهان لزوم مظهریت اسماء الهیه و لوازم آن از اعیان ثابته و دول آن اسماء سرمداً و دهرأ و زماناً، برهان و قاعده (الواحد لایصدر عنه آلا الواحد) که مراد از این واحد صدوری نه وحدت عددیه است تا مورد اشکال واقع شود، بلکه مراد وحدت جمعیه اطلاقیه واسعه ظلّ وحدت حقه حقیقیّه محیطه الهیه کائن اوّل است، فی‌المثال اگر واحدی از کائن اول و مبدء اول که خدای یکتا ذات صمدی الوهی است صادر شود که آن واحد دریا باشد شک نیست که جمیع قطرات و کثرات به وجود جمعی و انبساطی در آن منطوی است،
فانهم. قال الله تعالی: و ما امرنا آلا واحده ۴۸

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد ۴۹

تنبیه توحیدی

۴۷- مؤلف را رساله‌ایست در سرّ صلوات تحت عنوان (صلوات ربّانی) از نظر قرآن و برهان و عرفان که دو مرتبه به طبع رسیده و منتشر شده است.

۴۸- آیه ۵۰، سوره قمر

۴۹- حافظ

باید دانست که چون کائن اول و مبدء هستی ذات یکتای صمدی الوهی است که غنی مطلق است و غنی عن العالمین است و از تمام ملائکه و قوای نظام هستی و کلّیه این قوا و سپاه در نظام کل بی نیاز است ولی لازمه دستگاه سلطنتی آن مالک الملک و الملکوت و صاحب العزّ و الجبروت این است که جنود و سپاه نامتناهی آن سلطان هستی در کشور وجود موجود باشند و همه در تحت حکومت و مستخرّ فرمان حضرت ربّ العالمین باشند و در عین حال باید دانست که هیچیک از این قوا را استقلال در وجود و کمال وجود و فاعلیت نیست، بلکه علّت مستقله و مؤثر در نظام ایجاد منحصرأ ذات یکتای صمدی الوهی است، فلا مؤثر فی الوجود الاّ الله و لاحول و لا قوه الاّ بالله و لا اله الاّ الله، فلا هو الاّ هو، فهو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، و هو القاهر

فوق عبادہ^{۵۰}

اوست قاهر بر همه ملک وجود

قاهری نبود بجز رب ودود

چه عقول و چه نفوس و چه ملک

چه مه و چه آفتاب و چه فلک

چه وحوش و چه طیور و چه جماد

چه ملوک و چه گدا چه کیقباد

چه بلاد و چه جبال و چه بحار

چه خریف و صیف چه دی چه بهار

جمله اندر حکم و در فرمان او

همچو گویی در خم چوگان او

جمله ذرات زمین و آسمان

لشکر حقد گاه امتحان

۵۰- آیه ۱۸، سوره انعام

ای نموده ضدّ حق در فعل و درس

در میان لَشکر اوئی بترس

تا اینجا تحقیق و گفتار ما محور کلمه (مبتدعاً) بود که حضرت رضا علیه‌السلام در جواب عمران صابی در کیفیت خلقت ادامه یافت به خلاصه اینکه خلق ابداعی سابقه ماده و مدّه ندارد، لا من شیء است و آن عقول مجرد است که قلم صنع الهی روی خلقت و ایجاد آفرینش (ابداعاً) اوّل آنها را نگارش داد و ماده و خمیره‌ای در کار نبود تا خداوند نقش را روی ماده بزند مخلوقات ابداعیه ماده ندارند مانند مکونات و مخلوقات، این عالم ناسوت نیست که تمام مسبوق به ماده‌اند.

مثلاً باید نطفه باشد تا انسان بسازد، حبّه باشد تا از آن درخت و اشجار و نباتات بوجود بیاورد این را اصطلاحاً می‌گویند خلقت تکوینی، در خلقت ابداعی سابقه ماده لازم نیست زیرا چیزی قبل از او موجود نبوده تا از او تولید شود.

ابداع یعنی جای عدم مطلق و فانی صرف از وجود را خلق کردن آنهاً دفعتاً (و ما امرنا آلا واحده کلمح البصر) پس این کلام معجز نظام امام علیه‌السلام که فرمود: (ثم خلق خلقاً مبتدعاً) اشاره است به صادر نخستین و خلق اول که حقیقت محمدیه علیه افضل الصلوات و التحیه مقام نورانیت حضرت ختمی مرتبت است که مخلوق اوّل است و صادر نخستین و اولین جلوه‌ی حضرت ربّ العالمین است لقوله علیه‌السلام: اوّل ما خلق الله نوری، اوّل ما خلق الله روحی، اول خلق الله العقل، عقل اوّل، روح اول، نور اول، که از مشرق ازل و از صقع کائن اول بتابید و از سماء مشیت بدرخشید همانا حقیقت نورانیه آن حضرت است.

آنچه اول شد پدید از جیب غیب

بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن، آن نور مطلق زد علم

گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک عَالم از نور پاکش عالم است

یک عَالم ذرّیت است و آدم است

من مشرق الوجود نور الواجب	اشرق كالشمس بغير حاجب
نور المحمّديّة البيضاء	او من سماء عالم الاسماء
من مصدر الوجود و اليجاد	لقد تجلّى مبدء المبادئ
و مالك الحدوث سلطان القدم	هو التجلّى التّام و المجلّى الأتم
او قلم الاقلام او اعلّى القلم	ولوح الالواح مجامع الحكم
و قوة القوى و صورة الصور	ابوالعقول و النفوس و البشر
عقل العقول فهو اول الاول	اصل الاصول فهو علة العلل
و جوهر الجواهر العلويّه	حقيقت الحقايق الكليّه
و الجوهر الفرد الذى لا ينقسم	وجوده جمع جوامع الكلم
و الملى الذى على العرش استوى	هو العزيز و الشديّد فى القوى
مقامه المحمود بالختميه	عرش الهويّة المحمّديه
فكلّ موجود رهين جوده	كلّ وجود هو من وجوده
و نشأة التكوين ظلّ نوره	و عالم الابداع من ظهوره
و جاعل الارواح و الاشباح	بل هو روح عالم الارواح
كلّ ولى هو فى ولايته	كلّ نبى هو تحت رايته
عليه تاج هذه الكرامه	و هو شفيع الكل فى القيامه
جلّ عن الثناء ماشئت فقل	فاتحة الوجود خاتم الرّسل

این اشعار درربار از حکیم و فقیه بزرگوار مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی مشتهر به کمپانی است.

و قوله عليه السلام: ثم خلق خلقا مبتدعا مختلفا باعراض و حدود مختلفه لا فى شىء اقامه و لا فى شىء

حدّه و لا علی شیء حدّاه و مثله.

پس از آنکه حضرت فرمود خلقت عقول و ارواح ابداعی بود نه تکوینی که مبتدعاً اشاره به آن است، سپس فرمود (مختلفاً) یعنی این عقول مجردّه ابداعیه همه در یک مرتبه و درجه و مقام نمی‌باشند بلکه دارای حدود مختلفه‌اند یعنی ماهیّات و جهات و طبقات مختلفه دارند هر طبقه‌ای با طبقه دیگر فرق دارد بحکم و ما منّا الا له مقام معلوم^{۵۱}.

در باب ملائکه دارد که آنها حدود معینّه و مختلفه دارند و بهمین جهت است که کاری که از این ملک ساخته است از ملک دیگری ساخته نیست.

مثلاً اگر به اسرافیل بگویند قبض روح کن نمی‌تواند چون قواره و عین ثابت و ماهیّت او مقتضی این کار نیست، یا مثلاً به عزرائیل بگویند وحی را برسان قواره او اقتضای این کار را ندارد ماهیت او مقتضی این کار نیست، این کار از جبرئیل ساخته است که مظهر اسم موحی و ملهم و علیم است چنانکه اسرافیل مظهر اسم محیی و اسم مصوّر، و میکائیل مظهر اسم رازق، و عزرائیل مظهر اسم قابض است.

و بر این مقیاس است کار هر ملکی و فرشته‌ای و یا بعبارت دیگر عقلی و قوّه‌ای، که هر یک مظهر اسمی از اسماء الهیه و یا لوازم آن از اعیان ثابت‌ه‌اند لذا ماهیّات آنها باهم فرق دارد.

آنگاه فرمود **و لا فی شیء اقامه الخ**، یعنی خدای متعال این موجودات ابداعیه را که خلق کرد روی ماده‌ای نقش نداد مانند نجّار که احداث نجّاری روی ماده چوبی می‌کند یا مثل بنّاء و معمار نبود که احداث بنا و ساختمان را روی موادی مانند آجر و سیمان و آهن و غیره بنماید.

کائن اوّل و مبدء اوّل که خدای موجد است در فضای مطلق، عالم را بدون ماده و طینت و خمیره و بدون سابقه‌ی ماده ابداع و ایجاد فرمود، **و لا فی شیء حدّه**، مشعر بر آن است و پس از آنکه آنها را آفرید آنها را در سجن و زندان قرار نداد، بلکه در عالم تجرّد مرکز داد که مجردّ از زمان و مکان و احیاز و جهات است، چه موجودات عالم امر که عبارت از عقول و نفوس می‌باشند و مخلوقات ابداعیه‌اند بیرون از حدود احیاز و جهت و

۵۱ - آیه ۱۶۴، سوره صافات

بیرون از ماده و مدّه و زمان و مکان و نحو آن می‌باشند.

بی‌جهت دان عالم امر و صفات

عالم خلق است با سوی و جهات

بی‌جهت دان عالم امر ای صنم

بی‌جهت‌تر باشد امر لاجرم

بی‌جهت دان عقل و علام البیان

عقل‌تر از عقل و جان‌تر هم ز جان

قابل تغییر اوصاف تن است

روح باقی آفتاب روشن است

اوست بی تغییر لا شرقیّة

بی زتبدیلی که لا غربیّة

ما السّاعه در زندان زمان و مکان مسجون و زندانی می‌باشیم و بهمین جهت است که ما در اینجا که هستیم مثلاً در تهران هستیم مشهد مقدّس را شهود نمی‌کنیم زیرا پرده مکان حاجب است و مانع است از دیدن آن یا مثلاً امروز که یکشنبه است ما روز پنجشنبه را رؤیت نمی‌کنیم، چه باعث شده پرده زمان از دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه، اینها هر یک پرده و حاجب یکدیگرند، عالم ماده هر جزئش حاجب جزء دیگرش هست اما عالم عقل و مجردات این حاجب را ندارد، در زندان مکان و زمان قرار ندارد، از نقطه ازل تا ابد برای عالم عقلی یکسان است تمام امکان و ازمنه برای عقل مجرد یک حکم دارد.

و لا علی شیء حدّاه و مثله.

بنابراین عالم عقول خلقش ابداعی و (لا من شیء) و ماده و نقشه‌ای قبلاً نبود که با ماده و با نقشه آنها را ایجاد کند، نقشه همان علم ازلی ذات احدیت بوده که توأم با قدرت و حکمت آنها را از کتم عدم به عرصه‌ی وجود آورد، و نمونه‌ای قبلاً در خارج نبود که بر طبق و به محاذات آن نقش و تصویر پیشین خلق آفرین کار خود

را انجام دهد و اگر چنین می‌بود علم خدا انفعالی بود نه فعلی، و حال آنکه خدا علمش فعلی است نه افعالی، لذا

فرمود (و لا علی شیء حدّاه و مثله) سپس فرمود: **فجعل الخلق من بعد ذالک صفوة و غیر صفوة.**

کائن اول و مبدء اوّل که صانع عالم و موجد نظام آفرینش است بعد از ایجاد عالم عقول در قوس نزول شروع کرد به انشاء و ایجاد نفوس در قوس صعود و این نفوس بشریّه در نظام خلقت در قوس صعود قرار گرفتند.

مراد از صفوه نفوس انبیاء و اولیاء الهی و ائمه اطهار علیهم السّلام می‌باشند که آنها برگزیدگانند، لذا از ایشان تعبیر به صفوه و برگزیده و منتخب نمود چه آنان اصفیاء و نیکان و برگزیدگان خداوند حکیم می‌باشند.

و مراد از غیر صفوه طبقات غیر برگزیده هستند مانند نفوس شیاطین جنّی و انسی و بطور کلی متمرّدین که آنان مصداق غیرصفوه می‌باشند پس معلوم می‌شود توی نفوس صافی و غیرصافی و خوب و بد وجود دارد و از یکدیگر جدا و متمایزند.

اختلاف در عالم عقول و ملائکه نیست و عالم آنها یعنی عالم عقول عالم یگانگی و صفای مطلق است هیچوقت نشده که بین جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل اختلافی باشد بلکه نهایت اتّحاد و صفا و صمیمیت و یگانگی برقرار است، انبیاء و اولیا و صلحا و مؤمنین همه با یکدیگر متحدند و هرگز جدائی و اختلاف بین ایشان نیست.

هر اختلاف و جدائی که هست از طبقه‌ی غیرصفوه است، در عالم نفوس غیرصفوه اختلاف زیاد وجود دارد و اگر نه نفوس و ارواح و عقول و طبقه صفوه باهم اختلافی ندارند (انّما المؤمنون اخوة)

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی

جسمشان معدود لیکن جان یکی

جان حیوانی ندارد اتّحاد

تو مجو این اتّحاد از جان باد

گر خورد این نان نگرده سیر آن

ور کشد بار این نگرده آن گران

بلکه این شادی کند از مرگ آن
 از حسد میرد چو بیند برگ آن
 جان گرگان و سگان از هم جداست
 متحد جانهای شیران خدا است
 این مثال جان حیوانی بود
 نی مثال جان ربّانی بود
 زان همه جنگند این اصحاب ما
 جنگ کس نشنید اندر انبیاء
 جمع گفتم جانهاشان من به اسم
 کان یکی صد جان بود نسبت به جسم
 همچو آن یک نور خورشید سما
 صد بود نسبت به صحن خانه ها
 لیک یک باشد همه انوارشان
 چونکه برگیری تو دیدار از میان
 چون نباشد خانه‌ها را قاعده
 مؤمنان باشند نفس واحده

اشعار درربار فوق‌الذکر از عارف قیومی جلال‌الدین محمد بلخی خراسانی از کتاب مثنوی است.

و قوله علیه‌السلام: **و اختلافاً و ایتلافاً**

این کلام حضرت رضا علیه‌السلام اشاره است به حدیث مستفیض صادر از لسان مقام نبوت که فرموده است

الارواح جنود مجتدة فما تعارف منها ائتلف ما تناكر منها اختلف.

گویا محضر حضرت ختمی مرتبت (ص) عرض کردند یا نبی‌الله علت و سرّ این چیست که ما بی‌جهت از

بعضی خوشمان می‌آید مانند اینکه سالها گویی باهم مأنوس بوده و از بعضی بی‌سبب نفرت داریم بطوریکه

نمی‌خواهیم با آنها تماس گرفته و همنشین باشیم؟

حضرت فرمودند منشأ این انس و نفرت اشخاص در این جهان ناسوت و عالم طبیعت از یکدیگر سابقه شناسائی آنها است در عالم ارواح، زیرا شما جانهایتان در عالم ارواح مانند لشکرها و جنود دسته دسته بوده آنهائیکه شناسائی روحی داشته‌اند در این عالم دنیا هم باهم الفت دارند و آنها که در آن عالم از هم جدا بودند در این جهان از یکدیگر جدا و دورند و بین آنها انس و الفت برقرار نیست.

نظیرش حال ایتلاف روحی سلمان فارسی با حضرت پیغمبر اکرم (ص) است، سلمان از یک مشاهده و یک دیدن جمال آن بزرگوار چنان روحش منجذب و متحد شد با آن حضرت که تا آخر لحظات عمر از هم جدا نشدند، پس شناسائی در عالم ارواح اثرش در این جهان انس و نفرت است، این ایتلاف و اتحاد است، و اثرش این اختلاف و تناکر است.

و قوله علیه‌السلام: **وَالْوَانَا ذَوْقاً وَ طَعْماً**، اشاره است به عالم اجسام و طبایع و مواد جسمانیّه، می‌فرماید این عالم جسمانیات و جهان ماده و طبیعت همه اش، دوام و ثباتی ندارد، واقعاً چنین است، غیر از رنگ چیزی نیست، رنگ عرضی است در چیزی که جلوه می‌دهد آن چیز را، حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرماید جلوه‌ی این جهان طبیعت با رنگ عارضی است و جوهریتی و مغزی و حقیقتی ندارد (**الْوَانَا وَ ذَوْقاً وَ طَعْماً**) هرچه هست در این عالم جسمانی دور می‌زند روی سه چیز، رنگهائی که جلب نظر می‌کند، چشیدنی‌هائی که طعم ادراک می‌کند، و دیگر هم ذوقها است، که همه اینها پایه‌اش روی هواست، اصل و مغزی ندارد، عجیب تشبیهی است که امام فرموده است، اگر کسی می‌خواست از عالم اجسام و مادیات به حقیرترین تعبیرات اسم ببرد و آنرا به چیزی تشبیه بکند بهتر از این تشبیه نمی‌توانست بکند، که آن معدن علم و حکمت فرموده است رنگهائی است عالم خلق و جهان طبیعت، ریاستش جز وهم و رنگ چیزی نیست، مقامش، مال و منالش، ثروتش همه بی‌اعتبار و موقت است و زوال‌پذیر، بقائی ندارد، و چون همه‌اش عرضی است و **العارض یزول**، واقعاً از عقل به دور است کسی که به این عالم رنگ تعشق بورزد و مشتری رنگ و هوا جز آنها که بحدّ بلوغ عقلی نرسیده‌اند کسی دیگر نیست، آنها اطفالند که تعشق و عشقبازی با رنگ دارند، نه بالغان و عاقلان، عقلای واقعی با عالم رنگ سروکار

ندارند و (غری غیری) گویند.

خلق اطفالند جز مست خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوا

خلق اطفالند جز عشاق حق

بالغی نبود بجز مشتاق حق

العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان، واقعاً چنین است ملاک عقل منور همین است.

عقل سوی در اله برد

نه سوی نفس و مال و جاه برد

رفتن بسوی رنگ و هوا و عشق ورزیدن به رنگ و زرق و برق و ذوق این جهان دنیا که عالم ماده و طبیعت

است جز ننگ و بدنامی چیز دیگر نیست و این امری است عیانی و شهودی.

عشقهای کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت رنگی بود

عشق آن زنده گزین کاو باقی است

از شراب جانفزایت ساقی است

منطق وحی می فرماید: و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب^{۵۲}، و نیز می فرماید: اعلموا انما الحیوة الدنیا

لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد^{۵۳}.

مفاد هر دو آیه این است الا ای عقلا و هوشیاران بدانید که زندگانی چند روزه دنیا به حقیقت بازیچه ایست

طفلان و لهو عیاشی و آرایش و رنگ بیهوده و تفاخر و خودستائی وهمی و خیالی و حرص افزودن مال و فرزندان،

این حقیقت دنیاست که درواقع دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست که اگر زندگی دنیا به پرستش خدا و

تأمین سعادت آخرت صرف نشود غیر از زیانکاری و خسران ابدی و پشیمانی جبران ناپذیر چیزی دربر ندارد، و

۵۲ - آیه ۶۴، سوره عنکبوت

۵۳ - آیه ۲۰، سوره حدید

لنعلّم ما قیل:

با خرد دوش در سخن بودم
 کشف شد بر دلم مثالی چند
 گفتم ای مایه همه دانش
 دارم از خدمتت سئوالی چند
 چیست این زندگانی دنیا
 گفت خوابی است یا خیالی چند
 گفتم این مال و ملک دنیا چیست
 گفت در دسر و وبالی چند
 گفتم او را چه حاصل است بگو
 گفت غم خوردن و ملالی چند
 گفتم اهل ستم چه طایفه‌اند
 گفت گرگ و سگ و شغالی چند
 گفتمش چیست کدخدائی گفت
 هفته‌ای عیش و غصّه سالی چند
 گفتم این نفس رام کی گردد
 گفت چون دید گوشمالی چند

امام‌المتّقین و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: **طوبی لمن ذکر المعاد و اکثر من الزّاد**، یعنی خوشا به حال آنکه متذکّر معاد و آخرت و حداکثر تهیّه زاد و توشه برای نشأ عقبی و عالم سرمد است، استاد عالی مقام حکیم‌الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی در غزل خضر دانش نیکو سروده است:

با خضر دانش یار شو ای موسی دل
 شاید کزین صحرا کنی طیّ منازل
 در چاه تن تا کی برای ای یوسف جان

مصر تجرّد را توئی سلطان عادل
 از شهر تن جانا ببايد رخت بستن
 زادی طلب تا فرصتی داری به منزل
 جز طاعت و خدمت نباشد زاد این راه
 بر دانش و دین کوش و منشین هیچ غافل
 لذات جسمانی فانی دانه‌ی تست
 زور و زر و جاه است دام ای مرغ عاقل
 جز ذکر الله است هر ذکری ز شیطان
 جز عشق حق هر سود و سودائی است باطل
 با عشق آن یکتای بی‌همتا (الهی)

همت طلب وز هر دو عالم مهر بگسل

انسان خود را نبايست به جهان رنگ و نشأه موقت فناپذیر دنیا و ریاست وهمی و لذات مادی و جسمانی آن بفروشد، آدم عاقل کسی است که به غیر خدا خود را نفروشد، در این صورت است که تجارت سودمند نموده و ضرر و زیانی نکرده، بلکه سعادت سرمدیه‌ی خود را تأمین نموده است، عاقل آن کسی است که نقشی جز حبّ خدا در دل ندارد و مهر ما سوی الله را از دل بیرون کرده و به آنچه آفل و باطل الذّات است تعشّق نوزد.

الحق استاد عارفِ عالیمقام غزل زیبای مطلق را عالی سروده است:

هر نقش جز یاد خدا نقشی است باطل

جز فیض دیدارش ندارد عمر حاصل

فریاد از این دل‌های تاریک ریاکار

کز فکر خود از یاد حق ماتند غافل

صد مرحبا بر پاک دل‌های منور

کز عشق بر دیدار او گشتند نائل

مسپار جانا دل بر این خواب و خیالات
 همّت ز ایزد خواه و زین اوهام بگسل
 معشوق باطل را نخواهد عشق صادق
 محبوب ناقص را نجوید عقل کامل
 جان من و شوق تو ای زیبای مطلق
 چشم من و روی تو ای شیرین شمایل
 پای من و کوی تو ای شاهنشاه کل
 دست من و دامانت ای میر قوافل
 رحم ای خدا ای ناخدای بحر هستی
 لطفی کن آور کشتی ما را به ساحل
 دیگر ز کویت برنخیزم تا قیامت
 عشق توام در پا نهادستی سلاسل
 تو سوختی جان ز آتش شوق از (الهی)
 من سوختم پروانه را پر، شمع را دل

الحق تمام اشعار درربار این استاد بزرگوار حکیم الهی قمشه‌ای مصداق (انّ من الشعر لحکمة) است و همه‌اش پند و موعظه حسنه است، خداوند او را با ائمه اطهار علیهم السّلام محشور فرماید.

مؤلف قریب سی سال افتخار تلمذ دروس حکمت و عرفان در محضر این انسان وارسته را در تهران داشتیم همیشه او را به یاد خدا و منقطع از اوهام دنیای پر زرق و رنگ مشاهده کردم، این عارف عالی مقام اغلب جزو ذکر قنوتش در نماز این جمله از مناجات حضرت سید سجّاد علیه السّلام بود (الهی استغفرک من کلّ لذة بغير ذکرک، و من کلّ راحة بغير انسک و من کلّ سرور بغير قربک و من کلّ شغل بغير طاعتک).

علّامه محقق ملامحسن فیض کاشانی رحمه الله علیه گفته است:

بجز از ذکر یار استغفر الله

ز بود مستعار استغفر الله

زبان کان تر به ذکر دوست نبود

ز شرّش الحذر استغفر الله

مؤلف نیز غزلی بنام یارم صمد است سروده که مفصل است و در پایان کتاب توحید ربّانی بخش اول مندرج

است چند بیت از آن غزل این است:

از لطف خدا عشقم صمد است یارم صمد است
 صد شکر خدا عشقم صمد است یارم صمد است
 از صبح ازل سرمست وی ام سرمست صمد آن یار احد
 تا شام ابد مخمورم و مست عشقم صمد است یارم صمد است
 عشقم صمد است مهرم صمد است ذکرم صمد است
 دایم به جهان پنهان و عیان عشقم صمد است یارم صمد است
 حبّ صمدی خود دین من است مهر صمدی آنین من است
 نازم به احد نازم به صمد عشقم صمد است یارم صمد است
 الله احد معبود من است الله صمد مقصود من است
 از صبح ازل تا شام ابد من بنده او عشقم صمد است یارم صمد است

حال برویم برای استفاده و استضائه از محضر انور مظهر الله نور، امام همام مولانا الرضا علیه الصلوة و السلام و

بیان آن حضرت نسبت به عدم حاجت ذات احدیت در ایجاد و خلقت، قال علیه السلام: لا حاجة كانت منه الى ذالك و لا الفضل منزلة لم يبلغها الا به و لا رأى لنفسه فيما خلق زيادتا و لانقصاتا تعقل هذا يا عمران، قال نعم والله يا سيدى.

حضرت فرمود ذات احدیت جلّت عظمته روى حاجت عالم را خلق نفرمود، و چنان نبود که در این خلقت

فضل و منزلتی برایش حاصل و افزوده شود که پیش از ایجاد عالم واجد آن نباشد، یا در ایجاد چیزی بر او زیاد

و یا از او نقصان یابد، عمران گفته‌ام را ادراک کن و تعقل نمای، عمران عرض کرد نورانیت کلام شما وجود مرا تسخیر کرد، آری بخدا سوگند فهمیدم فرمایش سید و مولایم را.

تحقیق عرشی

اهل عرفان و معرفت و کرسی‌نشینان عرش علم و حکمت می‌گویند ذات حق تعالی و مبدء اعلى مستکمل به خلقت نیست زیرا کسی مستکمل به خلقت درباره‌اش تصوّر دارد که او نقصانی در ذات و صفات خود داشته باشد، اما ذات کلّ الکمال احدی صمدی الوهی که ذاتاً و صفاتاً کامل من جمیع الجهات است چه او صمد است و بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذاتیه و الصفاتیه و الفعلیه است و بالاصاله او غنی مطلق است.

پس حاجت در ساحت اقدس او راه ندارد یعنی متصوّر نیست، لذا حضرت رضا علیه السّلام کلامش در این جمله شریفه مذکوره به این واقعیت و حقیقت اشاره دارد (لا حاجة الخ) فثبت و تحقّق که کائن اوّل و مبدء هستی را حاجتی نیست و او نظام خلقت را لا حاجة آفرید و چنان نبود که بعد از خلقت و ایجاد مخلوقات اعم از مبدعات و منشآت و مخترعات و مکوّتات و آفرینش قاطبه موجودات خود را صاحب این همه مخلوقات ببیند و خوشحال بگردد و در اطاعت مطیعین برایش بهجتی حاصل گردد، هرگز و نیز هیچگاه تأسّف نخورده که اگر معصیت و عصیان از بندگان سرزد و عبادت او را نکردند نه زیادتی برایش در خلقت نائل، و نه نقصانی برای ذات کلّ الکمالش حاصل گردد حاشا و کلاً.

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشینند گرد

او غنی مطلق است، عالم و اهل عالم و ماسوی الله را به ذات اقدس او احتیاج و نیاز است ولی ذات احدی صمدی کبریائی غنی الوهی را به دیتاری حاجت نیست و نمی‌باشد.

ایجاد و خلقت او عالم را نه نفعی داشت و نه زبانی نه زیادتی و نه نقصانی، بلکه مقتضای جوادیت ذاتیه الهیه بدون هیچگونه غرضی و حاجتی موجب تجلّی ایجاد آن جواد علی الاطلاق و فیاض مطلق گردید و خواست مظاهر ذاتیه و صفاتیه و افعالیه خود را ظاهر و آشکار سازد لذا جلوه‌گری فرمود و تجلّی نمود، کما قال سلطان

العارفین علی علیه السّلام: الحمد لله المتجلّی لخلقه بخلقه، نهج البلاغه.

به هر آئینه‌ای بنمود رومی

به هر جا خاست از وی گفتگویی

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

و در سرّ و حکمت نظام خلقت کافی است که بفهمیم مفاد حدیث شریف قدسی را لقوله تعالی: **كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف**، ما را در تشریح و تحقیق این حدیث نورانی رساله مستقلة ایست بنام رساله عشق ربّانی، (بالعشق ظهر الوجود).

عندلیب گلراز توحید و ولایت لسان الغیب حافظ قرآن را در سرّ و حکمت خلقت غزل عالی و پرمحتوائی است که مشهور است، حکیم متأله مرحوم حاجی ملّا هادی سبزواری رحمة الله علیه در حدود یک هفته آنرا تفسیر و تحقیق در محفل تدریس خود برای شاگردانش نموده و بعد از هفت روز فرمود و بقیّه‌اش را باید از خود سراینده این غزل بپرسید که این قدر مطالب دقیقی در آن منطوی است و اما غزل نامبرده این است:

در ازل پرتو حسنش ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

نظری داشت که بیند به جهان صورت خویش

خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند

دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

حافظ آنروز طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب و دل خرم زد

گرچه مؤلف را شرح تحقیقی نیز عرشی تفصیلاً بر این غزل است ولی چون به طبع نرسیده لازم است که دو بیت از این غزل را که قابل تحقیق دقیق است ذیلاً تفسیر نماید.

مراد از جان علوی روح انسانی است که از عالم علوی و صقع ربوبی و عالم امر است نه از عالم خلق که قبلاً اشاره شد، او هوس و آرزو داشت که به چاه زنخدان یعنی به قعر ذات و کنه ذات احدی صمدی الوهی که غیب مطلق است و در دسترس دنیاری نیست برسد و آن مقام مهیب را ادراک نماید این آرزو برایش حاصل نشد، لذا دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد و به جمال و جلال او که تعبیر به زلف شده آویخت و مظهر آن گردید بحکم **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**^{۵۴}، و نظر خدا در خلقت رفع احتیاج نبود، چه ذات غنی صمدی را حاجت و نیازی نیست، بلکه منظور از خلقت نشان دادن جمال خود و ظهور اسماء خود در مظاهر اسماء بود و آئینه‌ای جامعتر برای تجلی تام و اتم که جمیع اسماء جمالیه و جلالیه او را در مقام مرآتیت نمایان گر باشد جز آئینه انسان ندید، لذا به تمام شئون تجلی در آدم نمود و او را آئینه تمام نمای جمال و اسماء خود قرار داد.

و مراد از آدم نه آدم ابوالبشر است که آدم طبیعی ناسوتی است، بلکه مقصود آدم لاهوتی جبروتی که مصداق

۵۴ - آیه ۳۱، سوره بقره

آن حقیقت محمدیّه علیه و آله آلاف الثناء و التحیّة است که فرموده: انا آدم الاوّل، (قیل عن لسانه).

و انّی و ان كنت بن آدم صورتاً

فلی فیہ معنی شاهد بابوتی

گر به صورت من ز آدم زادهام

هم به معنی جدّ جدّ افتادهام

این آدم لاهوتی جبروتی است که مظهر تام و اتم اسماء حسنی و صفات علیای الوهی است، و فرموده (اوتیت

جوامع الكلم) یعنی تکویناً و تشریحاً، و این آدم لاهوتی است که فرموده (من رانی فقد رأی الحق).

جامع ذات و صفات عالم و آدم به کل

احمد آمد یعنی این مجموع عالم این بود

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی در نعت حضرت نبی خاتم محمد صلی الله علیه و آله

و سلّم چنین سروده است و الحق عالی است:

از جمالش (من رانی قد رأی الحق) آشکار

چون مشعشع پرتو حسن ازل سیماستی

سرّ ذاتش پرده‌دار شاهد غیب الغیوب

جان پاکش جلوه‌گاه ایزد یکتاستی

سید کونین و سرّ دهر و فخر عالمین

گوهر دریای خلقت لؤلؤ لالاستی

مجمع خوبان عالم در کمال و در صفات

خاتم ملک رسالت آن در یکتاستی

جوهر عقل نخستین مبدء ایجاد خلق

سدره و طوبی عیان زان قامت رعناستی

اول از غیب احد بر سرّ احمد تافت نور

زان تجلی عرش و کرسی و قلم انشاستی

مبدء اشراق خورشید ازل رخسار او

اهل تقوای ابد را منشاء تقواستی

قال علیه السلام مخاطباً للعمران الصّابی: و اعلم یا عمران انه لو كان خلق ما خلق لحاجته لم یخلق الا من یستعین به علی حاجته و لكان ینبغی ان یخلق اضعاف ما خلق لانّ الاعوان کما کثروا صاحبهم اقوی.

این کلام معجز نظام صادر از لسان امام علیه السّلام در تعقیب مطلب سابق نسبت به عدم حاجت خداست، لذا حضرت خطاب به عمران می‌فرماید: بدان ای عمران، اگر خداوند عالم که ایجاد عالم را کرده محتاج به خلق عالم و نظام آفرینش خود می‌بود بایست آن موجوداتی را که منشاء اثرند برای استعانت و یاری کردن و رفع احتیاج خود خلق کند و بعنوان معاونت در دستگاه خود آنان را بیافریند مانند ملائکه فعّاله و امثال آنها، و خلقت منحصر به آنها باشد. واقعاً چقدر معدن علم و حکمت متین و محکم برهان و دلیل بر عدم حاجت خالق عالم به خلق اقامه می‌فرماید و استدلالی تکلم می‌نماید.

گویا در ذهن عمران یا مردم آن زمان این معنی بوده که خداوند متعال در ایجاد محتاج به خلق بوده که ایجاد نموده، خیال می‌کرده‌اند دستگاه سلطنتی ربوبی مانند دستگاه سلطنتی سلاطین مجازی این کشور خاکی زمین است که احتیاج و نیاز هرچه بیشتر به خدم و کارفرما باشد، آنها هم‌چنین خیال و تصوّر می‌کردند که خلقت عالم روی حاجت است، و خدا در ظهورش برای سلطنت و عزّ و جلال و کبریائی خود احتیاج به خلقت و تهیّه سدنه و خدمه و عسکر و لشکر بوده است، لذا امام همام با این کلام معجزآسا می‌خواهد رفع اشتباه و خیال باطل عمران و دیگران را بنماید، می‌فرماید اگر اینطور است که تو یا دیگران خیال می‌کنند ایجاد عالم برای احتیاج خدا بود، که اگر ایجاد عالم نبود الهیّت و ربوبیّت حق محقق نبود، و حال اینکه این خیال اشتباه محض و غلط است، چرا؟ برای اینکه اگر این معنی محقق بود (یعنی العیاذ باللّهِ حاجت خدا به خلق)، می‌بایست خدای متعال به جهت استعانت و طلب یاری و کمک خود مخلوقاتِ نمره اول یعنی ملائکه و قوای فعّاله فقط خلق کند

و بیافریند و بر کثرت آنها بیفزاید و دستگاه سلطنتی خود را به وسیله آنها اداره نموده فرمانفرمائی در مملکت وجود و کشور هستی بفرماید، دیگر چرا موجودات طبقه پائین را خلق نماید مثلاً مورچه ضعیف و پشه لاغر و نحیف و امثال آنها را در اداره کشور ربوبی چه اثری دارند، پس آنهائیکه مؤثر در عالم هستی نیستند برای چه آفریده شده‌اند؟ عمران اگر بنا بود خلقت عالم مورد احتیاج خدا باشد و ذات باریتعالی نعوذاً بالله به آن محتاج بود باید یاران بیشتری آنها را از زمره اوّل و قوای فعاله تشکیل نظام خلقت را بدهند برای اینکه هرچه یاران اکثر و بیشتر باشند عظمت صاحبش بیشتر و قوی‌تر از حیث اعوان خود خواهد بود.

و زهی تصوّر باطل، زهی خیال محال، اینگونه از مردم با این خیال باطل تصوّر می‌کنند خدای متعال احتیاجی به معاونت دارد تا در خلقت چنین و چنان نماید، البته شخص غافل و جاهل چنین پندارد و چنین اندیشه غلط و موهومی در سر می‌پروراند و خدا را تشبیه می‌نماید به سلطان مجازی خاکی که سرپایش فقر و احتیاج و نیاز است و این قیاس مع الفارق است، حساب سلطان حقیقی و مالک هستی که ذات احدی صمدی غنی الوهی است از ماسوی الله جداست، او غنی عن العالمین است، او بی‌نیاز از کلّ ماسوا است، زیرا ماسوای حق همه ممکن الوجودند و همه فقیر و باطل الدّانند، (الا کلّ شیء ما خلا الله باطل). ذالک بان الله هو الحق و ان کل ما یدعونه الباطل.

غیر از تو ای سلطان عالم هیچ شاهی

تاجی به جز فقر و فنا بر سر ندارد

در حضرتت شاهان گدایانند و اکنون

چون من گدائی درگهت مضطر ندارد

سلطان حقیقی و شاه واقعی منحصراً خدای یکتاست که سلطنت مطلقه بر نظام کل دارد، و اوست که مالک ملک وجود است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی: **لمن الملك اليوم لله الواحد القهار** .

لمؤلّفه:

لمن الملكش نماید آگهی

که از آن من بود شاهنشاهی

جمله‌تان یکسر گدائید و فقیر

ملک هستی از غنی بی‌نظیر

میزند ناقور با طبل و دهل

که منم سلطان کن سلطان کن

الحق در این مقام حکیم عالیقدر حکیم نظامی گنجوی نیکو سروده است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

آنچه تغیر نپذیرد تویی

و آنکه نمرده است و نمیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو راست

ملک تعالی و تقدس تو راست

کیست در این دستگه دیرپای

کو لمن الملك زند جز خدای

تا به تو اقرار خدائی دهیم

بر عدم خویش گواهی دهیم

اول و آخر به وجود و حیات

هست کن و نیست کن کائنات

اول او اول بی‌ابتداست

آخر او آخر بی‌انتهاست

سپس در مجلس مأمون سؤال و جواب بین رئیس متکلمین اعجوبه روزگار و بین مولای بزرگوار معدن علم و حکمت حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء اطاله و ادامه یافت، و حضرت در تمام مسائل، سائل نامبرده را با منطق استدلالی عقلی جواب فرموده و عمران را ملزم نموده تا منتهی شد حال به جایی که عرض کرد شهادت و گواهی می‌دهم که کائن اول و مبدء هستی یعنی خدای یکتا همین‌طور است که او را توصیف نمودی و لیکن برای من جای پرسش مسئله دیگر باقی است، که اگر اجازه مرحمت فرمائید از حضرتت سؤال نمایم.

قال الرضا عليه السّلام (سل عما اردت)، امام عليه السّلام فرمود سؤال کن از هر چه خواهی.

قال اسئلك عن الحكيم في اي شيء هو و هل يحيط به شيء و هل يتحوّل من شيء الى شيء و هل حاجته الى شيء؟

قال الرضا عليه السّلام: اخبرك يا عمران فاعقل ماسئلت عنه فانه من اغضض مايرد على المخلوقين في مسائلهم و ليس يفهمه المتقارب عقله الغارب حلمه و لا يعجز عن فهمه اولوالعقل المنصفون، اما اول ذالك فلو كان خلق ما خلق لحاجته منه لجاز لقائل ان يقول يتحول الى ما خلق لحاجته الى ذالك و لكنّه عزّ و جلّ لم يخلق شيئا لحاجته و لم يزل ثابتا لا في شيء الا ان الخلق يمسك بعضه بعضا و يدخل بعضه في بعض و يخرج منه و الله جلّ و تقدّس بقدرته يمسك ذالك كلّه و ليس يدخل في شيء و لا يخرج منه و لا يؤده حفظه و لا يعجز عن امساكه و لا يعرف احد من الخلق كيف ذالك الا الله عزّ و جلّ و من اطّلع عليه من رسله و اهل سرّه و المستحفظين لامره و خزّانه القائمين بشريعته و انما امره كلمح البصر او هو اقرب اذا شاء شيئا فانما يقول له كن فيكون بمشيئته و ارادته و ليس شيء من خلقه اقرب اليه من شيء و لا شيء ابعد منه من شيء.

آخرین سؤال عمران صابی از حضرت رضا علیه السّلام

عمران صابی عرض کرد محضر مبارک مخزن علم و حکمت مولانا الرضا علیه آلاف التحية و الثناء، مسئله اخيره که می‌خواهم از حضرتت سؤال کنم این است که بفرمائید این حکیم که تا اینجا وصفش را بیان فرمودی آیا در چه چیزی است یعنی او را وعائی و ظرفی و به عبارت دیگر او را مکانی است یا نه؟ و نیز بفرمائید که آیا

آن حکیم مطلق را تحوّل و تغییری است یا نه، (تحوّل و تغیر در ساحت اقدس او راه ندارد؟) و نیز بفرمائید که آن حکیم را حاجت و نیازی به چیزی هست یا مطلقاً او را حاجت و احتیاج به هیچ چیز نمی باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای عمران متوجّه باش و عقل خود را به کار انداز برای ادراک جواب خود نسبت به این مسائل سه گانه غامضه، چه تو سه سؤال کردی از غوامض و مشکل ترین مسائل که بر خلق وارد می شود و اغلب به دل‌های مردم خطور می کند و ادراک و فهم این مسائل در خور فهم هر کس نیست، کسیکه عقل او فرورفتگی دارد و علم او کوتاه و نارساست و حلم او غروب کرده او نمی فهمد و ادراک نمی کند این حقایق را، لیکن صاحبان خرد و عقل منور و مردم منصف از ادراک و فهم این حقایق عاجز نیستند.

اینک تو که این پرسش را نمودی بایست به جوابی که به تو می دهم درست گوش بدهی و تعقل کنی تا حلّ این مسائل غامضه و مشکله برایت آسان نماید و گرنه این حقایق را نخواهی فهمید، حال چرا حضرت این سئوالات را که عمران صابی کرد از غوامض معرفی نمود علّتش چیست؟ بیانش یک مقدمه دارد و آن عبارت از این است که صفات حق تعالی و مبدء اعلی بطور کلی دو قسم است، یک قسم صفات ثبوتیه اند، و قسم دیگر صفات سلبیه، و به تعبیر دیگر یک قسم صفات جمالیّه اند، و قسم دیگر صفات جلالیه.

هر کس بخواهد موحد و خداشناس شود باید بر این دو قسم از صفات الهی آگاه باشد، صفات ثبوتیه‌ی او صفاتی است که برای خدا ثابت می شود.

مثلاً می گوئیم خدا عالم است، خدا قادر است، خدا حیّ است، خدا اراده دارد، خدا متکلم است، خدا سمیع است، خدا بصیر است، خدا جواد است، خدا کریم است، خدا رحمان است، خدا رحیم است، اینها و امثال این صفات کمالیه را می گویند صفات ثبوتیه و یا به اصطلاح دیگر صفات جمالیّه.

و اما صفات سلبیه صفاتی است که از خدا سلب می کنیم مثلاً می گوئیم خدا جسم نیست، خدا ماده نیست، خدا مکانی نیست، خدا زمانی نیست، خدا در مکان نیست، خدا در زمان نیست، خدا لم یلد است، خدا لم یولد است، خدا شبیهی ندارد، خدا کفوی ندارد، خدا احتیاجی ندارد.

بالجمله هر کدام از صفاتی را که بگوئیم هست و آن صفات در خدا باشد آنها را می گویند صفات ثبوتیه و هر

کدام از صفاتی را که بگوئیم نیست و آن صفات در خدا نباشد آنها را گویند صفات سلبیه.

عالم و قادر و حیّ است و مرید و مدرک

پس قدیم و ازلی دان متکلم صادق

این بیت ناظر به صفات ثبوتیه الهیه است.

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل

بی‌شریک است و معانی تو غنی‌دان خالق

این بیت ناظر به صفات سلبيه از اوست،

این معنی را که دانستی این مطلب را هم بدان انسان وقتیکه می‌خواهد وارد صفات الهیه بشود صفات ثبوتیه و جمالیّه را زود ادراک می‌کند، چرا برای اینکه نمونه‌ای از آن صفات بنحو ظلی در وجود خودش هست انسان مظهر و مجلی و آئینه است برای اسماء حسنی و صفات علیای الهی.

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

پس نظر به اینکه اسماء و صفات و جمال الهی در انسان ظهور دارد و انسان مرآت خداست، لذا اگر به او بگویند خدا عالم است، علم چه چیزی است؟ خودش یک قدری سر رشته دارد، در وجود خودش نمونه‌ی ظلیّه دارد، لذا زود می‌فهمد خدا عالم است یعنی چه، یا اگر به او بگویند خدا قادر است چون نمونه‌ی ظلیّه قدرت را در خود دیده ولو بطور نقص معذالک معنای قدرت و توانائی را زود می‌فهمد.

و بر همین مقیاس است اگر به او بگویند خدا حیّ است، بگویند خدا دارای اراده است، چون نمونه ظلی در خودش هست زود می‌فهمد، خلاصه در صفات ثبوتیه روزنه‌هایی در خودش هست که می‌تواند به اصل آن پی ببرد، این است که صفات جمالیّه قرب تخلّقی می‌آورد، اما صفات جلالیه و سلبيه مثلاً خدا مکان ندارد، نه خودت در لامکانی، و نه لا مکان را دیدی، این تصوّرش خیلی غامض و مشکل است، خداوند حاجت به کسی ندارد اما تو هر موقع خودت را دیدی محتاج دیدی، حال اگر به تو گویند یک حقیقت مقدّسی است که اصلاً احتیاج ندارد

برای تو تصوّر این معنی مشکل است چون نظیرش را نه در خود و نه در دیگری ندیده‌ای، اگر به تو بگویند خدا نقصان و تغیر و تبدل ندارد، مرگب نیست، جسم نیست، ترکیب ندارد، آین ندارد، اینها که صفات سلبیه است چون نمونه‌اش در تو نیست تصوّرش مشکل است، و چون سؤال عمران الصّابی از حضرت از صفات سلبیه است که آیا خداوند حاجت دارد یا ندارد، خداوند زمان و مکان دارد یا نه، خداوند تحوّل و تغیر برایش جایز است یا خیر روا نیست، لذا حضرت رضا علیه السّلام فرمود اینگونه از سئوالات از مشکلات و از غامض‌ترین علوم و مسائلی است که به دل‌های مخلوقین خطور می‌کند.

اینکه حضرت فرمود این مسئله از غامض‌ترین و مشکلترین مسائل است علتش این است که این صفات از صفات سلبیه است و صفات سلبیه یعنی خدا زمان ندارد مکان ندارد جسم نیست ماده نیست مرگب نیست تغیر و تحوّل و تبدل ندارد حاجت ندارد و چون آدمی سراپا نقص و احتیاج و همه این صفات در او جمع است لذا نمی‌تواند حاجت نداشته و مکان نداشته و جسم نبوده و تحوّل و تغیر نداشته و مانند این معانی سلبیه را تعقل کند و درست بفهمد مگر کسیکه دارای عقل رسا باشد و عقلش هم با حلم توأم بگردد آرام آرام آهسته آهسته وارد مطلب گردد با تعقل کامل عقل خود را حاکم سازد و بفهمد و تصدیق نماید که بایست یک حقیقت مقدّسه‌ای باشد که لا مکان باشد، یک حقیقتی و موجودی باشد که تغیر و تحوّل پذیر نباشد و احتیاج در ساحت قدس او راه نداشته باشد، برای اینکه مکان را او خلق کرده پس مکان آفرین خودش مکان ندارد، زمان را او آفریده و خودش زمان ندارد، خودش ازلی است و خودش ابدی است خودش سرمدی است تغیرات و تبدلات و تحوّل‌ات همه به ید قدرت مطلقه اوست، او خود محول الحول و الاحوال است پس خودش از تغیر و تبدل و تحوّل بر کنار و مصون و محفوظ است، منزّه و مبرّی از جسم و لوازم آنست، او خالق الاجسام و خود در افق اعلاّی تنزّه و تجرّد است، او صرف التجرّد است او فوق التّمات است او صمد است او غنی مطلق است هیچ نقص و نقصانی در ساحت اقدس احدی صمدی الوهی راه ندارد، او را حاجت به احدی نیست و همه مخلوقات به او محتاج می‌باشند و او را به دیّاری نیازی نیست و مقتضای صمدیت و غنای ذاتی همین است.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

نکته جالب آنکه معلم الملک و الملکوت حضرت رضا علیه السلام متصل به عمران الصابی می فرماید عقل یعنی با عقلت بفهم با عقلت ادراک کن نه با قوه وهم و خیال، کار مشکل شد مطلب غامض گردید چون سئوالات در صفات سلیبه است.

عمران عرض کرد حاجت دارد؟ برای او نیازمندی به چیزی هست یا نه؟ او را حاجت مطلقاً نیست؟ نیازی ابداً به چیزی نیست؟

حالا حضرت می خواهد جواب بدهد می فرماید: **فلو كان خلق ما خلق لحاجته منه لجاز لقائل ان يقول**

يتحول الى ما خلق لحاجته الى ذالك و لكنه عزوجل لم يخلق شيئاً لحاجته و لم يزل ثابتاً لا في شيء الخ.

اگر آنچه را آفریده بود برای نیازی که داشت آفریده بود البته آن وقت برای گوینده ای جایز بود که بگوید برای خدا تحوّل حاصل شد بسوی آنچه آفرید، پس برای حاجت و نیازمندی بود این تحوّل، لیکن خدای عزوجل چیزی را برای حاجت و نیاز خلق نکرده، و از ازل همیشه ثابت و بدون تحوّل بوده و تا ابد نیز ثابت خواهد بود. خلاصه جواب امام همام علیه السلام بطور قیاس استثنائی است که نفی مقدّم و نفی تالی است، عمران، اگر در خدا تحوّل جایز بود مقدّمه تحول احتیاج است، و چون احتیاج درباره ذات صمدی غنی راه ندارد پس تحوّل هم راه ندارد.

شکی نیست همیشه تحوّل دنبال حاجت است، مثلاً انسان گرسنه می شود احتیاج پیدا می کند به خوردن غذا، همین که احتیاج به غذا پیدا کرد تحوّل پیدا می کند غذا می خورد گرسنه بود سیر می شود، اوّل احتیاج بود بعد تحوّل، انسان احتیاج به خواب دارد وقتی خوابید تحوّل پیدا می کند پس مقدّمه تحول احتیاج بود، پس تحوّل فرع احتیاج و نیازمندی است.

حال ذات صمدی الوهی را به هیچ وجه احتیاجی نیست، پس هیچوقت او را تحوّل نیست و ثابت است ازلاً و ابداً و سرمداً و هوالمطلوب.

عمران پرسیدی آیا خدا مکان دارد؟ نه خدا مکانی نیست، خدا محیط است بر مکان، **اللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ**^{۵۶}

محال است خدا مکان معینی داشته باشد، خدائیکه می خواهد به همه مخلوق خود برسد، خدائی که می خواهد به مخلوقات عالم جبروت برسد به مخلوقات عالم ملکوت برسد به مخلوقات عالم ناسوت برسد به تمام عوالم نامتناهی از غیب و شهود برسد و با کلّ مخلوقات خود معیت داشته باشد البتّه معیت قیومیّه ازلیّه سرمدیّه وجودیّه وجوبیّه به حکم **هُوَ مَعَكُمْ اِنَّمَا كُنْتُمْ**^{۵۷}، آیا می شود چنین خدائی مکان معینی داشته باشد اگر خدا در مکانی باشد از مکان دیگر بی خبر خواهد بود و این با دستگاه الوهی سازش ندارد پس خدای محیط، مکان معین و جای معین ندارد با اینکه پر کرده است وجودش عالم را در عین حال خود لامکان است.

نمونه اش بعنوان ظلّیت نفس ناطقه قدسیه مجردّه ملکوتیه است که عجیب نمونه ای در انسان انشاء و ایجاد فرموده است: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ**^{۵۸}، نفس ناطقه یعنی روح مجردّ لامکان است جای معینی در کشور بدن انسان ندارد نمی توانی بگوئی روح در قلب مکان دارد نمی توانی بگوئی نفس ناطقه قدسیّه در کبد است نمی توانی بگوئی روح انسانی در سینه و یا سایر اعضاء در جای معین است در عین اینکه در همه بدن است و محیط بر کلّ بدن است و معیت قیومیّه ظلّیّه با بدن دارد معذالک لا مکان است و جای معینی در بدن ندارد.

عمران، بفهم خدا نه در چیزی است و نه بر چیزی آلا اینکه خلق است که بعضی دیگری را نگهدار و بعضی در دیگری داخل می شود و بعضی خارج می شود (یعنی مخلوقات بهم مرتبط و محتاج هستند و بعضی بعض دیگر را نگاه می دارند چنانچه خورشید با جاذبه زمین را نگاه داشته) و ذات یکتای صمدی الوهی است یعنی خدای جلّ و تقدّس است که به قدرت مطلقه خود نگهدار تمام اشیاء و کافّه مخلوقات است علی الاطلاق و او خود نه داخل در چیزی می شود و نه خارج از آن می گردد و نه حفظ و نگهداری چیزی او را خسته می کند و نه عاجز از امساک و نگهداری اوست و اوست آن خدائی که نگهدارنده تمام خلق است از ازل تا ابد بدون اینکه خسته شود، **اللّٰهُ**

۵۶ - آیه ۲۰، سوره بروج

۵۷ - آیه ۴، سوره حدید

۵۸ - حدیث نبوی

یَمَسُکُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ۝۹ .

عمران، بدان که احدی از خلقِ اولّین و آخرین نمی‌تواند که کیفیت و چگونگی این ارتباط و احاطه و معیت و قیومیت را بفهمد مگر ذاتِ خدای عزوجلّ، و مگر آن کسانی که خداوند آنها را مطلع کرده به این اسرار و رموز و آنها عبارتند از انبیاء و رسل و اهل اسرار و کسانی که مستحفظین اسرار و پاسبان امر پروردگارند و آنها خزانه‌داران و قائمین به شریعت و مقررات او هستند.

عمران، این را هم بدان که امر خدا فوری و آنی است مانند چشم بهم زدن یا نزدیکتر از آن است، با آن اراده ازلیّه و مشیت بالغه به محض اینکه خواسته کاری انجام پذیرد انجام می‌پذیرد می‌گوید (کن فیکون). و نیز این را هم بدان چیزی از خلق او نزدیکتر از چیز دیگر پیش او نیست، و چیزی هم دورتر از او از چیز دیگر نیست (ولی خلق است که خود را از خدا دور می‌کند).

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجبتر که من از وی دورم

افهمت یا عمران؟ قال: نعم یا سیدی فهمت، و اشهد ان الله علی ما وصفت و وحدت و ان محمداً عبده المبعوث بالهدی و دین الحق، ثم خرّ ساجداً نحواً لقبله و اسلم.

عمران فهمیدی؟ جواب سئوالها را درست ادراک کردی؟ عرض نمود: بلی فهمیدم، و شهادت می‌دهم خدا همان‌طور است که شما بیان کردید و او را توصیف فرمودید و شهادت می‌دهم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و مبعوث شده به هدایت و دین خدا است و در محضر آن حضرت اسلام آورد و روی به خاک نهاد و به جانب قبله به سجده افتاد.

قال الحسن بن محمد النوفلی فلما نظر المتکلمون الی کلام عمران الصّابی و کان جدلاً لم یقطعه عن حجته احد قطّ لم یدن من الرضا علیه السلام احد منهم و لم یسئلوه عن شیء.

حسن بن محمد نوفلی گوید وقتی حضرات متکلمین این حال را از عمران الصّابی دیدند و کلام او را که مردی

بود جدلی و متکلمی متبخر در علم کلام و مجادله خیلی ماهر و مردی سخنور و دانشمند عجیب و قهرمان بی‌بدیلی و درواقع برزخی بود بین موحد و غیرموحد و بسیار زبردست که تا آنروز احدی از علما و متکلمین زمان نتوانستند او را ملزم کنند و حجت او را قطع نمایند که سکوت نماید و تسلیم شود، هرگز چنین چیزی هیچگاه واقع نگردید، اما اینک در قبال دریای علم و حکمت و عرفان و قرآن ناطق که (مسیح درس سخن خواند در دبستانش) عمران مانند طفل ابجدی قادر به تکلم نبود و در محضر حضرت با کمال تواضع و ادب تسلیم مطلق گردید، دیگری و احدی جرأت نطق در آن مجلس نداشت، دیگر چه جای نطق و دم زدن برای دیگران است.

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

لذا دیگر هیچیک از علمای ادیان و دانشمندان حاضر در مجلس جرئت نزدیک شدن به طرف حضرت رضا علیه آلاف التحیه نموده و از آن بزرگوار چیزی نپرسیدند.

در این وقت شب رسید مأمون در خدمت مولانا الرضا از جا برخاسته و داخل اندرون شدند، مردم هم مجلس را واگذاشته و پراکنده گردیدند.

پس از آن همان شب حضرت غلام خود را احضار و او را فرستاد که عمران را به خدمتش بیاورند مخصوصاً حسب الامر حضرت رضا علیه السلام مال سواری بردند و عمران با احترام بر مرکب سوار و او را به نزد آن بزرگوار آوردند حضرت به او خوش آمد و مرحبا فرمود و جامه نفیسی خواست و به او خلعت دادند و مال سواری به او مرحمت نموده ده هزار درهم خواسته و به عمران سرسپرده ولایت و قرآن جایزه داد سپس دستور داد شام حاضر نمودند و حضرت با عمران شام و طعام نوش جان فرمودند.

و بعد از آن عمران چنان شد که متکلمین از اصحاب مقالات هرگاه نزد او گرد آمده با آنان محاجه و بحث علمی و عقیدتی کرده امر ایشان و مقاله آنان را باطل و با منطق استدلال آنها را محکوم و مغلوب می‌ساخت تا اینکه دور او نگردیده و از وی پرهیز و اجتناب می‌کردند. و دارد که جایزه بالغ بر ده هزار درهم از ناحیه مأمون به عمران داده شد و نیز حضرت رضا علیه السلام او را متولی صدقات و موقوفات بلخ قرار داد و بدین طریق عطایای کثیره و بسیاری نصیب عمران گردید.

اگر ما درست توجه و دقت نمائیم از معامله و بخشش ان معدن جود و سخا حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثناء دریا دریا علوم و موعظه حکیمانه استفاده می شود خداوند سایه مقام ولایت را بر سر ما مستدام بدارد.

لمؤلفه:

من چاکرم شهید خراسان را
 سلطان رضا خلیفه رحمان را
 آن نفس کلّ و معدن حکمت را
 آن عقل کلّ و مخزن عرفان را
 آن صاحب ولایت تکوینی
 فرمانروای عالم امکان را
 آن مظهر جمال و جلال حق
 ثامن حجج شهنشه ایمان را
 آن آیت ولایت سبحانی
 تحت ولایتش همه کیهان را
 فَعَال ما یشاء باذن الله
 خَلَق شیر پرده غضبان را
 شمس ولایت رضوی بخشید
 اشراق کرد صفحه امکان را
 برج امامتش چو نمایان شد
 ظاهر نمود جلوه سبحان را
 کوس شهی به عالم امکان زد
 درهم شکست قدرت شاهان را

با نور علم و حکمت و عرفانش
 روشن نمود محفل جانان را
 انوار علمیش همهجا تابید
 اشراق کرد صحنه ایران را
 پر نور کرد مشرق گیتی را
 تابش نمود حکمت و عرفان را
 صمصام نطق و اسلحه برهانش
 مغلوب کرد منکر قرآن را
 در مجلس مناظره‌اش کوبید
 هم جاثلیق و صابی عمران را
 اثبات کرد مبدء یکتا را
 ابطال کرد مسلک خصمان را
 گاه جدل به رزم نصاری را
 مبهوت کرد مضطر و حیران را
 هم عالم یهود حیاری شد
 چون دید رزم علمی و برهان را
 تسلیم کرد هرگز اکبر را
 آن عالم مجوسی دوران را
 چون حجت خدا همه را کوبید
 درهم شکست سورت یاران را
 آن شیر بزم بیشه لاهوتی
 مغلوب کرد جمله حریفان را

مأمون چو دید عجز حریفان را
 گشتی خجل ز کرده پشیمان را
 جانها فدای همچو امامی باد
 کو مشفق است جمله خلقان را
 هرکس گرفت دامن آن شه را
 دریافت لطف شاه خراسان را
 ربانیم چو طفل دبستانش
 وصلم چو قطره آن یم عرفان را
 شاهها به حق شاهزاده جواد خود
 بخشا جواد من بمن همه احسان را
 بنما جواد را تو عالم ربّانی
 بخشا باو تو حکمت و ایمان را
 حق تقی که بُود جانت
 بخشا فوآد من بمن این جان را
 او را نما تو عارف سبّحانی
 بخشا باو حقیقت عرفان را
 دختر الهه، والهه، الهام
 دیگر وجیهه ام همه جانان را
 همسر منیره حاجیه خانم کاو
 باشد نمونه عفت و ایمان را
 حافظ تویی همه را از لطف
 تأمین نما سعادت ایشان را

ای کشتی نجات امم فردا
 دست من است سوی تو دامن را
 شاهها منم غلام تو (ربّانی)
 من چاکرم شهید خراسان را
 السّلام علی الغوث اللّهبان و من صارت به ارض خراسان خراسان.

سلام بر فریادرس بیچارگان و کسی که گردید به سبب تجلّی او زمین خراسان محلّ خودشید.

شمس ولایت رضوی رخشید
 اشراق کرد ارض خراسان را

بیان حضرت مولانا الرضا (ع) نسبت به کلیّات اصول اعتقادیّه و قسمتی از احکام تشریحیّه

در کتاب تحف العقول تألیف ثقه الاسلام شیخ جلیل القدر و عظیم الشان ابومحمّد الحرّانی رحمه الله علیه که از کتب معتبره است روایت شده که مأمون خلیفه عباسی فضل بن سهل معروف به (ذوالریاستین) را به محضر انور حضرت امام رضا علیه الصّلوٰة و السلام فرستاد و پیام داد دوست دارم شما که حجّت خدا بر خلقید و معدن علم و حکمت هستید مقداری از اصول اعتقادیّه و احکام شرعیّه اسلامیّه را برایم جمع آوری و مرقوم فرموده و به وسیله فضل بن ذوالریاستین برایم بفرستید.

حضرت رضا علیه السّلام تقاضای مأمون را اجابت نموده قلمدان و کاغذی طلبید و به فضل فرمود بنویس.

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

حسبنا شهادة ان لا اله الا الله احداً صمداً لم يتخذ صاحبةً و لا ولداً قيوماً سمياً بصيراً قوياً قائماً باقياً نوراً، عالماً لايجهل، قادراً لايعجز، غنياً لايحتاج، عدلاً لايجور، خلق كل شيء ليس كمثلته شيء لا شبه له و لا ضدّ و لا ندّ و لا كفو و انّ محمداً عبده و رسوله و امينه و صفوته من خلقه سيّد المرسلين و خاتم النبيين و افضل العالمين لا نبي بعده.

یعنی درباره معرفت الله و توحید و یگانگی او کافی است شهادت دهیم که خدائی غیر او نیست، و در کشور

هستی معبودی جز او نیست، احد است، یکتا و بی‌همتاست، صمد است، بسیط الحقیقه و کلّ الکمالات الذاتیه و الصفاتیّه و الفعلیه است، خدائی که همسری و فرزندی نگرفته است، **لم يتخذ صاحبةً ولا ولداً**.

لم يلد لم يولد او را لایق است

والد و مولود را او خالق است

قیوم است، قیوم کلّ اشیاء و موجودات است، قاطبه اشیا که مخلوق او هستند همه به او وابسته‌اند.

زیرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

سمیع و بصیر است شنوا و بینا است اما بدون آلت، **(قویاً)** قوی است و شدید القوی است بطوریکه در قبال

قوّت او قوّتی نیست **(باقیاً)** باقی بالذات است ازلاً و ابداً و سرمداً، همه‌چیز فناپذیر است جز او.

ما همه فانی و بقا پس‌تر است

ملک تعالی و تقدّس‌تر است

آنکه تغیر نپذیرد توئی

وآنکه نمرده است و نمیرد توئی

(نوراً) نور است که ظاهر بالذات و مظهر للغير است، **(عالمماً لایجهل)** عالم است به نفس ذات و ساحت مقدّس

او منزّه است از جهل و نادانی، **(قادرماً لایعجز)** قادر است به نفس ذات و ساحت اقدسش منزّه است از عجز و

ناتوانی، **(غنیاً لایحتاج)** غنی بالذات است و بی‌نیاز از هر چیز است، **(عادلاً لایجور)** عادل مطلق و عدل محض

است و به احدی جور و ستم نمی‌کند، **(خلق کلّ شیء)** خالق کلّ اشیاء است و همه اشیاء و همه مخلوقات اعمّ از

مبدعات و منشآت و مکونات را او آفریده است.

(لیس کمثله شیء، لا شبه له و لا ضد و لا ند و لا کفو) چیزی همانندش نیست نه شبه دارد نه ضد دارد

نه مثل و نه همتا.

تعالی الله یکی بی‌مثل و مانند

که خوانندش خداوندان خداوند

ورای هرچه در گیتی اساس است

برون از هرچه در وهم و قیاس است

بری از نقص و از مانند و از کس

صفاتش قل هو الله احد بس

آنگاه فرمود درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله شهادت و گواهی دهیم که محققاً او بنده و عبد مقرب خدا است و اوست که رسول و سفیر اعظم الهی است و اوست که امین و برگزیده خدا است از میان خلق خدا، و اوست که سید جمیع انبیا و مرسلین است و اوست که دائره نبوت به او ختم شده و خاتم النبیین است و اوست که اشرف الاولین و الآخرين و افضل العالمین است و اوست کسی که بعد از او نبی و رسولی نیست.

آنگاه در کلام معجز نظام امام رضا علیه السلام آمده است:

لا تبدل لمّته و لا تغییر و انّ جمیع ما جاء محمد صلی الله علیه و آله انه هو الحق المبین نصّدق به و بجمیع من مضی قبله من رسل الله و انبیائه و حججه و نصّدق بکتابه الصادق، لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید، و انه الکتاب المهیمن علی الکتب کلّها و انه حق من فاتحته الی خاتمه نوّمن بمحکمه و متشابهه و خاصّه و عامّه و وعده و وعیده و ناسخه و منسوخه و اخباره لایقدر واحد من المخلوقین ان یأتی بمثله.

یعنی آئین این پیامبر ختمی هیچگونه تغییر و تبدیل نپذیرد بلکه برای ابد تا قیامت همیشه باقی و جاوید است و هرچه از جانب خداوند متعال آورده است همه حق و روشن و ثابت است و ما نبوت ختمیه او و جمیع انبیاء و رسل گذشته و کلّیه حجج الهیه را تصدیق داریم و نیز کتاب راستگوی آن حضرت را که قرآن حکیم است تصدیق می‌کنیم، چه او کتابی است که باطل از پیش رو و پشت سر او به هیچ وجه من الوجوه راه ندارد و این کتاب از صقع الوهی بر حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) نازل و فرستاده شده است آن خدائی که حکیم و

ستوده است او کتابی است که مهیمن بر تمام کتب آسمانی است و سراسر آن کتاب از فاتحه تا خاتمه‌اش حق است.

ما ایمان داریم به محکم آن و متشابه آن، ایمان داریم به خاص و عام آن، ایمان داریم به وعده و وعید آن، ایمان داریم به ناسخ و منسوخ آن، ایمان داریم به اخبار آن که از آتیه تا قیامت خبر داده است. این کتاب یعنی قرآن است که معجزه باقیه ابدیه خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) است و هیچ‌کس نتواند و نتواند هرچند همه مجتمع شوند همانندش بیاورند.

و لنعلم ما قال المولوی فی کتاب المثنوی

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم

بیش و کم کن را ز قرآن رافضم

کس نتاند بیش کردن را ز او

تو به از من حافظی دیگر مجو

رونقت را روزافزون می‌کنم

نام تو بر زرّ و بر نقره زخم

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

من مناره برکنم آفاق را

کور گردانم دو چشم عاق را

چاکرانت شهرها گیرند و جاه

دین تو گیرد زمانی تا به ماه

تا قیامت باقی‌ش داریم ما
 تو مترس از نسخ دین ای مصطفی
 ای رسول ما تو جادو نیستی
 صادقی هم خرقه موسیستی
 هست قرآن مر تو را همچون عصا
 کفرها را درکشد چون ازدها
 تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای
 چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
 تن بخفته نور جان در آسمان
 بهر پیکار تو زه کرده کمان
 آنچنان کرد و از آن افزون که گفت
 او بخفت و بخت و اقبالش نخفت
 (دولت آن مظهر ذات احد)
 ثابت و جاوید باشد تا ابد
 (جان ربّانی ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد)

آنگاه مولانا الرضا علیه‌السلام فرمود:

و انّ الدلیل و الحجّة من بعده علی امیرالمؤمنین و القائم بامور المسلمین و الناطق عن القرآن و العالم
 باحکامه اخوة و خلیفته و وصیّه و الذی کان منه بمنزلة هارون من موسی، علی بن ابی طالب علیه السلام
 امیرالمؤمنین و امام المتّقین و قائد العزّ المحجّلین، یعسوب الدّین و افضل الوصیّین بعد النّبیین.

همانا دلیل و رهنما و حجت پس از پیغمبر ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله حضرت ولی الله اعظم
 علی علیه السلام امیرالمؤمنین است که او متصدی امور مسلمین و ناطق و سخنگوی قرآن و عالم دانا به احکام

آن است آن علی مرتضی است که برادر و جانشین و خلیفه بلافضل حضرت خاتم النبیین است و اوست که نسبتش به نبی خاتم چون نسبت هارون است به موسی (یعنی در تمام شئون ولایت شریک است به آن حضرت مگر در نبوت)، آن علی مرتضی است که امیر اهل ایمان و امام متّقیان و قائد و پیشرو روشن جبینان و پادشاه مؤمنان و افضل و اشرف اوصیای جمیع پیغمبران است.

امیر اهل ایمان سرّ سبحان

وزیر مصطفی سلطان امکان

قوای عقل کّلی را سپهدار

نظام آسمانی را نگهدار

شاه آزادگان مقصود عالم

بت کربّیان ز اولاد آدم

جمالش رونق بتها شکسته

جلالش بر ملائک راه بسته

گر آن ماه از جهان خلق کم بود

جهاتی در شبستان عدم بود

نبود آن خواجه گر این کارگه را

نبودی بنده زیبنده شاه را

بعالم خواست ذات لایزالی

نماید ز آئینه امکان مثالی

علی (ع) گردید تمثال جمالش

و زان آئینه پیدا شد مثالش

امام اهل ایمان مرتضی را

شناسد هرکه بشناسد خدا را

بر او اشراق گردد نور یزدان

چو بر ختم رسولان فیض سبحان

آنگاه فرمود امام علیه السلام:

و بعد الحسن و الحسین علیهما السلام واحدا بعد واحد الی یومنا هذا عترة الرسول و اعلمهم بالكتاب و السنة و اعدلهم بالقضیه و اولاهم بالامامة فی كل عصر و زمان انهم العروة الوثقی و انمه الهدی علی اهل الدنیا حتی یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین و ان كل من خالفهم ضالّ مضلّ تارك الحق و الهدی و انهم المعبرون عن القرآن الناطقون عن الرسول بالبیان من مات لا یعرفونهم و لا یتولاهم باسمائهم و اسماء آبائهم مات میتة جاهلیة و ان من دینهم الورع و العفة و الصدق و الصلاح و الاجتهاد و اداء الامانة الی البرّ و الفاجر و طول السجود و القيام باللیل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصبر و حسن الصحبة و حسن الجوار و بذل المعروف و كف الادی و بسط الوجه و النصیحة و الرحمة للمؤمنین الخ.

فرمود: و بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حجج الهیه و رهنمایان و پیشوایان و امامان در ارض عالم امکان امام حسن و امام حسین و ائمه دیگر یکی بعد از دیگری تا امروز نسل و عترت حضرت رسول خاتم و داناترین مردم به کتاب و سنت و عادلترین همه مردم در امر قضاوت و شایسته‌ترین و سزاوارترین خلق جهان به امامت و ولایت در هر عصر و زمان و سراسر دوران، ایشان می‌باشند و آنان عروة الوثقی و دستگیر محکم و پیشوایان هدایت و حجت بر اهل جهانند تا وقتی که خداوند متعال وارث ارض و اهل آن گردد و او بهترین وارثان است.

هرکس به این امامان مخالفت ورزد گمراه و گمراه کننده است و تارک حق و هدایت است و از صراط مستقیم منحرف است این امامانند که معبرین و تبیین کننده و مبین قرآن و همه ناطق بالحق و سخنگوی از لسان رسول خاتم با بیان معجزآساینده هر که آنان را با اسماء آنان و اسماء آباء آنان شناسد (و معرفت به مقام نورانیّت و ولایت و امامت آنان حاصل نکند) و آنان را به پیشوایی و رهنمائی نپذیرد بدون شک مردنش مردن جاهلیت است.

و ایشان یعنی ائمه طاهرین و معصومین هستند که آئین دین آنان ورع و پارسائی و عفت و پاکدامنی و صدق و راستی و صلاح و شایستگی و اجتهاد و کوشش و ادای امانت به نیک و بد و طول سجود و شب زنده‌داری و اجتناب و پرهیز از محرّمات و انتظار فرج با صبر و حسن صحبت و مجالست و حسن هم‌جواری و همسایگی و بذل معروف و احسان به خلق و کف‌آزار و بی‌آزاری و بسط وجه و گشاده‌روئی و نصیحت و خیرخواهی و ترحم و رحمت به حال کافه اهل ایمان مرام و آئین و دین آنان است و سپس حضرت ثامن الحجج سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة و الثّناء به بیان احکام شرعیّه می‌پردازد و در این مقام بسط کلام می‌دهد و به نحو تفصیل دستورات دین و احکام آن را جهت مأمون به قلم مبارک تحریر و کلام و بیان نورانی خود را به تحمید پروردگار و درود بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه می‌دهد هر کس مشتاق احکام دین مبین اسلام از لسان دربار آن امام بزرگوار علیه السلام باشد می‌تواند به کتاب مستطاب تحف العقول مراجعه نماید.

کلمات حکمت‌آمیز حضرت امام رضا علیه السلام

و نیز از کلمات حکمت‌آمیز آن حضرت است در کتاب تحف العقول:

قال الرضا علیه السلام: لا یكون المؤمن مؤمناً حتى یكون فیہ ثلاث خصال، سنته من ربه و سنته من نبیّه صلی الله علیه و آله و سنته من ولیّه علیه السلام. فاما السنّته من ربه فکتمان السرّ و اما السنّته من نبیّه (ص) فمدارات الناس و اما السنّته من ولیّه (ع) فالصبر فی البأساء و الضّراء.

حضرت رضا علیه السلام فرمود مؤمن تا سه خصلت را واجد نباشد مؤمن نیست، سنتی که از پروردگارش است همانا سرپوشی و کتمان سرّ است، سنتی که از پیامبرش است همانا مدارا کردن با مردم است، و سنتی که از امامش است همانا صبر در مقام سختی و بدحالی است.

و قال الرضا علیه السلام: لیس العبادة كثرة الصّیام و الصلوة و أنّما العبادة كثرة التّفکر فی امر الله. فرمود امام رضا علیه السلام عبادت تنها به کثرت نماز و روزه نیست، بلکه آنچه مهم است در عبادت کثرت تفکر درباره امر خداوند است.

قال الرضا عليه السّلام: صديق كل امرء عقله و عدوه جهله.

فرمود امام رضا عليه السّلام رفيق هر كس همانا عقل اوست و دشمن او جهل او می باشد.

قال الرضا عليه السّلام: التودّد الى الناس نصف العقل.

امام رضا عليه السّلام فرمود محبّت و دوستی با مردم نصف عقل است.

قال الرضا عليه السّلام: لا يتمّ عقل امرء مسلم حتى تكون فيه عشر خصال. الخیر منه مأمول و الشّر منه مأمون، يستكثر قليل الخیر من غیره و يستقل كثير الخیر من نفسه لايسأم من طلب الحوائج اليه و لا يملّ من طلب العلم طول دهره، الفقر في الله أحبّ اليه من الغنى و الذلّ في الله أحب اليه من العزّ في عدوه. و الخمول اشهى اليه من الشهرة ثم قال عليه السّلام، العاشر و ما العاشر، قيل له ما هي؟ قال عليه السّلام لا ترى احدا الا قال هو خير منّي و اتقى، انما الناس رجلان رجل خير منه و اتقى و رجل شرّ منه و ادنى فاذا القى الذي شرّ منه و ادنى قال لعلّ خير هذا باطن و هو خير له و خيري ظاهر و هو شرّ لي و اذا رأى الذي هو خير منه و اتقى تواضع له ليلحق به فاذا فعل ذلك فقد علا مجده و طاب خيره و حسن ذكره و ساد اهل زمانه.

حضرت امام رضا عليه السّلام فرمود عقل مرد مسلمان كامل نيست تا ده صفت را واجد نباشد. مردم به خيرش اميدوار و از شرش در امان باشند خیر اندک و قليل دگران را بسيار شمارد و نيکی بسيار خود را اندک داند از مراجعه ارباب حاجت ملول نگردد، در تمام عمر از جستجوی علم و حکمت خسته نگردد، فقر در راه خدا را از توانگری و غنا دوست تر دارد، و ذلّت در راه خدا را از عزّت در راه دشمن خود بيشتتر دوست داشته باشد، انزوا و گمنامی را از شهرت و ناموری لذیذتر شمارد، چه بسا شهرتها که بر ضرر و زيان انسان تمام می شود و او را به دام می اندازد پس همان به که خود را کنار بکشد و از شرّ مردم هواپرست ايمن گرداند.

با نفس هر که برآمیختم

مصلحت آن بود که بگریختم

سپس فرمود خصلت دهم آن است که هیچ كس را نبیند جز اینکه او از من بهتر است و پرهیزگارتر است، چه مردم دو گونه اند یا بهتر و پرهیزگارتر بنظر می رسند یا پست تر و بدتر اگر آن را ببیند که در نظرش پست تر و

بدتر است گوید شاید خوبی و نیکی او در باطن باشد که بهتر است، و نیکی و خوبی من در ظاهر است که برایم بدتر است، و هرگاه آنرا ببیند که بهتر و پرهیزگارتر است در برابر او متواضع باشد تا به او ملحق گردد و خوی نیک او را بردارد.

همنشین تو از تو به باید

تا تو را عقل و دین بیفزاید

اگر چنین باشد و این خصلت نیک را شیوه خود سازد مجد و عظمت او بالا گیرد، خیرش پاکیزه و نامش به نیکویی برده شود و بر اهل زمان و دوران خود سیادت و سروری و بزرگی یابد.

قال الرضا عليه السلام: يأتي على الناس زمان يكون العافية عشرة اجزاء تسعة منها في اعتزال الناس و واحد في الصمت.

حضرت رضا علیه السلام فرموده است زمانی بیاید که عافیت و آسودگی ده جزء باشد، نه جزئش در اعتزال و کنار گرفتن از مردم و یک جزء در سکوت.

قال الرضا عليه السلام: لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتى تكون فيه خصال ثلاث، التفقه في الدين، و حسن التقدير في المعيشه، و الصبر على الرزايا.

حضرت امام رضا علیه السلام فرموده است، هیچ بنده به کمال حقیقت نائل نگردد تا وقتی که واجد سه خصلت نشود و آن خصال عبارت است از تفقه در دین یعنی بصیر و فهیم در امر دین خود شود و آن وقتی است که فقه الله اکبر یعنی معارف اسلامیّه و اصول اعتقادیّه خود را با برهان بداند، چه اصول دین تقلیدی نیست و نیز به فقه اصغر که احکام و فروع دین است کاملاً دانا شود و بلکه به اسرار احکام در نظام تشریح معرفت حاصل نماید این است درواقع تفقه در دین در عرف اهل معرفت، دیگر آنکه اندازه گیری صحیح در امر معیشت خود داشته باشد، و نیز در مقام مصائب صبر و شکیبائی داشته باشد، مؤلف گوید این کلمات نورانیّه صادر از لسان مقام عصمت همه اش درس حکمت است که آن معلم الملک و الملکوت درفشانی فرموده است خداوند متعال ایمان ما را به کمال برساند و ما را قادران تعالیم عالیّه نافعّه آن حضرت گرداند.

سیاست شیطانی مأمون

هرچند مأمون خلیفه عباسی به حسب ظاهر در توقیر و تعظیم و تکریم حضرت امام رضا علیه السلام و احترام آن بزرگوار کوشش داشت اما در باطن بعکس ظاهر بود بلکه با آن حضرت دشمن بود و رفتارش منافقانه بود تمام آن تظاهرات برحسب سیاست شیطانی او بود و چون دید هر روز انوار علم و حکمت آن حضرت تجلّی می‌کند و محبت آن بزرگوار در دل‌های مردم بیشتر می‌گردد نائره حسد در کانون سینه پر کینه او شعله‌ور گردید و در مقام تدبیر برآمد و بالاخره کار خود را کرد و آن بزرگوار را به زهر جفا مسموم نمود.

محدث عالیقدر حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الآمال تألیف خود از شیخ صدوق به نقل از احمدبن علی روایت کرده است که گفت از ابوالصلت هروی پرسیدم چگونه مأمون راضی شد به قتل حضرت امام رضا علیه‌السلام با آن اکرام و محبتی که نسبت به او اظهار می‌کرد و او را ولیعهد گردانیده بود؟

ابوالصلت گفت که مأمون برای آن، آن حضرت را گرامی می‌داشت که فضیلت و بزرگواری او را می‌دانست و ولایت عهد را به او تفویض کرد برای آنکه مردم آن حضرت را چنان بشناسند که راغب است به دنیا، و محبت او از دل‌های مردم کم شود، ولی چون دید که این باعث زیادتی محبت و اخلاص مردم شد علمای جمیع فرق از یهود و نصاری و مجوس و صابئان و براهمه و ملحدان و دهریان و علمای جمیع ملل و ادیان را جمع کرد که با آن حضرت مباحثه و مناظره نمایند شاید که بر او غالب بشوند و در آن جناب عجز و نقصی ظاهر شود و به این سبب در اعتقاد مردم نسبت به آن حضرت فتوری بهم رسد و این تدبیر برخلاف مقصود او نتیجه داد و همگی آنها مغلوب آن حضرت گردیدند و اقرار به فضیلت و جلالت آن جناب نمودند الخ.

گمان می‌کرد مأمون سیه دل

تواند حقّ حقّ را کرد باطل

نمی‌دانست آن کان لئامت

نگردد نور حق مغلوب ظلمت

مؤلف مباحثه و مناظره آن حضرت با علمای ادیان را تفصیلاً در همین رساله بیان نموده است، شیخ صدوق

علیه الرّحمة به سند معتبر روایت کرده که وارد شد دعبل شاعر بر حضرت امام رضا علیه السّلام در مرو و عرض کرد یابن رسول الله من قصیده‌ای برای شما گفته‌ام و قسم خورده‌ام که قبل از شما برای کسی نخوانم آن را، فرمود بیاور آن را، پس خواند قصیده مدارس آیات را تا به آنجا که رسید به این شعر:

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها

و انی لارج الامن بعد وفاتی

حضرت فرمود ایمن گرداند خداوند تورا روز فرع اکبر. پس چون رسید به این شعر:

و قبرٌ ببغدادٍ لنفسٍ زکیّةٍ

تضمّنها الرّحمان فی الغرفات

فرمود آیا ملحق نکنم به این موضوع از قصیده تو دو بیتی که تمام قصیده تو به آن خواهد بود؟ عرض کرد

ملحق فرما یابن رسول الله، فرمود:

و قبرٌ بطوسٍ یا لها من مصیبةٍ

الحت علی الاحشاء بالزّفرات

دعبل عرض کرد یابن رسول الله این قبری که فرمودید به طوس است قبر کیست؟ حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود آن قبر من است و ایام و لیالی منقضی نمی‌شود تا اینکه می‌گردد طوس محل آمد و رفت شیعه و زوّار من، آگاه باش هر که زیارت کند مرا در غربت من به طوس با من در درجه من روز قیامت آمرزیده باشد.

ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از اهل خراسان به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام رسید و عرض کرد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم که با من فرمود چگونه خواهد بود حال شما اهل خراسان در وقتی که مدفون سازند در زمین شما پاره‌ای از تن مرا و بسپارند به شما امانت مرا و پنهان گردد در زمین شما ستاره من، حضرت فرمود که منم آنکه مدفون می‌شود در زمین شما، و منم پاره تن پیغمبر شما، و منم امانت آن حضرت و نجم فلک امامت و هدایت، هر که مرا زیارت کند و حق مرا شناسد و اطاعت مرا بر خود لازم داند من و پدران من شفیع او خواهیم بود در روز قیامت، و هر که ما شفیع او باشیم البتّه نجات می‌یابد هر چند بر او گناه جن و انس بوده باشد.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود به خدا سوگند که هیچ‌یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته می‌شود و شهید گردد.

گفتند یابن رسول الله کی تو را شهید می‌کند؟ فرمود بدترین خلق خدا در زمان من مرا شهید خواهند نمود به زهر و دور از یار و دیار در زمین غربت مدفون خواهد ساخت، پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد، و در زمره ما محشور شود، و در درجات عالیّه بهشت رفیق ما باشد.

و ایضا به سند معتبر از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود که پاره تن من در زمین خراسان مدفون خواهد شد، هر مؤمنی که او را زیارت کند البتّه بهشت بر او واجب شود و بدنش بر آتش جهنّم حرام گردد.

مؤلف این رساله گوید که در باب فضیلت و ثواب زیارت حضرت مولانا الرضا علیه السّلام روایات بسیار است و ما به لحاظ اختصار به همین مقدار اکتفا نمودیم و از خداوند متعال توفیق زیارت آن ولی ذوالجلال را عارفاً بحقّه علی الدوام مسئلت داریم.

و نیز در کتاب منتهی الآمال محدّث قمی در کیفیت شهادت آن حضرت به روایت ابوالصلت خادم آن بزرگوار آمده است که ابوالصلت گفته در خدمت آن حضرت بودم که غلامان مأمون به طلب وی آمدند، آنگاه حضرت کفش خود را پوشید و ردای مبارک خود را بر دوش افکند و به مجلس مأمون درآمد و من در خدمت آن حضرت بودم.

در آن وقت طبقی چند از الوان میوه‌ها نزد وی نهادند، مأمون خوشه انگوری که زهر را به رشته در بعضی از دانه‌های آن دوانیده بودند در دست داشت و بعضی از آن دانه‌ها که به زهر نیالوده بودند برای رفع تهمت زهرمار می‌کرد و چون نظرش بر آن حضرت افتاد مشتاقانه از جای خود برخاست و دست در گردن مبارک علی بن موسی الرضا انداخت و میان دو دیده آن قره العین مصطفی را بوسید و آنچه از لوازم اکرام و احترام ظاهری بود دقیقه‌ای فروگذار نکرد، آن حضرت را بر بساط خود نشانید و آن خوشه انگور را به وی داد و گفت یابن رسول الله

از این نکوتر انگور ندیده‌ام، حضرت رضا فرمود که شاید انگور بهشت از این نکوتر باشد، مأمون گفت از این انگور تناول نما، حضرت فرمود که مرا از خوردن این انگور معاف دار، مأمون مبالغه بسیار کرد و گفت البتّه می‌باید تناول نمود، مگر مرا متّهم می‌داری با این همه اخلاص که از من مشاهده می‌نمائی، این چه گمانها است که به من می‌بری، و آن خوشه انگور را گرفته دانه ای چند از آن خورد باز به دست آن جناب داد و تکلیف خوردن نمود، آن امام مظلوم چون سه دانه از آن انگور زهرآلود تناول کرد حالش دگرگون گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیّر الاحوال از آن مجلس برخاست، مأمون گفت یابن عم به کجا می‌روی؟ فرمود به آنجا که مرا فرستادی و آن حضرت حزین و غمگین و نالان سر مبارک پوشیده از خانه مأمون بیرون آمد.

ابوالصلّت گفت به مقضای فرموده آن حضرت سخن نگفتم تا به سرای داخل گردید، آنگاه فرمود در سرای را ببند، رنجور و نالان بر فراش خویش تکیه فرمود، چون امام معصوم بر بستر قرار گرفت در سرای را بسته و در میان خانه محزون و غمگین ایستاده بودم ناگاه جوان خوشبوی مشکین موئی را در میان سرا دیدم که سیمای ولایت و امامت از جبین فائز الانوارش ظاهر بود.

ابروی طاقش هر کس که دیدی

حسن آفرین را کرد آفرینی

آن جمال باهرالنور که مظهر الله نور بود، دیدم شبیه‌ترین مردم به جناب امام رضا علیه السّلام است پس به سوی وی شتافتم سؤال کردم که از کدام راه داخل شدی که من درها را محکم بسته بودم. فرمود آن قادری که مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد از درهای بسته مرا داخل ساخت. پرسیدم تو کیستی؟

فرمود منم حجّت خدا بر تو ای ابوالصلّت، منم محمّد بن علی، آمده‌ام که پدر غریب و مظلوم و والد معصوم و مسموم خود را ببینم و وداع کنم، آنگاه در حجره‌ای که حضرت رضا علیه‌السّلام در آنجا بود رفت. چون چشم آن امام مسموم بر فرزند معصوم خود افتاد از جای جست و یعقوب‌وار یوسف گمگشته خود را در آغوش کشید و دست در گردن وی درآورد و او را به سینه خود فشرد و میان دو چشم او را بوسید و آن فرزند معصوم را در فراش

خود داخل کرد و بوسه بر روی وی می‌داد و با وی از اسرار ملک و ملکوت و خزائن حیّ لایموت رازی چند می‌گفت که من نفهمیدم، و ابواب علوم اوّلین و آخرین و ودایع حضرت سیّد المرسلین را به وی تسلیم کرد.

نگارنده این رساله گوید جریان تغسیل و تکفین آن حضرت در همین روایت معتبر آمده است هم از نظر مخفی و باطن که وسیله فرزند آن حضرت جواد الائمه انجام شده و هم از نظر ظاهر برقرار گردیده مشروحاً در کتاب منتهی الآمال محدث قمی و سایر کتب معتبره نقل شده است و ما در این مقام از بیان آن صرف‌نظر نمودیم و خواننده را به آن کتب تاریخی نسبت به تتمه این روایت ارجاع و حواله می‌دهیم.

باری در روایت دارد که هنگامیکه حضرت امام رضا علیه‌السلام بر حسب تقاضا و دعوت مأمون از مدینه منوره وطن خود عازم سفر به خراسان گردید چون می‌دانست که این سفری است که دیگر به مدینه بر نمی‌گردد و می‌دانست که آخر الامر مأمون آن جناب را وسیله انگور زهرآلود مسموم می‌نماید و شهادتش در غربت برایش شهودی و عیانی بود، چه پرده زمان و مکان حجاب دیده ملکوتی آن امام معصوم نبود، و در واقع همان انگور زهرآلود را در ید مأمون شهود می‌نمود بدین جهت بود که موقع حرکت از مدینه اهل و عیالش را محور خود جمع نمود و به آنان فرمود برای حضرتش گریه و نوحه کنند چنانکه در زیارتش می‌خوانیم **السلام علی من امر اولاده و عیاله بالنّیاحه علیه قبل وصول القتل الیه**.

شنیدستم که آن شاه غریبان

چو کردی از وطن عزم خراسان

بفرمودی که تا اهل و عیالش

شوند از دیده اشک افشان بحالش

سیه پوشند بهر سوگواری

برای او کنند افغان و زاری

بپا کرد آن شه از اسرار دانی

نوای مرگ خود در زندگانی

بد آگه کز جفای خصم بی‌باک
 فتد سرو قدش در طوس بر خاک
 عیان می‌دید اندر دست مأمون
 همان انگور کز آن شد جگر خون
 فغان کان نونهال باغ زهرا
 ز زهر کین فتادی آخر از پا
 نه تنها زهر مأمون جان شاه سوخت
 که بر جان جهانی آتش افروخت

حضرت امام رضا علیه‌السلام با مظلومیت در غربت شربت شهادت نوشید و در سن پنجاه و پنج سالگی رحلت نموده قدم از این تنگنای عالم ناسوت برداشت و به فضای دلگشای عالم ملکوت به صقع حضرت لاهوت پرواز نمود.

تاریخ معتبر بنابر مشهور شهادت آن حضرت را در آخر ماه صفر سنه ۲۰۳ هجری ضبط نموده است، روایت دیگری در تاریخ رحلت آن بزرگوار داریم ولی ما قول اشهر و مشهورتر را انتخاب نمودیم، اینک با اشعار ذیل الذکر خاتمه این رساله را اعلام می‌نمائیم.

آئینه ایزد نما مولی علی موسی الرضا (ع)
 گنجینه علم خدا مولی علی موسی الرضا (ع)
 سبط رسول مؤتمن آرام جان بوالحسن
 نور دل خیرالنساء مولی علی موسی الرضا
 هم جان و هم جانان تویی هم دین و هم ایمان تویی
 بر عاشقان مبتلا مولی علی موسی الرضا
 دانای اسرار قدم فرمانده لوح و قلم

دارنده ارض و سماء مولی علی موسی الرضا
 بر مردمان سنگ سیه از نفس پایت بوسه گه
 کام از تو آهو را روا مولی علی موسی الرضا
 در مجلس مأمون دون از معجزت ای ذوفنون
 مات است موسی با عصا مولی علی موسی الرضا
 با اینکه از حکمت قدر همچون قضا نبود بدر
 بر هر قضا دادی رضا مولی علی موسی الرضا
 تو شاه و شاهان بندهات پیش کف بخشندهات
 خلق جهان یکسر گدا مولی علی موسی الرضا
 خاک خراسان تا شده منزلگهت پهلو زده
 از رتبه بر عرش علا مولی علی موسی الرضا
 بر ایمنی آن کس رود کز هر دو عالم آورد
 بر آستانت التجاء مولی علی موسی الرضا
 ای بی‌کسان را جمله کس ای عاصیان را دادرس
 ای شافع روز جزا مولی علی موسی الرضا

السّلام علی الغوث الّلهفان و من صارت به ارض خراسان خوراسان، والحمد لله اولاً و آخراً.

تهران - محمدرضا ربّانی